۶۵

زاد

خرداد ماه هزار و چهارصد و چهار، ذی‌الحجه ۱۴۴۶ هجری قمری، کتاب ماه




بسم الله
الرحمن الرحيم

فهرست



غدیر در بیان رهبر انقلاب ۷
اعمال و وقایع ماه ذی‌الحجه ۱۵
مراقبات دهه اول ذی‌الحجه ۲۸



آراء شهید مطهری درباره واقعه غدیر خم ۴۴
اولین مخالف غدیر ۵۲
چهل حدیث غدیر ۵۵
حدیث غدیر، ولایت یا محبت؟ ۷۶



خلاصه‌ای از فضیلت‌های امام علی(ع)	۹۱
زمینه‌های تاریخی حادثه غدیر	۱۰۷
عهد گرفته‌شده	۱۱۵
غدیر در بیان آیت‌اللـه شیخ حسین مظاهری	۱۲۸



غدیر و هویت شیعی	۱۴۰
مذاهب اسلامی و راه تعیین امام	۱۴۴
معرفی کتاب الغدیر	۱۸۱
وصایت؛ ملاک تعیین امام	۱۹۲
عید سعید قربان عید أضحی	۲۱۵



غدیر در بیان رهبر انقلاب

یک مطلب درباره خود غدیر است؛ اینکه در بعضی از تعبیرات گفته شده است که عید غدیر عیدالله الاکبر و از همه اعیاد بالاتر است، علّت این و وجه این چیست؟ خب، در قرآن کریم آیاتی هست که به غیر از مسئله غدیر به مسئله دیگری قابل تطبیق نیست. همین آیه معروف «الیَومَ یَئِسَ الَّذینَ کَفَروا مِن دینِکُم فَلا تَخشَوهُم وَ اخشَونِ الیَومَ اکمَلتُ لَکُم دینَکُم وَ اتمَمتُ عَلیکُم نِعمَتی وَ رَضیتُ لَکُمُ الاِسلامَ دینًا» که در اوایل سوره مائده است، با غیر مسئله‌ای در وزن و اهمّیّت و اندازه مسئله غدیر، قابل تطبیق نیست؛ فقط یک چنین مسئله‌ای است که می‌تواند تعبیر «الیَومَ یَئِسَ الَّذینَ کَفَروا مِن دینِکُم» درباره‌اش بیاید. آن کسانی که در مضمون این آیات خدشه کرده‌اند، حرف‌هایی می‌زنند، مطالبی گفته‌اند، مخالفین و کسانی که قضیّه غدیر را قبول ندارند این آیه را به نحوی تأویل کرده‌اند لکن این بخش از آیه قابل تأویل نیست.

امروز روزی است که دشمنان –کفّار– از دین شما مأیوس شدند. چه چیزی مگر بر دین اضافه شد که دشمن را مأیوس کرد؟ آن احکامی که در این آیه، در اوّل سوره مائده، قبل و بعد از این فِقره آمده است، مگر چقدر اهمیت دارد؟ این تعبیر درباره نماز نیامده است، درباره زکات نیامده است، درباره جهاد نیامده است؛ درباره هیچ یک از احکام فرعی الهی نیامده است که «الیَومَ یَئِسَ الَّذینَ کَفَروا مِن دینِکُم»؛ پس این یک قضیّه دیگری است؛ غیر از این احکام فرعی است.

آن قضیّه چیست؟ قضیّه رهبری جامعه اسلامی؛ قضیّه نظام حکومت و امامت در جامعه اسلامی. بله، ممکن است تخلّف کنند –کما اینکه کردند؛ چند قرن بنی‌امیّه و بنی‌عبّاس و امثال اینها با نام امامت و خلافت و مانند اینها، پادشاهی کردند؛ سلطنت کردند– [امّا] این لطمه‌ای نمی‌زند به فلسفه غدیر. ماجرای تعیین غدیر، ماجرای تعیین ضابطه است، تعیین قاعده است. یک قاعده‌ای در اسلام درست شد؛ پیغمبر اکرم در ماه‌های آخر عمر، این قاعده را وضع کرد؛ آن قاعده چیست؟ قاعده امامت؛ قاعده ولایت.

جوامع بشری از دیرباز حکومت داشتند؛ بشر انواع و اقسام حکومت‌ها را تجربه کرده است؛ اسلام این حکومت‌ها را، این نوع قدرتمندی‌ها و قدرت‌مداری‌ها را قبول ندارد؛ امامت را قبول دارد. این قاعده اسلام است؛ غدیر این را بیان می‌کند. مصداقش هم مشخّص است؛ امیرالمؤمنین کسی است که هیچ کس نه در آن زمان و نه در زمان‌های بعد نتوانسته است کمترین خدشه‌ای به شخصیّت والای او و به نمایندگی او از مفاهیم و معارف قرآن خدشه کند. خب، بله، دشنام دادند، به خدا هم دشنام می‌دهند، به پیغمبر هم –العیاذ بالله– دشنام می‌دهند، دشنام، دلیل نیست. هیچ انسانی وقتی که فکر می‌کند، وقتی از احساسات و تعصّباتْ خود را رها می‌کند، هرگز –ولو تا حدودی– نمی‌تواند در این پیکره نورانی، در این هیکل قدسی، کمترین خدشه‌ای بکند.

پیغمبر این [شخص] را به عنوان مصداق امامت، معیّن کرد. این شد قاعده؛ تا آخر دنیا هرجا مسلمان‌ها بخواهند و همّت کنند و هدایت شوند از سوی خدا به اینکه اسلام را تحقّق ببخشند و جامعه اسلامی را تحقّق ببخشند، ضابطه و قاعده‌اش این است: باید امامت را احیا کنند.

البتّه هرگز هیچ مصداقی به آن مصادیقی که پیغمبر معیّن کردند نمی‌رسد؛ به کمتر از آنها هم نمی‌رسد؛ بزرگ‌ترین شخصیّت‌های علمی و معنوی و عرفانی

و بزرگان سلوکی و معرفتی ما نسبت به امیرالمؤمنین، مثل آن پرتو ضعیفی هستند که ته چاه، انسان یک مختصر روشنایی می‌بیند؛ آن را مقایسه کنید با خورشید؛ بله، همان است، همان شعاعِ است امّا فاصله چقدر است؟ تفاوت چقدر است؟ برترین شخصیّت‌های ما، مثلاً یک شخصی مثل امام بزرگوار ما را که خب یک شخصیّت انصافاً کامل، بزرگ، باعظمت، جامع‌الاطراف و از همه جهت یک شخصیّت برجسته و ممتاز بود، اگر بخواهیم با امیرالمؤمنین قیاس کنیم، قیاسش همین است که عرض کردم: [یعنی] نور خورشید را مقایسه کنید با آن پرتویی که ته چاه مثلاً یا در گوشه فلان پستو مثلاً از خورشید یا از نور دیده می‌شود؛ فاصله‌ها این جوری است.

بله، این فاصله‌ها هست لکن ضابطه این است؛ ضابطه امامت است. قاعده حکومت و اقتدار و قدرت‌مداری در جامعه اسلامی، با غدیر معیّن شد و پایه‌گذاری شد؛ اهمّیّت غدیر این است. اهمّیّت غدیر فقط این نیست که امیرالمؤمنین را معیّن کردند؛ این هم مهم است امّا از این مهمتر این است که ضابطه را معیّن کردند، قاعده را معیّن کردند؛ معلوم شد که در جامعه اسلامی، حکومت سلطنتی معنا ندارد، حکومت شخصی معنا ندارد، حکومت زَر و زور معنا ندارد، حکومت اشرافی معنا ندارد، حکومت تکبّر بر مردم معنا ندارد، حکومت امتیازخواهی و زیاده‌خواهی و برای خود جمع کردن و افزودن معنا ندارد، حکومت شهوت‌رانی معنا ندارد؛ معلوم شد که در اسلام این جوری است. این قاعده در غدیر وضع شد.

وقتی این قاعده وضع شد، آن وقت «یَئِسَ الَّذینَ کَفَروا مِن دینِکُم»؛ دیگر دشمن‌ها از اینکه بتوانند مسیر این دین را تغییر بدهند مأیوس می‌شوند؛ چون مسیر دین آن وقتی تغییر پیدا می‌کند که آن نقطه اصلی، آن هسته اصلی تغییر پیدا کند؛ یعنی هسته قدرت، هسته مدیریّت، هسته ریاست؛ اگر تغییر پیدا کند،

همه چیز تغییر می‌کند؛ بله، در واقعیّت عملی، تغییراتی به وجود می‌آید و افرادی از قبیل خلفای بنی امیّه و بنی عباس سر کار می‌آیند به عنوان اسلام، حجّاج بن یوسف هم [سرِ کار] می‌آید، امّا اینها دیگر ضابطه را نمی‌توانند به هم بزنند. امروز اگر کسانی در دنیای اسلام؛ آنهایی که با معارف اسلامی آشنا هستند مراجعه کنند به قرآن، مراجعه کنند به ضوابطی که در قرآن برای بندگی حق و زندگی و جهت‌گیری بندگان حق –یعنی ملّت‌ها– در قرآن معیّن شده است، امکان ندارد به نتیجه‌ای برسند جز نتیجه امامت امیرالمؤمنین (علیه السّلام) و آنچه دنباله او است. این ادّعای ما است و می‌توانیم این ادّعا را کاملاً ثابت کنیم. هرکسی در دنیای اسلام، روشنفکران، متفکّرین، صاحبان عقیده، کسانی که از اوّل با یک عقیده دیگری بار آمده‌اند، اگر قرآن را و ارزش‌های قرآنی و ضوابط قرآنی را برای زندگی جوامع بشری ملاک قرار بدهند، به هیچ نتیجه‌ای نمی‌رسند جز اینکه کسی مثل علی بن ابیطالب (علیه السّلام) بایستی بر جوامع اسلامی حکومت بکند؛ یعنی راه، این است؛ راه، امامت است. این مربوط به غدیر.

خب، وقتی غدیر این قدر اهمّیّت دارد، آن وقت آن آیه شریفه دیگر که «یاَیُّهَا الرَّسولُ بَلِّغ ماَ انزِلَ اِلَیکَ مِن رَبِّکَ وَ اِن لَم تَفعَل فَما بَلَّغتَ رِسالَتَه»،معنایش روشن می‌شود. [می‌فرماید] اگر این حکم را ابلاغ نکنی، اصلاً رسالتت را انجام نداده‌ای.

پیغمبر ۲۳ سال است دارد مجاهدت می‌کند –آن مجاهدات مکّه، آن مجاهدات مدینه، آن جنگ‌ها، آن فداکاری‌ها، آن گذشت‌ها، آن سختگیری‌های بر خود، آن هدایت عظیم بشری که آن بزرگوار انجام داده است، اینها همه در این مدّت انجام گرفته– این چه حادثه‌ای و چه عارضه‌ای است که اگر نباشد، همه اینها [گویی] نیست «وَ اِن لَم تَفعَل فَما بَلَّغتَ رِسالَتَه»، این نمی‌تواند چند حکم فرعی

باشد؛ این یک چیزی فراتر از اینها است؛ آن چیست؟ امامت است.
اوّل امام کیست؟ خود پیغمبر. امام صادق (علیه السّلام) در منا فرمود: اِنَّ رَسولَ اللهِ کانَ هُوَ الاِمام؛ پیغمبر، امام اوّل است؛ «ثُمَّ مِن بَعدِهِ عَلیّ بنِ اَبی طالِب» و بعد بقیّه ائمّه. خدای متعال بعد از آنکه ابراهیم پیغمبر را آن همه امتحان کرد، آن همه مراحل سخت را ابراهیم گذراند –در نوجوانی در آتش افتاد؛ بعد آمد در بابل و در آن مناطقی که بود این همه تلاش کرد و زحمت کشید– به سنّ پیری که رسید، آن وقت خدا می‌فرماید: اِنّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ اِمامًا؛ حالا می‌خواهم تو را امام قرار بدهم. امامت یعنی این. این، اعتقاد است؛ اعتقاد اسلامیِ مبتنی بر مبانی مستحکم و استدلالات غیرقابل خدشه است.
ما دعوت می‌کنیم از همه دنیای اسلام و از همه متفکّرین، این وحدتی که امروز دنیای اسلام نیاز دارد، با تدبّر در آیات قرآن و با تأمّل در همین حقایق به راحتی به دست می‌آید اگر اهل فکر و اهل مبنا، این مسائل را دنبال کنند.

خصوصیات امیرالمؤمنین علیه السلام

در امیرالمؤمنین سه جور صفات هست: یکی آن صفات معنویِ الهی است که با هیچ میزانی برای ماها اصلاً قابل سنجش نیست؛ ایمان، آن ایمانِ متعالیِ عمیق؛ سبقت در اسلام، فداکاری در راه اسلام. اخلاص؛ یک سرِ سوزنِ عاملیِ غیر از نیّت خدایی در عمل او وجود ندارد؛ ما [این را] اصلاً می‌فهمیم؟ برای امثال بنده اصلاً این حالت قابل درک است؟ همه کارها برای خدا، برای رضای الهی، برای اجرای امر الهی؛ [یعنی] اخلاص. اینها اصلاً چیزهایی است که برای ما قابل توزین نیست؛ قابل توضیح هم درست نیست. علم و معرفت بِالله؛ معرفت بِالله. ما از خدا چه می‌فهمیم؟ ما وقتی می‌گوییم «سُبحانَ رَبّیَ العَظیمِ وَ بِحَمدِه»، از این عظمت چه می‌فهمیم، امیرالمؤمنین چه می‌فهمد؟ معرفت

بِالله. اینها یک سلسله از صفات امیرالمؤمنین است که اصلاً برای ما واقعاً قابل توصیف نیست، قابل فهم نیست؛ [اگر] بیایند بنشینند برای ما توضیح هم بدهند، ما درست به عمقش پی نمی‌بریم، از بس عظیم است، از بس عمیق است؛ این یک دسته از صفات امیرالمؤمنین است.

یک دسته دیگر، صفات برجسته انسانی او است؛ اینها همان چیزهایی است که انسان مسلمان و غیر مسلمان و مسیحی و غیر مسیحی و بی‌دین و با دین و همه را مجذوب می‌کند: «شجاعت»، «رحم»؛ آن انسانی که در میدان جنگ آن‌جور می‌جنگد، وقتی سروکارش با یک خانواده یتیم‌دار می‌افتد، آن‌جور با یتیمان همراهی می‌کند، خم می‌شود، بچّه یتیم‌ها را بازی می‌دهد، روی دوش خودش سوار می‌کند؛ اینها اصلاً همان چیزهایی است که ربطی به این ندارد که ما متدیّن باشیم و به چه دینی متدیّن باشیم تا اینها را احترام کنیم؛ هر انسانی در مقابل این عظمت وقتی قرار می‌گیرد احساس خضوع و تعظیم می‌کند.

«ایثار»؛ ایثار یعنی دیگری را بر خودت ترجیح بدهی؛ یعنی گذشت؛ یعنی آنجایی که حق با شما است به‌خاطر خدا، به‌خاطر یک مصلحتی از این حق –البتّه حقّ شخصی– صرف‌نظر کنی؛ چه حقّ مالی، چه حقّ آبرویی، چه هر حقّ دیگری از حقوق خود؛ معنای ایثار این است. اینها هم یک دسته از صفات امیرالمؤمنین است که اگر انسان بخواهد بشمرد این خصوصیّات را یک کتاب می‌شود، یک طومار طولانی‌ای خواهد شد.

دسته سوّم از خصوصیّات امیرالمؤمنین، خصوصیّات حکومتی است که نتیجه همان مسئله امامت است؛ امامت یعنی این‌جور حکومت کردن. البتّه شدّت و ضعف دارد که آن حدّ اعلایش در شخصیّتی مثل امیرالمؤمنین هست. خصوصیّات حکومتی مثل چه؟ مثل «عدالت»، مثل «انصاف»، مثل «برابر قراردادن همه آحاد مردم»، حتّی آن‌کسانی که در جامعه شما زندگی می‌کنند،

امّا در دین شما نیستند.
امیرالمؤمنین وقتی شنید بسربن‌ارطاۀ رفت وارد شهر شد و وارد [حریم] خانواده‌ها شد، یک خطبه دردناکی دارد: بَلَغَنی اَنَّ الرَّجُلَ مِنهُم لِیَدخُلُ المَرأَۀَ المُسلِمَۀَ وَ الاُخرَی المُعاهَدَۀَ فَیَنتَزِعُ حِجلَها؛ شنیدم که این نیروهای ظالم و ستمگر و گستاخ وارد خانه زن‌های مسلمان و زن‌های غیر مسلمان –مُعاهَد یعنی همان یهود و نصارایی که در جامعه اسلامی زندگی می‌کردند– می‌شدند و لباس‌های اینها را، حِجل اینها را، دستبندهای اینها را، پابندهای اینها را می‌کشیدند و می‌بردند و غارت می‌کردند؛ بعد می‌فرماید که اگر انسان از غصّه یک‌چنین چیزی بمیرد و جان بدهد، او را ملامت نباید کرد. ببینید شخصیّت این است، ترحّمش به مردم، دلسوزی‌اش نسبت به مردم، آن هم همه مردم؛ خب در جامعه اسلامی، یهودی و نصرانی و غیر این‌ها زندگی می‌کنند که اینها مُعاهَدند. خب از خصوصیّات حکومتی او این است: «عدل»، «انصاف»، «برابری».

منبع:

فرازهایی از بیانات مقام معظم رهبری در تاریخ ۳۰ شهریور ۱۳۹۵
khamenei.ir


عید غدیر خم
مبارک باد

اعمال و وقایع ماه ذی‌الحجه

ماه ذی‌الحجه آخرین ماه سال هجری قمری است و ماهی است بسیار پربرکت. بزرگان دین هنگامی که این ماه وارد می‌شد، اهمیت خاصی بویژه در دهه اول این ماه به عبادت می‌دادند. در بعضی از روایات آمده است، شب‌های دهگانه ای که قرآن در سوره «والفجر ولیال عشر» به آن سوگند یاد کرده است، شب‌های دهه اول این ماه شریف است و این سوگند به خاطر عظمت آن است.
ماه ذی‌الحجه از ماه‌های شریفه است و از برای دهه اوّل آن فضیلت بسیار است. و در شب‌های این دهه مابین مغرب و عشا دو رکعت نماز است، در هر رکعت حمد و توحید و آیه «وواعدنا موسی...».[۱]
و در روزهای دهه، تهلیلات علویه [۲] و پنج دعای عیسویه [۳] و «اللـهمَّ هذه الأیام» صادقیهٔ... [۴] وارد است.
و روزه نُه روز اوّل فضیلت بسیار دارد. [۵]

روز اوّل:
روزه [۶] و نماز حضرت فاطمه [۷] علیها السلام و نمازی دیگر [۸] دارد.
و هر که از ظالمی بترسد در این روز بگوید: «حسبی حسبی حسبی مِنْ سُؤالی عِلمُک بحالی»، تا کفایت ظالم از او بشود.[۹]
و در سنه نه رسول خدا صلی اللـه علیه و آله ابوبکر را با آیات برائت به مکه

فرستاد. پس از آن به امر خدا امیر المؤمنین علیه السلام را فرستاد پی آن کار [و] ابوبکر را از اداء آن عزل فرمود.[١٠] ابن ابی الحدید خطاب به ابوبکر کرده، گفته است:

تَنَحَّ عَن العُلیا یسحَبْ ذُیولَها[١١]
همامٌ تَرَدّی بالعُلی وَتَازَّراً
فَتی لمْ یعَرِّقَ فیه تَیمُ بن مُرَّةٍ
وَلا عَبَد اللّاتَ الخَبیثَةَ اعصَراً
وَلاکانَ مَعزولاً غَداةَ بَرائةٍ
وَلا عن صلاةٍ أُمَّ فیها مُؤَخّراً[١٢]

و در این روز وفات یزید بن الولید، [١٣] معروف به ناقص شبیه به عمر بن عبدالعزیز در سلوک با رعیت.[١٤]

و سنه ٥٨٦ ولادت شیخ ادیب متبحّر عبدالحمید، معروف به ابن ابی الحدید،[١٥] صاحب شرح نهج البلاغه و قصائد سبع در مدح امیر المؤمنین علیه السلام که این سه شعر مذکور از یکی از آن قصائد است و او در میان علمای سنیه شبیه به عمر بن عبدالعزیز است در خلفای امویه.

روز چهارم:

روز زینت است که غلبه کرد حضرت موسی بر ساحران. [١٦]

روز پنجم:

وفات حضرت جواد علیه السلام به قولی.[١٧] روز ششم: تزویج حضرت فاطمه علیهاالسلام با شاه ولایت، امام علی علیه السلام، بنا به روایتی. [١٨]

و سنه ١٥٨ وفات منصور دوانیقی، بخیل بی رحم فتّاک سفّاک. [١٩]

روز هفتم:

سنه ۱۱۴ شهادت حضرت باقر علیه السلام.[۲۰]

و در سنه ۱۷۹ وارد نمودند حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را به بصره و مدّت یک سال در آن جا محبوس بود.[۲۱] آن گاه حضرت را به بغداد بردند و حبس نمودند. و در این روز سنه ۱۰۶ وفات طاووس یمانی. [۲۲]

و سنه ۴۶۳ وفات خطیب بغدادی. [۲۳]

روز هشتم:

روز ترویه است.

و در این روز سنه ۶۰ ابن زیاد، هانی را گرفت و مسلم خروج کرد[۲۴] و کوفیان بنای نفاق و تفریق نهادند، تا در اوّل شب سی نفر از آنها باقی ماند و بعد از نماز مسلم و بیرون آمدنش از مسجد دیگر کسی با او باقی نماند.

و در همان روز عمرو بن سعید بن العاص از شام با جمعی بسیار به بهانه حج به مکه آمدند و از جانب یزید مأمور بودند که امام حسین علیه السلام را به هر حالی که باشد دستگیر کنند یا به قتل برسانند. لاجرم آن جناب حج را به عمره عدول نمود و از مکه متوجّه عراق گردید.

شب نهم:

از لیالی شریفه است و شب توبه و انابه و مناجات با قاضی الحاجات است[۲۵] و چند دعا در آن وارد است[۲۶] و زیارت کربلا در آن فضیلت دارد.[۲۷]

و در این شب سنه ۶۸۹ وفات یحیی ابن سعید حلّی، پسر عمّ محقق.[۲۸]

و سنه ۱۲۴۶ وفات جناب آقا سید محمد باقر قزوینی، پسر خواهر بحرالعلوم،[۲۹]

صاحب مقامات عالیه و کرامات باهره.

روز نهم:

روز عرفه است. غسل کند[۳۰] و زیارت امام حسین علیه السلام نماید[۳۱] و بعد از نماز عصر دو رکعت نماز در زیر آسمان به جا آورد و اعتراف کند به گناهان خود[۳۲] آن گاه مشغول شود به خواندن دعای [۴۷] صحیفه[۳۳] و دعاهای عرفه، [۳۴] خصوص دعای سیدالشهداء[۳۵] علیه السلام. و تا بتواند مشغول به دعا باشد که بهترین اعمال این روز است.

و در سنه ۵۳۸ وفات زمخشری؛ [۳۶] او را جار اللـه گویند به جهت مجاورت او بیت اللـه الحرام را. شب دهم از آن چهار شبی است که احیای آنها سنت است[۳۷]

و زیارت امام حسین [۳۸]علیه السلام و دعای «یا دائمَ الفضل» را در آن بخوانند.[۳۹] و در سنه ۵۴۸ وفات امین الاسلام شیخ اجل ابوعلی طبرسی،[۴۰] صاحب مجمع البیان، در سبزوار و در قبرستان قتلگاه ارض اقدس به خاک رفت.

روز دهم:

عید قربان است و در آن غسل[۴۱] و نماز عید و دعاهایی وارد است[۴۲] که از جمله دعای ندبه[۴۳] و دعای ۴۸ صحیفه است[۴۴] و بعد از نماز ظهر شروع می‌شود به خواندن تکبیرات تا پانزده نماز در منی و در عقب ده نماز در غیر منی.[۴۵] و قربانی در آن سنّت مؤکد است. [۴۶]

و در سنه ۳۲۸ وفات ابن انباری،[۴۷] گویند: سیزده صندوق کتاب محفوظات او بوده.[۴۸]

روز یازدهم:
اوّل ایام تشریق است که سه روز بعد از عید باشد.
و در سنه ۲۰۷ وفات واقدی،[۴۹] قاضی بغداد، صاحب مغازی. ابن ندیم گفته که او شیعه بوده و تقیه می‌نموده.[۵۰]

روز دوازدهم:
سنه ۱۳۶ وفات سفّاح، اوّلِ خلفای بنی عباس.[۵۱]

شب چهاردهم:
واقعه شقّ القمر در مکه به اعجاز رسول خدا صلی اللـه علیه و آله.[۵۲]

روز چهاردهم:
سنه ۳۱۷ قرامطه حُجّاج مکه را بکشتند و جامه کعبه را ربودند و خانه‌های مکه را غارت کردند و حَجَر را بکندند و به هجر بردند.[۵۳] و در مجمع البحرین در لغت قرمطه قضیه غریبی از شیخ بهائی نقل کرده.[۵۴]
و در سنه ۳۵۶ وفات ابوالفرج اصفهانی، صاحب أغانی و مقاتل الطالبین. [۵۵]

روز پانزدهم:
سنه ۳۴ محاصره کردن اصحاب دور خانه عثمان را.[۵۶]
و در سنه ۲۱۲ ولادت حضرت هادی علیه السلام.[۵۷]

روز هفدهم:
سنه ۴۸۸ وفات حمیدی؛ [۵۸] و ابن وردی سنه ۷۴۹؛[۵۹] و شمنی سنه

۸۷۱،[۶۰] که هر سه از علماء بزرگ جمهورند.

روز هجدهم:

روز عید غدیر و اشرف و اعظم عیدها است. چه آن روزی است که حضرت رسول صلی اللـه علیه و آله امیر المؤمنین علیه السلام را منصوب کرد و فرمود: مَن کنتُ مَولاهُ فَعلیٍ مولاهُ، اللـهمَّ والِ مَن والاهُ وعادِ من عاداهُ وَانصُرْ مَن نَصَرَهُ وَاخذلْ مَنْ خَذَلَهُ. و شایسته است که در این روز شریف روزه بداری که کفّاره شصت سال گناه است[۶۱] وغسل کنی [۶۲] وهر کجا که باشی سعی کنی که خود را به قبر امیر المؤمنین علیه السلام برسانی و زیارت آن جناب کنی [۶۳] و پیش از زوال، نیم ساعت دو رکعت نماز کنی، در هر رکعت بعد از حمد توحید و قدر و آیهٔ الکرسی را هر یک ده مرتبه بخوانی.[۶۴] و زیارت امین‌اللـه و دعاهای بسیار که از جمله دعای ندبه است[۶۵] در این روز وارد است.

و مستحب در این روز پوشیدن جامه نیکو و زینت کردن و شاد نمودن شیعیان و تهنیت گفتن، ایشان را و زیارت ایشان و تبسم بر روی ایشان و افطار دادن روزه داران و اطعام مؤمنان و بسیار فرستادن صلوات، الی غیر ذلک. [۶۶]

و در سنه ۳۵ اصحاب به خانه عثمان ریختند و خونش بریختند و جنازه‌اش تا سه روز غیر مدفون بماند. آخرالأمر او را در مقبره جهودان دفن کردند.[۶۷]

و در سنه ۶۷۲ وفات سلطان المحقّقین و برهان الموحّدین، خواجه نصیر الدین طوسی.[۶۸]

و [وفات] مقتدای شیعه، شیخ اجل، محقق کرکی،[۶۹]معروف به محقق ثانی؛ تاریخ وفاتش «مقتدای شیعه» سنه ۹۴۰، و تاریخ وفات پسرش شیخ اجل، شیخ عبدالعالی سنه ۹۹۳ «ابن مقتدای شیعه».

روز بیست و سوم:[۷۰]
سنه ۲۳۳ وفات یحیی بن معین.[۷۱] و او همان است که هزار هزار درهم و پنجاه هزار درهم از پدر ارث برد و تمام را صرف حدیث کرد.[۷۲]
مانند شیخ عیاشی در امامیه که تمام ترکه پدرش را که سیصد هزار اشرفی باشد انفاق بر علم و حدیث کرد و خانه اش مثل مسجد از علما و محدّثین مملو بود.[۷۳]

روز بیست و چهارم:
روز مباهله [۷۴] و روز خاتم بخشی است[۷۵] و غسل [۷۶] و روزه [۷۷] و دعاها و نمازها وارد است که از جمله نمازی است؛ مثل نماز روز غدیر.[۷۸]
و در سنه ۲۳۲ وفات واثق باللـه عباسی. [۷۹]

روز بیست و پنجم:
سنه ۲۳ زخم زدن ابولؤلؤ عمر را. [۸۰]

روز بیست و هفتم:
سنه ۱۳۲ مقتل مروان حمار،[۸۱] آخر خلفای بنی امیه و انقراض دولتشان.
و در سنه ۲۱۲ ولادت حضرت هادی علیه السلام به روایت شیخین. [۸۲]

روز بیست و هشتم:
سنه ۶۳ واقعه حرّه که قتل و غارت اهل مدینه باشد به امر یزید.[۸۳]
و سنه ۲۸۵ وفات مبرّد،[۸۴] و شبلی.[۸۵]

روز بیست و نهم:
سنه ۲۳ وفات عمر. [۸۶]

روز سی‌ام:
آخر سال عرب است و دو رکعت نماز و دعایی که وارد است.[۸۷]
و سنه ۲۰۶ وفات نضر بن شمیل نحوی. [۸۸]
و سنه ۶۰۰ وفات ابن اثیر صاحب جامع الأُصول. [۸۹]

پی‌نوشت:

[۱] روایت از امام صادق علیه السلام است: اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۳۵– ۳۶، فصل ۵.
[۲] رک: ثواب الأعمال، ص ۷۲؛ مزار ابن مشهدی، ص ۴۴۱– ۴۴۲؛ اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۴۷– ۴۸، باب ۳، فصل ۶.
[۳] اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۴۶– ۴۷، باب ۳، فصل ۶.
[۴] مصباح المتهجّد، ص ۶۷۲، ح ۷۳۴؛ مزار ابن مشهدی، ص ۴۴۳.
[۵] اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۴۸–/ ۴۹، باب ۳، فصل ۷.
[۶] اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۳۷، باب ۳، فصل ۶.
[۷] مصباح المتهجّد، ص ۶۷۱.
[۸] اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۴۹، باب ۳، فصل ۸.
[۹] اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۵۰، باب ۳، فصل ۹.
[۱۰] مصباح کفعمی ج ۲ ص ۶۰۰ فصل ۴۲ بحارالانوار ج ۳۵ ص ۳۰۳
[۱۱] مصدر ذیلها بدل ذیولها.
[۱۲] القصائد ص ۳۰ قصیده دوم در مکه.
[۱۳] وفیات الأعیان، ج ۷، ص ۱۱۱؛ البدایهٔ والنهایه، ج ۱۰، ص ۱۹.
[۱۴] کامل ابن اثیر، ج ۵، ص ۲۹۱؛ البدایهٔ والنهایه، ج ۱۰، ص ۱۸ نیز رک: سیر أعلام النبلاء، ج ۵، ص ۳۷۵، ش ۱۷۰.
[۱۵] روضات الجنات، ج ۵، ص ۲۱، ش ۴۳۱.
[۱۶] توضیح المقاصد، ص ۲۹.
[۱۷] دلائل الإمامه، ص ۳۹۵.
[۱۸] زاد المعاد، ص ۲۴۰– ۲۴۱.
[۱۹] کامل ابن اثیر، ج ۶، ص ۱۷.

[٢٠] الدروس، ج ٢، ص ١٥؛ توضیح المقاصد، ص ٢٩– ٣٠.
[٢١] عیون أخبار الرضا رحمه اللـه، ج ١، ص ٨٢، باب ٧، ح ١٠.
[٢٢] وفیات الأعیان، ج ٢، ص ٥٠٩، ش ٣٠٦؛ روضات الجنات، ج ٤، ص ١٤١، ش ٣٦٣.
[٢٣] سیر أعلام النبلاء، ج ١٨، ص ٢٨٧، ش ١٣٧، «الخطیب». تولد او ٣٩٢ بوده است.
[٢٤] مسارّ الشیعه، ص ٣٦.
[٢٥] اقبال الأعمال، ج ٢، ص ٤٩– ٥٠، باب ٣، فصل ١١.
[٢٦] رک: مصباح المتهجّد، ص ٢٦٩– ٢٧٠ و اقبال الأعمال، ج ٢، ص ٥٠– ٥٥، باب ٣، فصل ١٢.
[٢٧] اقبال الأعمال، ج ٢، ص ٥٦، باب ٣، فصل ١٣.
[٢٨] روضات الجنات، ج ٨، ص ١٩٩، ش ٧٤٧.
[٢٩] خاتمهٔ المستدرک، ج ٢، ص ١٣١.
[٣٠] توضیح المقاصد، ص ٣٠.
[٣١] اقبال الأعمال، ج ٢، ص ٥٦، باب ٣، فصل ١٣ و ص ٦١– ٦٧، باب ٣، فصل ١٧ و فصل ١٨.
[٣٢] اقبال الأعمال، ج ٢، ص ٦٧، باب ٣، فصل ١٩.
[٣٣] نیز رک: اقبال الأعمال، ج ٢، ص ٨٧– ١٠٢، باب ٣.
[٣٤] اقبال الأعمال، ج ٢، ص ٧٠– ١٨٨، باب ٣، فصل ٢٢.
[٣٥] زاد المعاد، ص ٢٦٠– ٣١٩.
[٣٦] سیر أعلام النبلاء، ج ٢٠، ص ١٥٤، ش ٩١، «الزمخشری». تولد او رجب ٤٦٧ است.
[٣٧] مصباح المتهجّد، ص ٦٤٨؛ اقبال الأعمال، ج ٢، ص ١٨٩، باب ٤، فصل ١.
[٣٨] اقبال الاعمال ج ٢ ص ١٩٠ باب ٤ فصل ٣
[٣٩] مصباح کفعمی ج ٢ ص ٧٥١ فصل
[٤٠] روضات الجنات ج ٥ ص ٣٥٩ ش ٥٤٤
[٤١] اقبال الأعمال، ج ٢، ص ١٩٣، باب ٤، فصل ٥؛ زاد المعاد، ص ٣١٩.

[۴۲] اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۲۰۲– ۲۰۴، باب ۴، فصل ۷.
[۴۳] اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۲۳۳، باب ۴، فصل ۷.
[۴۴] صحیفه سجادیه، ص ۱۸۶– ۱۹۴.
[۴۵] المقنع، ص ۱۵۰؛ مصباح المتهجد، ص ۶۶۲.
[۴۶] اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۲۳۳، باب ۴، فصل ۸.
[۴۷] وفیات الأعیان، ج ۴، ص ۳۴۲، ش ۶۴۲.
[۴۸] رک: تذکرة الحفاظ، ج ۳، ص ۸۴۲– ۸۴۳؛ روضات الجنات، ج ۷، ص ۳۰۹، ش ۶۴۹.
[۴۹] تهذیب الکمال مزی، ج ۲۶، ص ۱۹۲– ۱۹۳، ش ۵۵۰۱.
[۵۰] فهرست ابن ندیم، ص ۱۱۱.
[۵۱] تاریخ مدینة دمشق، ج ۳۲، ص ۲۷۶، ش ۳۵۲۲ و ج ۶۷، ص ۳۰، ش ۸۶۳۹.
[۵۲] تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۴۰– ۳۴۱؛ مجمع البحرین، ج ۲، ص ۵۲۹؛ بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۳۵۱– ۳۵۶؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۱۷۵.
[۵۳] رک: کامل ابن اثیر، ج ۸، ص ۲۰۷– ۲۰۸.
[۵۴] مجمع البحرین، ج ۳، ص ۴۹۳– ۴۹۴؛ خاتمة المستدرک، ج ۳، ص ۲۸۱.
[۵۵] رک: روضات الجنات، ج ۵، ص ۲۲۰– ۲۲۶، ش ۴۹۰.
[۵۶] مسارّ الشیعه، ص ۳۸.
[۵۷] کافی، ج ۱، ص ۴۹۷؛ ارشاد، ج ۲، ص ۲۹۷؛ بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۱۹۷.
[۵۸] سیر أعلام النبلاء، ج ۱۹، ص ۱۲۶، ش ۶۳، «الحمیدی».
[۵۹] بغیة الوعاة، ج ۲، ص ۱۸۹، ش ۱۸۵۸. سال وفاتش ۷۴۹ است.
[۶۰] بغیة الوعاة، ج ۱، ص ۳۲۱، ش ۷۳۹. سیوطی وفات او را سال ۸۷۲ گفته است. تولدش رمضان ۸۰۱ بوده است.
[۶۱] اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۲۷۶– ۲۷۷، باب ۵، فصل ۱۵؛ بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۲۹۸.
[۶۲] المقنعه، ص ۲۰۴، باب ۲۰؛ اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۲۸۰، باب ۵، فصل ۱۵.
[۶۳] اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۲۷۲– ۲۷۵، باب ۵، فصل ۱۳ و ص ۳۰۶– ۳۰۷، باب ۵، فصل ۱۶.

[۶۴] اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۲۸۲، باب ۵، فصل ۱۵.
[۶۵] اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۲۳۳، باب ۴، فصل ۷.
[۶۶] رک: اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۲۶۱، باب ۵، فصل ۶.
[۶۷] مسارّ الشیعه، ص ۴۰.
[۶۸] روضات الجنات، ج ۶، ص ۳۱۲، ش ۵۸۸.
[۶۹] روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۷۲، ش ۴۱۴.
[۷۰] وفات مرحوم حاجی شیخ عباس قمی (مؤلف) روز ۲۳ ذی حجّهٔ الحرام سنه ۱۳۵۹ در نجف اشرف، محل دفن در ایوان کتابخانه آن حضرت پهلوی قبر مرحوم‌حاجی میرزا حسین نوری رحمهٔ اللـه علیه. [علماء معاصرین، ص ۱۸۴] (شهاب‌الدین الحسینی النجفی)
[۷۱] وفیات الأعیان، ج ۶، ص ۱۴۲، ش ۷۹۱، «الحافظ ابن معین». برخی وفات او را ۷ روز مانده از ذی القعد گفته‌اند.
[۷۲] وفیات الأعیان، ج ۶، ص ۱۳۹، ش ۷۹۱، «الحافظ ابن معین».
[۷۳] رجال نجاشی، ص ۳۵۰– ۳۵۱، ش ۹۴۴، «محمد بن مسعود».
[۷۴] اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۳۵۴، باب ۶، فصل ۵.
[۷۵] العدد القویهٔ، ص ۳۰۸.
ابا حسن نفدیک نفسی ومهجتی
وکل بطیء فی الهدی ومسارع
فأنت الذی أعطیت اذ کنت راکعاً
فدتک نفوس القوم یا خیر راکع
فانزل فیک اللـه خیر ولایهٔ
وبینها فی محکمات الشرایع
[بشارهٔ المصطفی، ص ۴۱۰] (منه رحمه اللـه)
[۷۶] مصباح کفعمی، ج ۲، ص ۷۹۸، فصل ۴۸.
[۷۷] اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۳۵۴، باب ۶، فصل ۵.
[۷۸] زاد المعاد، ص ۳۵۲.
[۷۹] تاریخ الإسلام، ج ۱۷، ص ۳۸۵، «هارون الواثق باللـه».

[۸۰] مؤلف در وقایع الأیام روز بیست و ششم ذکر کرده است.
[۸۱] کامل ابن اثیر، ج ۵، ص ۴۲۴.
[۸۲] مسارّ الشیعه، ص ۴۲؛ مصباح المتهجّد، ص ۷۶۷.
[۸۳] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۸۰؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۲۰.
[۸۴] رک: تاریخ الإسلام، ج ۲۱، ص ۲۹۹– ۳۰۱؛ بغیهٔ الوعاهٔ، ج ۱، ص ۲۳۱– ۲۳۳، ش ۵۰۳؛ روضات الجنات، ج ۷، ص ۲۸۳– ۲۸۵، ش ۶۴۲.
[۸۵] تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۳۹۸، ش ۷۷۰۸، «ابو بکر، الشبلی الصوفی».
[۸۶] رک: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۶۶.
[۸۷] اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۳۸۰، باب ۹.
[۸۸] وفیات الأعیان، ج ۵، ص ۴۰۴، ش ۷۶۴، «النضر بن شمیل».
[۸۹] کامل ابن اثیر، ج ۱۲، ص ۲۸۸.

***

منبع:
یازده رساله؛ محدث قمی، عباس

مراقبات دهه اول ذی‌الحجه

یاد خدا

یکی از این توقفگاه‌ها ده روز اول آن است. و منظور از «ایام معلومات در این آیه: «و إذکرُوا اللـه فِی أیامٍ [مَعْدُوداتٍ]. و خدا را در روزهای معین یاد کنند.»[۱] نیز همین است. و «یاد» و «غفلت» با هم سازگاری ندارند. پس بپرهیز از این که در این ماه دل خود را به نجاسات آلوده نمایی، به خصوص با نافرمانی.

ذکر کامل که در آیه بالا آمده این است که با عقل، روح، دل و بدن در ذکر خدا باشی، زیرا هر کدام از آنها ذکر مخصوصی دارند. این فرصت را غنیمت شمار که خداوند به تو اجازه ذکر خود را داده است. در عقل خود این را از نعمت‌های بزرگی بدان که عمرت برای ادای شکر آن کافی نبوده، روحت را در مقام حضور حاضر کن که گویا حاضر در نشستگاه صدق نزد پادشاه مقتدر می‌باشد. با دل خود به بندگی او و شکر نعمت‌های بی‌منتهای او روی آور، و با تمام اعضای بدنت مشغول انجام عبادات و طاعات شو. اگر خدا را این گونه ذکر کردی، مژده بده که چنین ذکری، علامت این است که خداوند تو را در تمام وجودت و با تمام وجودت ذکر نموده و برای بار دوم بخاطر پاداش چنین ذکری، تو را در تمام این موارد ذکر خواهد نمود. زیرا خدای متعال ذاکرین را دوبار ذکر می‌نماید.

روایتی از پیامبر (ص) پیرامون فضیلت این روزها

درباره روایتی که پیرامون فضیلت این روزها از پیامبر صلّی اللـه علیه و آله و سلّم روایت شده است بیندیش، آنجا که فرمودند: هیچ کدام از روزها نزد خدا بهتر و پاداشش بیشتر از روز عید قربان نیست.

شخصی گفت: حتی جهاد در راه خدا؟ فرمودند: حتی جهاد در راه خدا مگر، فردی که با جان و مال خود به جهاد رفته و همه را در راه خدا بدهد.[۲] و آنجا که فرمودند: روزهایی نیست که عمل صالح در آن محبوبتر باشد نزد خدای عزّ و جلّ از این ده روز – یعنی ده روز ذی‌حجه.

گفتند: ای رسول خدا حتی جهاد در راه خدا؟ فرمودند: حتی جهاد در راه خدا مگر فردی که با جان و مالش در راه خدا جهاد کرده و جان و مال خود را فدا نماید.

این دو روایت بخصوص روایت دومی را بنگر. آنچه را خدا بزرگ می‌داند تو نیز بزرگ بدان. آمادگی کامل پیدا نموده و با تمامی نشاط و شوق و دعا و توسل به نگهبانان امت، بخصوص در شب اول، وارد این میدان شو. در تضرع خود به در کرم آنان بخواه که تو را در قصد، حزب، دعا، حمایت، ولایت، شفاعت و شیعیان خود وارد نموده، به درگاه خدای متعال برای توفیق، قبول، رضایت او از تو، تأیید، اصلاح و تمام خیرهای دینی و دنیوی و آخرتی برای تو و خانواده‌ات، برادران دینی، همسایگان و کسانی که حقی بگردن تو دارند، تضرع نمایند.

وقایع مهم روز اول ذی‌حجه

نیز شیخ روایت کرده است که این روز، روزی است که خلیل در آن متولد گردیده و خداوند إبراهیم علیه السّلام را بدوستی خود انتخاب فرمود. و روزی است که پیامبر صلّی اللـه علیه و آله و سلّم ابو بکر را مأمور خواندن سوره برائت بر مشرکان نمود. در همین حال بر پیامبر وحی شد که این آیه را جز تو یا مردی

که از خودت باشد نباید به مشرکان برساند. در این هنگام پیامبر صلّی اللـه علیه و آله و سلّم ، علی علیه السّلام را مأمور کرده و به دنبال ابی بکر فرستادند تا آیات را از او گرفته و خودش آن را بخواند و أبو بکر را بازگرداند. امام علی علیه السّلام نیز چنین کرد.
درباره وقایعی که در این روز اتفاق افتاده اندیشه نما تا نکاتی را که در این وقایع وجود دارد درک نمایی. و برای توضیح بیشتر در این زمینه می‌توان به کتاب «اقبال» مراجعه نمود.

اعمال روز اول ذی‌حجه

روزه

روز اول آن را روزه بگیرد. در «الفقیه» روایت شده است: «کسی که روز اول ذیحجه را روزه بگیرد، خداوند روزه هشتاد ماه را برای او می‌نویسد.»

نماز فاطمه زهرا علیها السّلام

مستحب است در روز اول نماز فاطمه زهرا علیها السّلام خوانده شود.
این نماز چهار رکعت است با یک بار «حمد» و پنجاه بار«قل هو اللـه احد»که بعد از نماز تسبیح حضرت زهرا علیها السّلام گفته می‌شود و نیز گفته می‌شود: سُبْحانَ اللـه ذی الْعِزِّ الشّامِخِ الْمُنیف، سُبْحانَ ذی الْجَلالِ الْباذِخِ الْعَظیم، سُبْحانَ ذی الْمُلْکِ الْفاخِرِ الْقَدیم، سُبْحانَ مَنْ یری أَثَرَ النَّمْلَةِ فِی الصَّفا، سُبْحانَ مَنْ یری وَقْعَ الطَّیرِ فِی الْهَواءِ، سُبْحانَ مَنْ هُوَ هکذا لا هکذا غَیرُهُ[٣].

اعمال دهه اول ذی‌الحجه

نماز شب‌های دهه اول

در هر شب از آن بین مغرب و عشا دو رکعت نماز بجا آور، در هر رکعت آن سوره «فاتحهٔ الکتاب» و «اخلاص» و این آیه را بخوان: وَ واعَدْنا مُوسی ثَلاثینَ لَیلَةً وَ أَتْمَمْناها بِعَشْرٍ فَتَمَّ میقاتُ رَبِّهِ أَرْبَعینَ لَیلَةً وَ قالَ مُوسی لِأَخیهِ هارُونَ اخْلُفْنی فی قَوْمی وَ أَصْلِحْ وَ لا تَتَّبِعْ سَبیلَ الْمُفْسِدین.[۴] تا در ثواب با حاجیها شریک شوی، گرچه حج نکرده باشی.

در هنگام قرائت این آیه شریفه از خود بپرس که این وعده چیست؟ حسرت و شوق خود را برای دیدار خدا افزایش داده و از خاسرین (ضررکنندگان) مباش.

الَّذینَ کَذَّبُوا بِلِقاءِ اللـه حَتی إِذا جاءَتْهُمُ الساعَةُ بَغْتَةً قالُوا یا حَسْرَتَنا عَلی مَا فَرَّطْنا فیها وَ هُمْ یَحْمِلُونَ أَوزارَهُمْ عَلی ظُهُورِهِم أَلا ساءَ ما یزِرُون.[۵] «کسانی که دیدار خدا را انکار نمودند و آنگاه که قیامت فرا رسد، گویند: وای بر ما که آسایش و سعادت این روز را از دست دادیم. آنان بار گناهان خود را بدوش می‌کشند و چه بار بدی.»

درباره روایت پیامبر اکرم صلّی اللـه علیه و آله و سلّم که در آن شوق حضرت موسی علیه السّلام به این وعده‌گاه را بیان نمودند، بیندیش آنجا که فرمودند: «در چهل روز رفت و آمد خود بخاطر اشتیاقی که به دیدار خداوند داشت، نخورد، نیاشامید و نخوابید.»

سایر اعمال دهه اول

بعد از نماز صبح و مغرب، در تمام این روزها خواندن دعایی که اول آن«اللـهم ان هذه الایام التی فضلتها علی غیرها» می‌باشد نیز مستحب است.

از مهمترین اعمال این ماه، عمل به روایت زیر است: شیخ مفید از امام أبو جعفر علیه السّلام نقل کرده‌اند که فرمودند: خداوند توسط جبرئیل پنج هدیه در ده روز اول این ماه برای عیسی بن مریم علی نبینا و آله و علیهما السّلام فرستاده

و فرمود: عیسی با این پنج دعا، دعا کن زیرا در روزهای ده‌گانه یعنی ده روز ذی حجه عبادتی محبوبتر از آن نزد خداوند نیست.
اول: «اشهد أن لا اله إلا اللـه وحده لا شریک له، له الملک و له الحمد بیده الخیر و هو علی کلّ شیء قدیر.»
دوم: «اشهد أن لا اله إلا اللـه وحده لا شریک له، أحدا صمدا لم یتّخذ صاحبهٔ و لا ولدا.»
سوم: «اشهد أن لا اله إلا اللـه وحده لا شریک له، أحدا صمدالم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا أحدا.»
چهارم: «اشهد أن لا اله إلا اللـه وحده لا شریک له، له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کلّ شیء قدیر.»
پنجم: «حسبی اللـه و کفی سمع اللـه لمن دعا لیس وراء اللـه منتهی أشهد للّه بما دعا و أنّه بریء ممّن تبرّأ و انّ للّه الآخرهٔ و الأولی.»
حواریون از عیسی علیه السّلام پرسیدند: ای روح اللـه کسی که این کلمات را بگوید چه پاداشی دارد؟ فرمود: کسی که صد بار، اولی را بگوید زمینیان عملی بهتر از عمل او در آن روز ندارند و در روز قیامت خوبیی‌های او از همه بندگان بیشتر خواهد بود و کسی که دومی را صد بار بگوید گویا تورات و انجیل را دوازده بار خوانده و پاداش آن را بدست آورده باشد.
عیسی علیه السّلام پرسید: ای جبرییل ثواب آن چیست؟ گفت: هیچ فرشته‌ای در آسمان‌های هفتگانه قدرت حمل یک حرف از تورات و انجیل را ندارد مگر این که من و اسرافیل برانگیخته شویم زیرا او اولین بنده‌ای است که لا حول و لا قوهٔ الا باللـه گفت. و کسی که صد بار، سومی را بگوید، خداوند بخاطر آن برای او ده هزار نیکی نوشته، ده هزار گناه او را پاک کرده، ده هزار درجه او را بالاتر برده و هفتاد هزار فرشته را که دستهای خود را بلند کرده و بر کسی که

آن را گفته است صلوات می‌فرستند، فرود می‌آورد.
عیسی گفت: جبرییل، ملائکه جز بر پیامبران بر کسی دیگر صلوات می‌فرستند؟
جبرییل گفت: کسی که به آنچه از سوی خدا توسط پیامبران آمده است ایمان آورده و تغییر نکند، پاداش پیامبران به او داده می‌شود. و کسی که صد بار، چهارمی را بگوید فرشته‌ای که با خدا ارتباط دارد او را می‌یابد آنگاه خداوند به گوینده آن با نگاه رحمت می‌نگرد. و کسی که خدا با نگاه رحمت به او بنگرد، بدبخت نخواهد شد.
عیسی گفت: جبرییل ثواب پنجمی چیست؟ او گفت: این دعای من است و من اجازه ندارم آن را برای تو توضیح بدهم». کاش می‌دانستم آیا این پاداشی‌ها فقط برای خواندن این دعاهاست یا شرطی هم دارد؟
روایت شده است که امام رضا علیه السّلام در راه طوس فرمودند: کسی که لا اله الا اللـه بگوید، بهشت برای او خواهد بود. آنگاه فرمود: بشرط آن و شرایط آن و من یکی از شرایط آن می‌باشم.[۶] بنابراین، این دعاها نیز حتما شرایطی دارد و از شرایط قطعی آن این است که گوینده حتما معتقد به آنچه می‌گوید، باشد. و من معنی این کلمات را می‌گویم، ببین معتقد به آن می‌باشی یا نه؟
معنی «اله» «پناه بردن» می‌باشد بنابراین «اله» بمعنی پناه است.
معنی «شهادۀ» نیز حاضر شدن است، بنابراین معنی «اشهد ان‌لا اله الا اللـه»این است که من شاهدم که پناهی در وجود جز خدا نیست.«له الملک و له الحمد»یعنی کسی مالک چیزی نیست جز خدا، خیر، نعمت و فضیلتی نیست مگر برای خدا و در خدا و یعنی تمامی عالم ملک خدا بوده و هیچکس خیر و فایده‌ای ندارد مگر خدا.

قطع امید از غیر خدا

بنا بر این کسی که اعتقاد دارد که پناهی جز خدا نیست چگونه در کارهای خود به غیر خدا پناه برده و به خداوند پناه نمی‌برد؟ کسی که در کارهای مهم یا دیگر کارهای دنیوی پدر خود را پناهگاه دانسته و به مال دنیا بیشتر اعتماد داشته و دلش با آن بیشتر آرامش می‌یابد تا با وعده‌های خدا در کتابش، در حالی که خداوند وعده‌های خود را با سوگند نیز تأکید نموده است، چگونه می‌تواند ادعا کند که پناهی جز خدا سراغ ندارم. کسی که اعتقاد دارد تمامی دارائیها از آن خداست، چرا بدون اجازه او در آن دخل و تصرف می‌کند. و چرا توقع دارد دیگران آن را به او بدهند؟ و چرا برای او سخت است که دارایی خدا به مصرف بندگان و روزی خورهای او برسد؟ کسی که معتقد است تمام نیرو، توانایی، عزت و قدرت از آن خداست چرا انتظار دارد دیگران نیازهای او را برآورند. چرا از دیگران می‌ترسد؟ چرا دیگران را آسیب رسان یا سود رسان می‌داند؟ و چرا بخاطر رضایت کسی بر خلاف رضایت خدا عمل می‌کند؟ خلاصه اگر کسی به مضمون شهادتی که در این دعاست معتقد باشد، در کس نفع و ضرری ندیده و مردم در نظر او مانند اشیاء بی‌جان هستند. وقتی که در ظاهر خیری از کسی ببیند فقط خدا را شکر می‌کند.

و آنگاه که از کسی ضرری یا مصیبتی ببیند می‌داند که خداوند بخاطر کار بدش او را مجازات نموده و خود او باعث شده است. ولی کسی که خیر را در دنبال دنیا رفتن دیده و برای برآورده شدن نیازهایش فقط به آن اعتماد می‌کند، خیر و سعادت را نیز در دارایی اغنیاء دیده و به جهت دنیای اغنیا و پادشاهان از آنان چاپلوسی کرده، برای بدست آوردن مال و مقام با دستورات الهی مخالفت می‌نماید، با بدست آوردن مال خوشحال و با از دست دادن آن اندوهگین می‌شود، در سختی‌ها و حوادث ناگوار به غیر خدا پناه برده، به وعده‌های خداوند

در مورد رزقش اطمینان نداشته – با این که خداوند در این مورد سوگند خورده است – و در حوادث ناگوار امیدش به غیر خداست چنین کسی در چنین شهادتی مانند منافق است که خداوند شهادت به دروغگویی او می‌دهد.
در اینجا حیف است حدیث قدسی که در کتاب کافی در این باب روایت شده است را نیاورم. در این کتاب آمده است «حسن بن علوان» از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است: در مجلس مذاکره علمی بودیم، و من خرجی خود را در سفر گم کرده بودم. یکی از دوستان گفت: چه کسی می‌تواند مشکل تو را حل کند؟ گفتم: فلانی. گفت: او مشکل تو را حل نمی‌کند، امیدت ، ناامید می‌گردد و به مقصود نمی‌رسی. گفتم: خدا تو را رحمت کند، از کجا می‌داند؟ گفت: امام صادق علیه السّلام به من فرمودند که در کتابی خوانده است که خداوند متعال می‌فرماید: «قسم به عزت و جلال و مجد و ارتفاع من بر عرشم، بلا شک امید هر کسی را که به غیر من امیدوار شود حتما قطع می‌کنم، و بدون تردید و حتما لباس خواری نزد مردم به او می‌پوشانم، و یقینا و بطور قطع او را از قرب خود کنار می‌زنم، و بی‌تردید و بلا شک او را از پیوستن به خودم دور می‌کنم. در حالی که سختیها در دست من است امید او در سختیها به دیگران و به دیگران امیدوار است. و در دیگران را می‌کوبد در حالی که کلید درها در دست من بوده و درها هم بسته است، و در من برای کسی مرا بخواند باز است. کیست که در حوادث ناگوار به من امید بسته و من امید او را برای برطرف شدن ناگواریش قطع کرده باشم کیست که برای کار مورد علاقه‌اش به من امیدوار شده و من امید او را از خود قطع نموده باشم. تمام آرزوهای بندگان نزد من محفوظ است ولی آنان به حفظ من راضی نشدند. آسمان‌های خود را پر از کسانی نمودم که از تسبیح من خسته نمی‌شوند و به آنان دستور دادم درها را بین من و بندگانم نبندید ولی بندگان به سخن من اعتماد نکردند. آیا نمی‌داند

اگر حادثه‌ای از حوادث ناگوار من به او برسد کسی جز من نمی‌تواند آن را برطرف کند؟ آیا من که قبل از درخواست عطا می‌کنم، فکر می‌کند اگر از من درخواست شود خواسته او را نمی‌دهم آیا من بخیلم که بنده‌ام مرا بخیل می‌داند آیا جود و کرم، مال من نیست آیا عفو و رحمت بدست من نیست آیا محل آرزوها نیستم چه کسی غیر من آرزوها را قطع می‌کند آیا امیدواران نمی‌ترسند که به غیر من امیدوار می‌شوند اگر اهل آسمان‌ها و زمینهایم همگی آرزو کنند و به هر کدام از آنان باندازه تمام آنچه همگی آرزو کرده‌اند، بدهم باندازه جزء ذره‌ای از داراییم کم نمی‌شود. و چگونه مالی که من سرپرست اویم کم می‌شود چه بیچاره‌اند کسانی که از رحمتم مأیوس هستند. چه بدبختند کسانی که از دستوراتم سرپیچی کرده و مرا در نظر ندارند».

ای مسکین، وعده‌های این حدیث و استدلال‌ها و عظمت آن را بنگر که بزرگتر از آسمان‌های هفتگانه و عرش بزرگ خداست. از خود بپرس آیا می‌توانی قدرت، حکومت، و ملک او را که در این حدیث آمده و این که سختیها بدست او، کلید دردها در دست او و در او برای کسانی که او را بخوانند باز است را انکار کنی؟ آیا در این باره در قرآن سخن نرفته و برای دعا کردن به درگاه او دعوت نشده‌ای؟ آیا به تو نفرموده است که به کسانی که به درگاه او دعا کنند نزدیک بوده و کسانی که او را صدا بزنند پاسخ می‌دهد؟ آیا کسی را دیده‌ای که در حوادث و کار مهمی به او امید بسته ولی امیدش را ناامید کرده باشد؟ می‌پنداری که در گذشته آرزوی بهبودی وضعیت در شرایط سخت را از خدا داشته ولی خدا تو را به آرزویت نرسانیده و امید داشتی که او نیازهایت را برآورد اما تورا ناامید کرده است. اگر چنین چیزی هم باشد بخاطر این است که آرزوی تو دروغین و امید تو غیر صادقانه بوده است.

اگر به او امیدوار بودی، در پی رضایت او حرکت کرده و از خشم او می‌گریختی.

زیرا امید و آرزو دو عمل قلبی هستند که از سه چیز سرچشمه می‌گیرند، آگاهی از توانایی، آگاهی از کرم و آگاهی از عنایت. آنگاه که این سه در قلب بوجود آمدند انسان در دل توقع برخورداری از کرم و خیر را پیدا می‌کند، که این توقع امید نامیده می‌شود. و همین توقع اگر ضعیفتر باشد، آرزو نامیده می‌شود.
و کسی که از قادری انتظار عنایت داشته و توقع کرم او را داشته باشد، مراقب او بوده، در مقابل او تواضع کرده و چاپلوسی می‌کند. و باندازه‌ای که امید افزون شده و کسی که به او امیدوار شده بزرگتر باشد – بخصوص اگر امیدهای او فراوان و غیر قابل شمارش بوده و امیدوار برای وجود، بقا، سلامتی و تمام امور زندگیش به بعضی از چیزهایی که امید بسته نیازمند باشد – مراقبت، تملق، تواضع و تلاش برای بدست آوردن رضایت او و گریز از خشم او بیشتر می‌شود. سرشت انسان چنین بوده و بنده نعمت‌ها می‌باشد. همانگونه که همیشه مردم در مقابل ثروتمندان و بخشندگانی که به آنها امیدوار باشند، این گونه هستند. علاوه بر این، به حکم ایمان و تجربه دریافته‌اند که دل این آفریده‌ها فقط به دست خدا بوده و هرگونه که بخواهد او را دگرگون می‌کند.
خلاصه اگر انسان به قدرت، کرم و عنایت شخصی یقین پیدا کند، فطرتا برای او تواضع نموده و در حال اختیار از او نافرمانی نمی‌کند. بنابراین مخالفت با خدای متعال بخاطر ضعف ایمان و فقدان یقین است.

نتیجه

بنابراین به این نتیجه می‌رسیم که کسی که با دستورات خدا مخالفت می‌کند، امیدوار نیست و کسی که امیدوار نباشد، اگر در چهار دعای اول بگوید پناهی جز خدا نبوده و دارایی و خیر منحصر در خدا بوده و دیگران فاقد آن هستند، راستگو نخواهد بود. دعای پنجم تفاصیلی دارد که کسی جز بنده‌ای که به توحید یقین

داشته و کسی جز خدا را مؤثر ندانسته و او را برای نیازهای خود کافی و او را از هر زشتی منزه بداند، قادر نیست با راستگویی آن را بگوید، و نیز کسانی که خدا را از هر عیب، ناتوانی و بخل و دروغی منزه بدانند و سخنان او در قرآن را قبول داشته باشند که فرموده است: «و مَن یتَوَکلْ علی اللـه فَهُوَ حَسْبُه. کسی که بر خدا توکل کند خدا برای او کافی خواهد بود.»[۷] و «ادُعونِی أستَجِب لَکم. بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را.» [۸].

کسی که به تمام این موارد در خداوند یقین داشته باشد، آیا ممکن است چیز دیگری را در نیاز و خواسته‌هایش مؤثر بداند؟ افراد موحد این را چیزی جز شرک نمی‌دانند بلکه برای خداوند شریکی در اراده و حتی در وجود قائل نبوده و می‌گویند: در عالم وجود مؤثری جز خدا نیست.

با این مقدمات به راحتی می‌توان پاداش‌هایی را که در روایت قبل برای این دعاها بود، باور کنی. و نیز می‌فهمی که پاداش به اندازه ایمان به آن دعاها و بوجود آوردن مضامین آن است. و یقین پیدا می‌کنی که منظور از آن هر خواندنی نیست.

تمام این‌ها از جهت صدق در قصد معانی الفاظی بود که می‌گفت. و این دعاها جهت دیگری نیز دارد که عبارت از خواندن آن با حضور قلب و قصد کردن معانی آن است. بنابراین کسی که از معنا و حتی لفظ آن غافل است چگونه خود را مشمول این روایت می‌داند کسی که آن را خوانده ولی از آن غافل باشد. و از این جهت که ذکر خدا و دعا می‌باشد، نمی‌گویند: دعا خوانده و دعا کرده است بلکه می‌گویند: الفاظ دعا را تلفظ کرده است. دعا شکل و روحی دارد شکل آن عبارت است از الفاظ که با زبان بوجود می‌آید و روح آن معانی آن است که عملی قلبی است و بوسیله قلب بوجود می‌آید. بنابراین کسی که قلبش غافل از دعا و الفاظی است که تلفظ می‌کند، دعایش بی‌روح و مرده است.

اشکال

با این سخنان شما، کسی که گناهکار بوده و بخصوص موقع خواندن از قصد معنای آن نیز غافل باشد، خواندن این دعاها برای او هیچ فایده‌ای ندارد و گناه نکردن و توجه داشتن فقط در مؤمنین کامل وجود دارد بلکه این دو امر مخصوص کسانی است که به خدا نزدیک شده‌اند نه هر مؤمنی.

جواب

چنین نیست. و لازمه سخنان ما این است که آنچه در روایت آمده فقط حق کسی است که آن را آن طور که باید، بخواند، و کسی که از خدا نترسیده، امیدوار به او نبوده و از دستورات او فرمانبرداری نکرده باشد از همه این فواید محروم است. اما کسی که مؤمن به خدا بوده، قصد فرمانبرداری او را دارد ولی گاهی اوقات اختیار را از کف داده و مرتکب گناهی می‌گردد چنین کسی اگر با قصد معانی، این دعاها را بخواند، از فواید آن محروم نبوده و حتی امید است که خداوند پاداشی بیش از آنچه در روایت آمده است به او بدهد، و حتی اگر هنگام قرائت گاهی اوقات از قصد معانی آن غافل شده و گاهی اوقات به آن توجه داشته باشد، باز هم ممکن است لطف خدا شامل او شده و قسمتی را که با غفلت خوانده است، حیات بخشیده و بپروراند.

خلاصه به طور یقین، باندازه ایمان، عمل و قصدش و حتی بیشتر، پاداش می‌بیند. خداوند تقصیرات او را بخشیده و نوری علاوه بر آنچه در روایت آمده است به او عنایت می‌فرماید، نواقص آن را تکمیل، آن را پرورش داده و پاداش تمام و کمالی به او عنایت می‌نماید. انسان نباید هیچ خیر و عبادتی را با این شبهه که بخاطر بدیم برایم فایده ندارد، ترک کند. زیرا هر اندیشه‌ای که باعث

ترک عملی شود وسوسه شیطان است. بلکه باید تا جایی که می‌تواند شرایط را بوجود آورده و آن عمل را انجام دهد و برای قبول شدن آن به خداوند پناه ببرد. و در صورتی که خداوند اضطرار واقعی او را ببیند، یا توانایی انجام آنچه را نمی‌تواند، به او عنایت فرموده و یا همان عمل بدون شرایط را که می‌تواند انجام دهد از او قبول می‌نماید و او را بخاطر این که عملش فاقد شرایط می‌باشد رد نمی‌کند. و فرقی نمی‌کند که این ناتوانی بخاطر کارهای بد گذشته‌اش بوده و هنگام عمل از آنها پشیمان و توبه کرده باشد، یا نه. از مهمترین کارهایی که در این دهه وارد شده، ده ذکر«لا اله الا اللـه»است که در هر روز ده بار گفته می‌شود و اول آن چنین است: «لا اله الا اللـه عدد اللیالی» ثواب زیادی در روایات برای این عمل ذکر شده است.

از مضمون این ذکر می‌توان برداشت کرد که خدای متعال با فضل و کرم خود به کسی که مثلا بگوید «الحمد للّه مأة مرة، حمد و ثنا مخصوص خداست، صد بار»، پاداش کسی را که صد بار «الحمد للّه» گفته باشد به او می‌دهد.

در جمله سوم بجای این که بگوید: «لا اله الا اللـه عدد ما یجمعون، خدایی نیست جز خدای یکتا بعدد آنچه جمع می‌کنند» گفت: «لا اله الا اللـه و رحمته خیر مما یجمعون،خدایی نیست جز خدای یکتا و رحمت او بهتر از آنچه جمع می‌کنند می‌باشد». منظور از آنچه جمع می‌کنند همان اموال دنیا می‌باشد که نزد خدا حقیر، و حتی دشمن خدا می‌باشد. بجهت این که با مشغول کردن بندگان او مانع می‌شود که آنان به ذکر، اندیشه و عبادت او پرداخته و بدین ترتیب راه رسیدن به قرب و کرامت او را بر آنان سد می‌کند. بهمین خاطر بجای این که بگوید: «لا اله الا اللـه، به تعداد اموال مردم» با کلامی به همین مطلب اشاره کرد که در آن کلام به علت حقارت و انتخاب این لفظ به جای آن لفظ، اشاره شده است. زیرا رحمت خداوند بهتر از اموال دنیا می‌باشد، یعنی آخرت

بهتر از دنیا و خداوند بهتر و ماندنیتر است. و انسان باید از این تغییر اسلوب به این مطالب پی‌ببرد.

و آنگاه که این مطلب را درک کرد، باید کمتر غم و غصه دنیا را خورده و بداند اندوه فراوان دنیا در قلب باعث می‌شود شرفی را که قلب در نزد خداوند دارد، از دست بدهد.

از مهمترین کارها روزه نه روز اول این دهه، بخصوص روز نخست آن است. روایت شده است که روزه روز اول آن برابر با روزه هشتاد ماه و روزه نه روز برابر با روزه روزگار می‌باشد و روزه روز ترویه کفاره شصت سال می‌باشد.

پی‌نوشت:

۱. بقرة.آیه ۲۰۳.
۲. إقبال الأعمال: ۲ – ۳۵.
۳. مصباح المتهجد: ۶۷۱.
۴. اعراف.آیه ۱۴۲
۵. أنعام.آیه ۳۱.
۶. عیون أخبار الرضا علیه السّلام: ۲ – ۱۳۵، عنه البحار: ۴۹ – ۱۲۳ ح ۴ و ج: ۳ – ۷ ح ۱۶، و عن ثواب الأعمال: ۲۱ ح ۱.
۷. طلاق.آیه ۳.
۸. غافر.آیه ۶۰.

***

منبع:
المراقبات؛ ترجمه ابراهیم محدث بندرریگی؛ صفحه ۴۲۲ تا ۴۳۷



محمد خردمند

آراء شهید مطهری درباره واقعه غدیر خم

غدیر و آینه تبلیغ

استاد، در بحث «امامت در قرآن» به آیات مورد استدلال شیعه، توجه کرده و بعد از ذکر و شرح آیه «انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یؤتون الزکوه و هم راکعون » (مائده – ۵۵) به تفسیر آیه تبلیغ پرداخته و می‌نویسد:

«از آیاتی که در این مورد در سوره مائده وارد شده یکی این آیه است: یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته (سوره مائده آیه ۶۷) اینجا لحن، خیلی شدید است: ای پیامبر! آنچه را که بر تو نازل شد تبلیغ کن و اگر تبلیغ نکنی رسالت الهی را تبلیغ نکرده‌ای.

مفاد این آیه آنچنان شدید است که مفاد حدیث «من مات و لم یعرف امام زمانه، مات میته جاهلیه» اجمالاً خود آیه نشان می‌دهد که موضوع آنچنان مهم است که اگر پیمغمبر تبلیغ نکند، اصلا رسالتش را ابلاغ نکرده است.

سوره مائده به اتفاق شیعه و سنی، آخرین سوره ای است که بر پیغمبر نازل شده و این آیات، جزء آخرین آیاتی است که بر پیغمبر نازل شده یعنی در وقتی نازل شده که پیمغبر(ص) تمام دستورات دیگر را در مدت سیزده سال مکه و ده سال مدینه گفته بوده و این، جزء آخرین دستورات بوده است. شیعه سؤال می‌کند: این دستوری که جزء آخرین دستورهاست و آنقدر مهم است که اگر پیغمبر آن

را ابلاغ نکند، همه گذشته‌ها کان لم یکن [هیچ و پوچ] است چیست؟ یعنی شما نمی‌توانید موضوعی نشان بدهید که مربوط باشد به سال‌های آخر عمر پیغمبر و اهمیتش در آن درجه باشد که اگر ابلاغ نشود هچ چیز ابلاغ نشده است. ولی ما می‌گوییم آن موضوع، مساله امامت است که اگر نباشد، همه چیز کان لم یکن است، یعنی شیرازه اسلام از هم می‌پاشد. به علاوه شیعه از کلمات و روایات خود اهل تسنن، دلیل می‌آورد که این آیه در غدیر خم نازل شده است.» (۱)

غدیر و آیه اکمال دین

شهید مطهری آیه اکمال را این چنین تفسیر می‌کند: «در همان سوره مائده، آیه «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا» (مائده آیه ۳): امروز دین را به حد کمال رساندم و نعمت را به حد آخر، تمام کردم، امروز است که دیگر اسلام را برای شما به عنوان یک دین پسندیدم، نشان می‌دهد که در آن روز، جریانی رخ داده که آن قدر با اهمیت است که آن را مکمل دین و متمم عمت خدا بر بشر شمرده است و با بودن آن، اسلام، اسلام است و خدا این اسلام را همان می‌بیند که می‌خواسته و با نبودن آن، اسلام، اسلام نیست.

شیعه به لحن این آیه که تا این درجه برای این موضوع اهمیت قائل است استدلال می‌کند و می‌گوید: آن موضوعی که بتواند نامش مکمل دین و متمم نعمت و آن چیزی باشد که با نبودنش، اسلام، اسلام نیست، چه بوده است؟ می‌گوید ما می‌توانیم موضوعی را نشان بدهیم که در آن درجه از اهمیت باشد ولی شما نمی‌توانید. به علاوه روایاتی هست که تایید می‌کند این آیه هم در همین موضوع [غدیر خم] وارد شده است.» (۲)

مراد از «الیوم» چه روزی است؟

در باره این که مقصود از «الیوم» در آیه اکمال دین، چه روزی است، استاد مطالبی پر بار و پردامنه (۳) عرضه می‌دارد و به نقد و بررسی آراء در این موضع می‌پرازد. او بعد از ذکر و نقد آراء دیگر (۱– روز بعثت ۲– روز فتح مکه ۳– روز قرائت سوره برائت) به بیان و استدلال شیعه پراخته و می‌گوید:

«استدلال شیعیان یکی از جنبه تاریخی است که می‌گویند وقتی ما می‌بینیم در لفظ آیه: الیوم اکملت لکم دینکم این مطلب نیست که «امروز» کدام روز است، به تاریخ و شأن نزول‌ها مراجعه می‌کنیم در نتیجه می‌بینیم [که روایات]نه یکی، نه دو تا و نه ده تا بلکه به طور متواتر می‌گوید: این آیه در روز غدیر خم نازل شد که پیغمبر(ص) علی(ع) را به جانشینی خودش نصب کرد.

ولی آیا قرائنی که در خود آیه هست، همین را که تاریخ تایید می‌کند، تایید می‌نماید یا نه؟ [می بینیم که تایید می‌کند] آیه این است: الیوم یئس الذین کفروا من دینکم. امروز (یا بگوییم آن روز) کافران از دین شما مایوس شدند. این را ما ضمیمه می‌کنیم به یک سلسله آیات دیگری در قرآن که مسلمین را تحذیر می‌کند، می‌ترساند و می‌گوید کافران دائما نقشه می‌کشند و دوست دارند که شما را از دینتان برگردانند و علیه دینتان اقدام می‌کنند ... از طرف دیگر می‌بنیم در آن آیه می‌گوید ولی امروز دیگر مأیوس شدند، از امروز دیگر فعالیت کافران علیه دین شما به پایان رسید فلا تخشوهم دگر از ناحیه آنها بیمی نداشته باشید و اخشون از من بترسید.

پس معنی – الیوم یئس الذی کفروا من دینکم فلا تخشوهم و اخشون – این است که دیگر کافرهای بیرون جامعه اسلامی [از اینکه دین شما را از بین ببرند] مایوسند، از ناحیه آنها دیگر خطری برای عالم اسلامی نیست، از من بترسید یعنی از خودتان بترسید. ای جماعت مسلمین! بعد از این اگر خطری باشد آن

است که خودتان با نعمت اسلام بد عمل بکنید، کفران نعمت بکنید، آن استفاده ای را که باید ببرید نبرید، در نتیجه، قانون من در مورد شما اجرا شود: ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم. از این روز، دیگر خطری از خارج، جامعه اسلامی را تهدید نمی‌کند [زیرا، امام و حافظ نظام، تعیین شد] خطر از داخل تهدید می‌کند.» (۴)

تواتر حدیث غدیر

استاد، یکی از ادله شیعه در امامت را تواتر حدیث غدیر شمرده و می‌نویسد: «[خواجه نصیر] می‌گوید و لحدیث الغدیر المتواتر: حدیث غدیری که متواتر است. متواتر اصطلاحی است در علم حدیث... تواتر یعنی [مقدار نقل خبر] فوق تبانی [بر دروغ] باشد... شیعه مدعی است که نقل خبر غدیر در حدی است که ما احتمال تبانی هم در آن نمی‌توانیم بدهیم و بگوییم مثلا چهل نفر از صحابه پیغمبر تبانی کردند بر یک دروغ! خصوصا که بسیاری از ناقلان این خبر، جزء دشمنان علی(ع) بوده یا از طرفداران ایشان شمرده نشده اند.» (۵)

شهید مطهری درباره این قسمت از روایت غدیر که «من کنت مولاه فهذا علی(ع) مولاه» معتقد است که حتی شاید سنی‌ها هم نتوانند انکار کنند که متواتر است. (۶)

حدیث غدیر در منابع تاریخی

در نظر استاد، گذشته از کتب روایی، حدیث غدیر در بسیاری از کتب تاریخی هم ذکر شده است که آن کتب از منابع معتبر و مهم تاریخ شمرده می‌شوند: «قدیمی‌ترین کتاب تاریخی اسلام از کتاب‌های تاریخ عمومی اسلامی و از معتبرترین کتاب‌های تاریخ اسلامی که شیعه و سنی آن را معتبر می‌شمارند

کتاب تاریخ یعقوبی است. مرحوم دکتر آیتی هر دو جلد این کتاب را ترجمه کرده اند، کتاب بسیار متقنی است و در اوایل قرن سوم هجری نوشته شده است. ظاهراً بعد از زمان مامون و حدود زمان متوکل نوشته شده. این کتاب که فقط کتاب تاریخی است و حدیثی نیست، از آن کتاب‌هایی است که داستان غدیر را نوشته است. کتاب‌های دیگری که آنها را هم اهل تسنن نوشته اند نیز حادثه غدیر خم را ذکر کرده‌اند.» (۷)

غدیر در آیینه شعر

ادبیات و به ویژه شعر، آیینه تمام نمای فرهنگ جامعه است و حضور مساله ای در ادبیات هر زمانی، نشانه مطرح بودن آن می‌باشد. و غدیر در همه قرن‌ها در ادب و فرهنگ مردم حضور داشته است. استاد درباره توجه علامه امینی در الغدیر به این مساله می‌نویسد: (الغدیر) از جنبه ادبی هم استفاده کرده است، چون در هر عصری هر مطلبی که در میان مردم وجود داشته باشد، شعرا آن را منعکس می‌کنند... [علامه امینی] می‌گوید اگر مساله غدیر مساله ای بود که به قول آنها مثلا در قرن چهارم بوجود آمده بود، دیگر در قرون اول و دوم و سوم، شعرا، این همه شعر، در باره اش نگفته بودند. در هر قرنی ما می‌بینیم که مساله غدیر، جزء ادبیات آن قرن است. بنا بر این، چگونه می‌توانیم این حدیث را انکار کنیم؟» (۸)

شرح حدیث غدیر

استاد، این حدیث را که حدیث هدایت و روشنایی است – این چنین ذکر و شرح می‌کند: هنگامی که به غدیر خم که نزدیک جحفه (۱۰) است رسیدند، قافله را متوقف و اعلام کردند که می‌خواهم در باره موضوعی با مردم صحبت کنم.

(این آیه‌ها نیز در آنجا نازل شد.)بعد دستور داد که منبری برایش درست کردند. از جحاز شتر و چیزهای دیگر، مرکز مرتفعی ساختند. حضرت رفت بالالی آن و مفصل صحبت کرد: الست اولی بکم من انفسکم؟ قالوا: بلی. آنگاه فرمود: من کنت مولاه فهذا علی مولاه. بعد از این بود که این آیه نازل شد: الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلاتخشوهم و اخشون الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی... اینها را در کتاب‌هایی مثل الغدیر یا ترجمه‌های آن نوشته‌اند. کتابی را چند سال پیش در مشهد همین جوانان کانون نشر حقایق [اسلامی] منتشر کردند که تقریبا (١١) زبده و خلاصه ای است در مساله غدیر. برای مثل آقایان، شاید خواندن آن کتاب، مفید باشد.» (١٢)

پی‌نوشت:

۱. امامت و رهبری، چاپ دوم ۱۳۶۴ ش. ص ۶۱ – ۶۲.
۲. امامت و رهبری، ص ۶۲ –۶۳.
۳. مطالب استاد در ۲۰ صفحه ذکر شده است: امامت و رهبری، ص ۱۱۸ –۱۳۷.
۴. امامت و رهبری، ص ۱۳۲ –۱۳۷.
۵. همان، ص ۱۰۴ – ۱۰۵.
۶. همان، ص ۱۱۳.
۷. امامت و رهبری، ص ۱۳۰.
۸. امامت و رهبری، ص ۱۰۱.
۹. حجه الوداع در سال آخر عمر حضرت رسول، دو ماه مانده به وفات ایشان، رخ داده است. وفات حضرت رسول در بیست و هشتم صفر یا به قول سنی‌ها در دوازدهم ربیع الاول اتفاق افتاده. در هجدهم ذی الحجه به غدیر خم رسیدند. مطابق آنچه که شیعه می‌گوید حادثه غدیر خم دو ماه و ده روز قبل از وفات حضرت روی داده و مطابق آنچه که سنی‌ها می‌گویند این حادثه دو ماه و بیست و چهار روز قبل از رحلت حضرت رسول اتفاق افتاده است. (این مطلب از استاد شهید است).
۱۰. جحفه، میقات اهل شام است یعنی وقتی افراد از راه شام که شمال غربی [مکه] می‌شود می‌آمدند، پس از پیمودن اندکی از راه به جحفه می‌رسیدند. پیغمبر اکرم(ص) آنجا را میقات قرار دادند برای مردمی که از آن راه می‌آیند.
غدیر خم، نزدیک جحفه است و محلی بوده که مسلمین در بازگشت از مکه وقتی به آن نقطه می‌رسیدند متفرق می‌شدند، اهل مدینه به مدینه می‌رفتند و دیگران نیز به شهرهای خود. (این مطلب هم استاد شهید است.)
۱۱. مراد استاد شهید، کتاب «حساس‌ترین فراز از تاریخ یا داستان غدیر» است که آن را جمعی از دبیران تألیف کردند و بارها چاپ شده و از جمله دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم آن را منتشر کرده است.

۱۲. امامت و رهبری، ص ۱۳۰ – ۱۳۲ و رک: همان، ص ۸۴ – ۸۵.

***

منبع:
ویکی امام علی (ع)

اولین مخالف غدیر

سؤال: اولین مخالف غدیر که بود؟

جواب: هنگامی که رسول خدا ص علی ع را در روز «غدیر خم» به خلافت منصوب فرمود و درباره او گفت: من کنت مولاه فعلی مولاه؛ هر کس من مولی و ولی او هستم علی مولی و ولی او است. چیزی نگذشت که این مسئله در بلاد و شهرها منتشر شد نعمان بن حارث فهری خدمت پیامبر (ص) آمد و عرض کرد تو به ما دستور دادی شهادت به یگانگی خدا و اینکه تو فرستاده او هستی دهیم ما هم شهادت دادیم، سپس دستور به جهاد و حج و روزه و نماز و زکات دادی ما همه اینها را نیز پذیرفتیم، اما با اینها راضی نشدی تا اینکه این جوان (اشاره به علی (ع) است) را به جانشینی خود منصوب کردی، و گفتی: من کنت مولاه فعلی مولاه، آیا این سخنی است که از ناحیه خودت یا از سوی خدااست؟! پیامبر (ص) فرمود: قسم به خدایی که معبودی جز او نیست این از ناحیه خدا است.

نعمان روی برگرداند در حالی که می‌گفت: اللـهمَّ إِنْ كانَ هذا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِکَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنا حِجارَةً مِنَ السَّماءِ؛ خداوندا! اگر این سخن حق است و از ناحیه تو، سنگی از آسمان بر ما ببارانِ! اینجا بود که سنگی از آسمان بر سرش فرود آمد و او را کشت، همین جا آیه «سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ لِلْكافِرينَ لَيْسَ

لَهُ دافِعٌ» نازل گشت.
آنچه را در بالا گفتیم مضمون عبارتی است که در مجمع البیان از ابو القاسم حسکانی با سلسله سندش از امام صادق (ع) نقل شده است.[١] همین مضمون را بسیاری از مفسران اهل سنت، و روات حدیث با مختصری تفاوت نقل کرده‌اند.
مرحوم علامه امینی در الغدیر آن را از سی نفر از علمای معروف[٢] اهل سنت نقل می‌کند (با ذکر مدرک و نقل عین عبارت) از جمله:
تفسیر غریب القرآن حافظ ابو عبید هروی.
تفسیر شفاء الصدور ابو بکر نقاش موصلی.
تفسیر الکشف و البیان ابو اسحاق ثعالبی.
تفسیر ابو بکر یحیی القرطبی.
تذکره ابو اسحاق ثعالبی.
کتاب فرائد السمطین حموینی.
کتاب درر السمطین شیخ محمد زرندی.
تفسیر سراج المنیر شمس الذین شافعی.
کتاب سیره حلبی.
کتاب نور الأبصار سید مؤمن شبلنجی.
و کتاب شرح جامع الصغیر سیوطی از شمس الدین الشافعی.
و غیر این‌ها.[٣]
در بسیاری از این کتب تصریح شده که آیات فوق در همین رابطه نازل شده است، البته درباره اینکه این شخص حارث بن نعمان بوده یا جابر بن نذر یا نعمان بن حارث فهری اختلاف است، و می‌دانیم این امر تاثیری در اصل مطلب ندارد.

البته بعضی از مفسران یا محدثانی که فضائل علی ع را با ناخشنودی می‌پذیرند ایرادهای مختلفی بر این شان نزول گرفته‌اند که در پایان بحث تفسیری به خواست خدا به آن اشاره خواهد شد.[۴]

پی‌نوشت:

[۱] مجمع البیان جلد ۱۰ صفحه ۳۵۲.
[۲] تفسیر نمونه، ج۲۵، ص: ۷
[۳] الغدیر جلد ۱ صفحه ۲۳۹ تا ۲۴۶.
[۴] تفسیر نمونه، ج۲۵، ص: ۸

***

منبع:
پایگاه حوزه، شماره ۲- ۱۵۳۷۹

چهل حدیث غدیر

سال دهم هجرت که مسلمانان همراه پیامبر اکرم(ص) مراسم حج را به پایان رساندند و آن سال، بعدا «حجه‌الوداع» نام گرفت، پیامبر اکرم(ص) عازم مدینه گردید.

فرمان حرکت صادر شد. هنگامی که کاروان به سرزمین «رابغ » در سه میلی جحفه که میقات حجاج است، رسید امین وحی در مکانی به نام «غدیرخم » فرود آمد. آیه:«یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس ».نازل شد که ای پیامبر، آنچه از طرف خدا فرستاده شده، به مردم ابلاغ کن. اگر این کار را نکنی، رسالت خود را تکمیل نکرده ای و خداوند تو را از گزند مردم حفظ خواهد کرد. سوره مائده، آیه دستور توقف در آن مکان صادر شد. همه مردم ایستادند. وقت ظهر هوا، بشدت گرم بود. پیامبر اکرم(ص) نماز ظهر را با جماعت خواند سپس در حالی که مردم دور او را گرفته بودند، بر روی نقطه بلندی که از جهاز شتران برپا شد، قرار گرفت و با صدای رسا خطبه خواند و سپس فرمود: «مردم نزدیک است من دعوت حق را لبیک گویم و از میان شما بروم من مسؤولم و شما هم مسؤولید».

سپس مطالبی گرانبها بیان کرد و فرمود: «من دو چیز نفیس در میان شما به امانت گذاردم، یکی کتاب خدا و دیگری عترت و اهل بیت من، این دو هرگز

از هم جدا نشوند. مردم بر قرآن و عترت من پیشی نگیرید و در عمل به آنها کوتاهی نورزید که هلاک می‌شوید».
در این هنگام دست علی(ع) را گرفت و او را بلند کرد و به همه مردم معرفی نمود، سپس فرمود: «سزاوارتر بر مؤمنان از خود آنان کیست؟ همگی گفتند: خدا و پیامبر او داناترند».
پیامبر اکرم(ص) فرمود: «خدا، مولای من و من، مولای مؤمنانم و من بر آنها از خودشان اولی و سزاوارترم».
بعد فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه؛ ای مردم هرکس من مولای اویم، علی مولای اوست، خداوندا کسانی را که علی را دوست دارند، دوست بدار و کسانی که او را دشمن دارند، دشمن دار و...»
سپس فرشته وحی نازل شد و آیه «الیوم اکملت لکم دینکم...» را نازل فرمود و آن روز در تاریخ اسلام جاودانه و حماسه‌ساز شد.
آری غدیر، روز حماسه جاوید، روز ولایت، روز امامت، روز وصایت، روز اخوت، روز رشادت و شجاعت و شهامت و حفاظت و رضایت و صراحت شناخته شد. روز نعمت، روز شکرگزاری، روز پیام رسانی، روز تبریک و تهنیت، روز سرور و شادی و هدیه فرستادن، روز عهد و پیمان و تجدید میثاق، روز تکمیل دین و بیان حق، روز راندن شیطان، روز معرفی راه و رهبر، روز آزمون، روز یاس دشمن و امیدواری دوست و خلاصه روز اسلام و قرآن و عترت، روزی که پیروان واقعی مکتب حیات بخش اسلام آن را گرامی می‌دارند و به همدیگر تبریک می‌گویند.
از احادیث برمی‌آید که ائمه: آن روز را جشن می‌گرفتند و در آن روز مراسم ویژه ای داشتند، شبیه مراسمی که ما ایرانیان امروز در عید نوروز داریم.

از فیاض بن محمد طوسی نقل شده: روز غدیر به حضور امام هشتم(ع) رسید. دید گروهی از افراد ویژه در خدمت حضرت هستند که امام آنان را برای افطار در خانه اش نگهداشت و به منزل آنان غذا و لباس و کفش و انگشتر و هدایای دیگر فرستاد و آن روز وضع او و اطرافیان او کاملا عوض شده بود و فضائل آن روز را برای آنان یادآوری می‌کرد. (بحار الانوار، ۹۷: ۱۱۲، ح ۸)

در حدیث دیگری است: روزی از روزهای خلافت علی(ع) جمعه و عید غدیر به یک روز افتاد. امام(ع) خطبه مفصلی خواند و فرمود: «این مجمع اکنون به پایان می‌رسد و شما همگی به خانه هایتان بر می‌گردید، بروید – خدای بر شما رحمت فرستد – و بر خانواده خود فراخ گیرید و به برادران خود نیکی کنید.

خداوند را بر این نعمت که شما را بخشیده است، سپاس گزارید. متحد شوید تا خدا کمکتان کند. نیکویی کنید تا خدا دوستیتان را پایدار کند. از نعمت‌های خداداد، یکدیگر را هدیه فرستید. خداوند در این روز چندین برابر دیگر عیدها پاداش دهد. این گونه پاداش جز در این روز (غدیر) دیگر نخواهید یافت. نیکویی کردن در این روز مال را بسیار کند و عمر را زیاد.

مهربانی کردن باعث رحمت خدا شود و مهربانی او. در این روز به برادران و خاندان از مال خدا داده ببخشید، هر اندازه که بتوانید. همواره چهره خندان دارید. چون به یکدیگر رسیدید، شادمانی کنید، و خدا را بر نعمتهایش سپاس گوئید. بروید و به آنان که امیدشان به شماست، نیکی بسیار کنید در خورد و خوراک، خود و زیردستانتان یکسان باشید. این یکسانی و مساوات را تا جایی که توانایی دارید عملی سازید، که پاداش یک درهم در این روز، صد هزار درهم است و برکت به دست خداست.

روزه این روز را نیز خداوند مستحب قرار داده است و در برابر آن پاداشی بس بزرگ نهاده. اگر کسی در این روز، نیاز برادران خود را برآورد – پیش از تمنا و

درخواست – و با میل و غبت خوبی کند، پاداش او چنان باشد که این روز را روزه داشته است و شب آن را با عبادت به بامداد رسانیده. و هرکس در این روز به روزه داری افطاری دهد، چنان است که گویی دسته دسته مردم را افطاری داده است...

همین که به یکدیگر رسیدید همراه سلام، مصافحه کنید و نعمتی را که در این روز نصیبتان شده است به یکدیگر تبریک گویید. باید این سخنان را آن که بود و شنید به آن که نبود و نشنید، برساند. باید توانگران به سراغ مستمندان روند و قدرتمندان به دنبال ضعیفان، پیامبر(ص) مرا به این چیزها امر کرده است ».(ترجمه این روایت تا اینجا از استاد محمدرضا حکیمی است که از حماسه غدیر، ص ۷۱ گرفته شده است.) بعد امام(ع) خطبه جمعه را خواند و نماز جمعه را نماز عیدش قرار داد، بعد با فرزند و شیعیانش به منزل امام حسین(ع) برگشت که غذا آماده کرده بودند و آن شیعیان نیازمند و بی نیاز با هدایای او به طرف خانواده خود برگشتند. (بحار الانوار ۹۷: ۱۱۷.)

به امید روزی که همه مسلمانان بویژه مردم مسلمان ایران روز عید غدیر را بزرگترین عید خود قرار داده و این روزه آنطور که بایسته و شایسته آن است، گرامی بدارند.

غدیر در قرآن

الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا. (مائده: ۳) امروز (روز غدیر خم) دین شما را به حد کمال رساندم و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را بعنوان دین برای شما پسندیدم.

فصل اول: جایگاه عید غدیر در مکتب

۱- عید خلافت و ولایت

روی زیاد بن محمد قال: دخلت علی ابی عبد الله(ع) فقلت: للمسلمین عید غیر یوم الجمعهٔ والفطر والاضحی؟ قال: نعم، الیوم الذی نصب فیه رسول الله(ص) امیرالمؤمنین(ع). مصباح المتهجد: ۷۳۶.

زیاد بن محمد گوید: بر امام صادق(ع) وارد شدم و گفتم: آیا مسلمانان عیدی غیر از عید قربان و عید فطر و جمعه دارند؟ امام(ع) فرمود: آری، روزی که رسول خدا(ص) امیرمؤمنان(ع) را (به خلافت و ولایت) منصوب کرد.

۲- برترین عید امت

قال رسول الله(ص): یوم غدیر خم افضل اعیاد امتی و هو الیوم الذی امرنی الله تعالی ذکره فیه بنصب اخی علی بن ابی طالب علما لامتی، یهتدون به من بعدی و هو الیوم الذی اکمل الله فیه الدین و اتم علی امتی فیه النعمهٔ و رضی لهم الاسلام دینا. امالی صدوق: ۱۲۵، ح ۸.

رسول خدا(ص) فرمود: روز غدیر خم برترین عیدهای امت من است و آن روزی است که خداوند بزرگ دستور داد آن روز برادرم علی بن ابی طالب را به عنوان پرچمدار (و فرمانده) امتم منصوب کنم، تا بعد از من مردم توسط او هدایت شوند، و آن روزی است که خداوند در آن روز دین را تکمیل و نعمت را بر امت من تمام کرد و اسلام را به عنوان دین برای آنان پسندید.

۳- عید بزرگ خدا

عن الصادق(ع) قال: هو عید الله الاکبر،و ما بعث الله نبیا الا و تعید فی هذا الیوم و عرف حرمته و اسمه فی السماء یوم العهد المعهود و فی الارض یوم المیثاق

الماخوذ و الجمع المشهود. وسائل الشیعه، ۵: ۲۲۴، ح ۱.
امام صادق(ع) فرمود: روز غدیر خم عید بزرگ خداست، خدا پیامبری مبعوث نکرده، مگر اینکه این روز را عید گرفته و عظمت آن را شناخته و نام این روز در آسمان، روز عهد و پیمان و در زمین، روز پیمان محکم و حضور همگانی است.

۴- عید ولایت
قیل لابی عبد الله(ع): للمؤمنین من الاعیاد غیر العیدین و الجمعۀ؟ قال: نعم لهم ما هو اعظم من هذا، یوم اقیم امیرالمؤمنین(ع) فعقد له رسول الله الولایۀ فی اعناق الرجال والنساء بغدیر خم. وسائل الشیعه، ۷: ۳۲۵، ح ۵.
به امام صادق(ع) گفته شد: آیا مؤمنان غیر از عید فطر و قربان و جمعه عید دیگری دارند؟ فرمود: آری، آنان عید بزرگتر از اینها هم دارند و آن روزی است که امیرالمؤمنین(ع) در غدیر خم بالا برده شد و رسول خدا مساله ولایت را بر گردن زنان و مردان قرار داد.

۵- روز تجدید بیعت
عن عمار بن حریز قال دخلت علی ابی عبد الله(ع) فی یوم الثامن عشر من ذی الحجۀ فوجدته صائما فقال لی: هذا یوم عظیم عظم الله حرمته علی المؤمنین و اکمل لهم فیه الدین و تمم علیهم النعمۀ و جدد لهم ما اخذ علیهم من العهد والمیثاق. مصباح المتهجد: ۷۳۷.
عمار بن حریز گوید: روز هجدهم ماه ذیحجه خدمت امام صادق(ع) رسیدم و آن حضرت را روزه یافتم. امام به من فرمود: امروز، روز بزرگی است، خداوند به آن عظمت داده و آن روز دین مؤمنان را کامل ساخت و نعمت را بر آنان تمام نمود و عهد و پیمان قبلی را تجدید کرد.

۶- عید آسمانی
قال الرضا(ع): حدثنی ابی، عن ابیه(ع) قال: ان یوم الغدیر فی السماءاشهر منه فی الارض. مصباح المتهجد: ۷۳۷.
امام رضا(ع) فرمود: پدرم به نقل از پدرش (امام صادق(ع)) نقل کرد که فرمود: روز غدیر در آسمان مشهورتر از زمین است.

۷- عید بی‌نظیر
قال علی (ع): ان هذا یوم عظیم الشان،فیه وقع الفرج، ورفعت الدرج و وضحت الحجج وهو یوم الایضاح والافصاح من المقام الصراح،ویوم کمال الدین و یوم العهد المعهود. بحارالانوار، ۹۷: ۱۱۶.
امام علی(ع) فرمود: امروز (عید غدیر) روز بس بزرگی است. در این روز گشایش رسیده و منزلت (کسانی که شایسته آن بودند) بلندی گرفت و برهان‌های خدا روشن شد و از مقام پاک با صراحت سخن گفته شد و امروز روز کامل شدن دین و روز عهد و پیمان است.

۸- عید پربرکت
عن الصادق(ع): والله لو عرف الناس فضل هذا الیوم بحقیقته لصافحتهم الملائکة فی کل یوم عشر مرات... وما اعطی الله لمن عرفه ما لایحصی بعدد. مصباح المتهجد: ۷۳۸.
امام صادق(ع) فرمود: به خدا قسم اگر مردم فضیلت واقعی «روز غدیر» را می‌شناختند، فرشتگان روزی ده بار با آنان مصافحه می‌کردند و بخشش‌های خدابه کسی که آن روز را شناخته، قابل شمارش نیست.

۹- عید فروزان
قال ابو عبد الله(ع): و یوم غدیر بین الفطر والاضحی و یوم الجمعهٔ کالقمر بین الکواکب. اقبال سید بن طاووس: ۴۶۶.
امام صادق(ع) فرمود: روز غدیر خم در میان روزهای عید فطر و قربان و جمعه همانند ماه در میان ستارگان است.

۱۰- یکی از چهار عید الهی
قال ابو عبد الله(ع): اذا کان یوم القیامهٔ زفت اربعهٔ ایام الی الله عز و جل کما تزف العروس الی خدرها: یوم الفطر و یوم الاضحی و یوم الجمعهٔ و یوم غدیر خم. اقبال سید بن طاووس: ۴۶۶.
امام صادق(ع) فرمود: هنگامی که روز قیامت برپا شود چهار روز به سرعت بسوی خدا می‌شتابند همانطور که عروس به حجله‌اش به سرعت می‌رود. آن روزها عبارتند از: روز عید فطر و قربان و جمعه و روز غدیر خم.

فصل دوم: شایسته‌ها و بایسته‌های غدیر

۱۱- روز پیام و ولایت
قال رسول الله(ص): یا معشر المسلمین لیبلغ الشاهد الغائب، اوصی من آمن بی و صدقنی بولایهٔ علی، الا ان ولایهٔ علی ولایتی و ولایتی ولایهٔ ربی، عهدا عهده الی ربی و امرنی ان ابلغکموه. بحارالانوار ۳۷: ۱۴۱، ح ۳۵.
رسول خدا(ص) (در روز غدیر) فرمود: ای مسلمانان! حاضران به غایبان برسانند: کسی را که به من ایمان آورده و مرا تصدیق کرده است، به ولایت علی سفارش

می‌کنم، آگاه باشید ولایت علی، ولایت من است و ولایت من، ولایت خدای من است. این عهد و پیمانی بود از طرف پروردگارم که فرمانم داد تا به شما برسانم.

۱۲- روز اطعام

قال ابو عبد الله(ع): و انه الیوم الذی اقام رسول الله(ص) علیا(ع) للناس علما و ابان فیه فضله و وصیه فصام شکرا لله عزوجل ذلک الیوم و انه لیوم صیام و اطعام و صلهٔ الاخوان و فیه مرضاهٔ الرحمن، و مرغمهٔ الشیطان. وسائل الشیعه ۷: ۳۲۸، ضمن حدیث ۱۲.

امام صادق(ع) فرمود: عید غدیر، روزی است که رسول خدا(ص) علی(ع) را بعنوان پرچمدار برای مردم برافراشت و فضیلت او را در این روز آشکار کرد و جانشین خود را معرفی کرد، بعد بعنوان سپاسگزاری از خدای بزرگ آن روزه را روزه گرفت و آن روز، روز روزه داری و عبادت و طعام دادن و به دیدار برادران دینی رفتن است. آنروز روز کسب خشنودی خدای مهربان و به خاک مالیدن بینی شیطان است.

۱۳- روز هدیه

عن امیر المؤمنین(ع) قال: اذا تلاقیتم فتصافحوا بالتسلیم و تهابوا النعمهٔ فی هذا الیوم، و لیبلغ الحاضر الغائب، والشاهد البابن، ولیعد الغنی الفقیر والقوی علی الضعیف امرنی رسول الله(ص) بذلک. وسائل الشیعه ۷: ۳۲۷.

امیر المؤمنین(ع) (در خطبه روز عید غدیر) فرمود: وقتی که به همدیگر رسیدید همراه سلام، مصافحه کنید، و در این روز به یکدیگر هدیه بدهید، این سخنان را هر که بود و شنید، به آن که نبود برساند، توانگر به سراغ مستمند برود، و

قدرتمند به یاری ضعیف، پیامبر مرا به این چیزها امر کرده است.

۱۴- روز کفالت

عن امیر المؤمنین(ع) قال: فکیف بمن تکفل عددا من المؤمنین والمؤمنات وانا ضمینه علی الله تعالی الامان من الکفر والفقر وسائل الشیعه ۷: ۳۲۷.

امیر مؤمنان(ع) فرمود: چگونه خواهد بود حال کسی که عهده دار هزینه زندگی تعدادی از مردان و زنان مؤمن (در روز غدیر) باشد، در صورتی که من پیش خدا ضامنم که از کفر و تنگدستی در امان باشد.

۱۵- روز سپاس و شادی

قال ابو عبد الله(ع): هو یوم عبادة و صلوة و شکر لله و حمد له،و سرور لما من الله به علیکم من ولایتنا،و انی احب لکم ان تصوموه. وسائل الشیعه ۷: ۳۲۸، ح ۱۳.

امام صادق(ع) فرمود: عید غدیر، روز عبادت و نماز و سپاس و ستایش خداست و روز سرور و شادی است به خاطر ولایت ما خاندان که خدابر شما منت گذارد و من دوست دارم که شما آن روز را روزه بگیرید.

۱۶- روز نیکوکاری

عن الصادق(ع): و لدرهم فیه بالف درهم لاخوانک العارفین،فافضل علی اخوانک فی هذا الیوم و سر فیه کل مؤمن و مؤمنة. مصباح المتهجد: ۷۳۷.

از امام صادق(ع) نقل شده که فرمود: یک درهم به برادران با ایمان و معرفت، دادن در روز عید غدیر برابر هزار درهم است، بنابراین در این روز به برادرانت انفاق کن و هر مرد و زن مؤمن را شاد گردان.

۱۷- روز سرور و شادی
قال ابو عبد الله(ع): انه یوم عید و فرح و سرورو یوم صوم شکرا لله تعالی. وسائل الشیعه ۷: ۳۲۶، ح ۱۰.
امام صادق(ع) فرمود: عید غدیر، روز عید و خوشی و شادی است و روز روزه داری به عنوان سپاس نعمت الهی است.

۱۸- روز تبریک و تهنیت
قال علی(ع): عودوا رحمکم الله بعد انقضاء مجمعکم بالتوسعۀ علی عیالکم، والبر باخوانکم والشکر لله عزوجل علی ما منحکم، واجتمعوا یجمع الله شملکم، و تباروا یصل الله الفتکم، و تهانؤا نعمۀ الله کما هنا کم الله بالثواب فیه علی اضعاف الاعیاد قبله و بعده الا فی مثله... بحارالانوار ۹۷: ۱۱۷.
امام علی(ع) فرمود: بعد از پایان گردهم آیی خود (در روز غدیر) به خانه برگردید، خدا بر شما رحمت فرستد. به خانواده خود گشایش و توسعه دهید، به برادران خود نیکی کنید، خداوند را بر این نعمت که شما را بخشیده است، سپاس گزارید، متحد شوید تا خدا به شما وحدت بخشد، نیکویی کنید تا خدا دوستیتان را پایدار کند، به همدیگر نعمت خدا را تبریک بگوئید، همانطور که خداوند در این روز با چندین برابر عیدهای دیگر پاداش دادن به شما تبریک گفته، این گونه پاداشها جز در روز عید غدیر نخواهد بود.

۱۹- روز درود و برائت
روی الحسن بن راشد عن ابی عبد الله(ع) قال: قلت: جعلت فداک، للمسلمین عید غیرالعیدین؟ قال: نعم، یا حسن! اعظمهما و اشرفهما، قال: قلت له: و ای

یوم هو؟ قال: یوم نصب امیرالمؤمنین(ع) فیه علما للناس. قلت له: جعلت فداک وما ینبغی لنا ان نصنع فیه؟ قال: تصومه یا حسن و تکثر الصلوة علی محمد و آله فیه و تتبرا الی الله، ممن ظلمهم،فان الانبیاء کانت تامر الاوصیاء بالیوم الذی کان یقام فیه الوصی ان یتخذ عیدا. مصباح المتهجد: ۶۸۰.

حسن بن راشد گوید: به امام صادق(ع) گفتم: آیا مسلمانان بجز آن دو عید، عید دیگری هم دارند؟ فرمود: بله، بزرگترین و بهترین عید. گفتم: کدام روز است؟ فرمود: روزی که امیرمؤمنان بعنوان پرچمدار مردم منصوب شد. گفتم: فدایت شوم در آن روز سزاوار است، چه کنیم؟ فرمود: روزه بگیر و درود برمحمد و آل او بفرست و از ستمگران به آنان برائت بجوی، زیرا پیامبران به جانشینان دستور می‌دادند که روزی را که جانشین انتخاب می‌شود، عید بگیرند.

۲۰- عید اوصیاء

عن ابی عبد الله(ع) قال: تذکرون الله عز ذکره فیه بالصیام والعبادة والذکر لمحمد و آل محمد، فان رسول الله(ص) اوصی امیرالمؤمنین ان یتخذ ذلک الیوم عیدا، و کذلک کانت الانبیاء تفعل، کانوا یوصون اوصیائهم بذلک فیتخذونه عیدا. وسائل الشیعه ۷: ۳۲۷، ح ۱.

امام صادق(ع) فرمود: در روز عید غدیر، خدا را با روزه و عبادت و یاد پیامبر و خاندان او یادآوری کنید، زیرا رسول خدا به امیرالمؤمنین سفارش کرد که آن روز را عید بگیرد، همینطور پیامبران هم به جانشینان خود سفارش می‌کردند که آن روز را عید بگیرند، آنان هم چنین می‌کردند.

۲۱- روز گشایش و درود

عن ابی عبد الله(ع) قال: والعمل فیه یعدل ثمانین شهرا، و ینبغی ان یکثر فیه

ذکر الله عزوجل، والصلوة علی النبی(ص) ، ویوسع الرجل فیه علی عیاله. وسائل الشیعه ۷: ۳۲۵، ح ۶.
امام صادق(ع) فرمود: ارزش عمل در آن روز (عید غدیر) برابر با هشتاد ماه است، و شایسته است آن روز ذکر خدا و درود بر پیامبر(ص) زیاد شود، و مرد، بر خانواده خود توسعه دهد.

۲۲- روز دیدار رهبری
عن مولانا ابی الحسن علی بن محمد(ع) قال لابی اسحاق: و یوم الغدیر فیه اقام النبی(ص) اخاه علیا علما للناس و اماما من بعده،[قال] قلت: صدقت جعلت فداک، لذلک قصدت، اشهد انک حجة الله علی خلقه. وسائل الشیعه ۷: ۳۲۴، ح ۳.
امام هادی(ع) به ابواسحاق فرمود: در روز غدیر پیامبر اکرم(ص) برادرش علی(ع) را بلند کرد و به عنوان پرچمدار (و فرمانده) مردم و پیشوای بعد از خودش معرفی کرد. ابواسحاق گفت: عرض کردم، فدایت شوم راست فرمودی. به خاطر همین به زیارت و دیدار شما آمدم، گواهی می‌دهم که تو حجت خدا بر مردم هستی.

۲۳- روز تکبیر
عن علی بن موسی الرضا(ع): من زار فیه مؤمنا ادخل الله قبره سبعین نورا و وسع فی قبره و یزور قبره کل یوم سبعون الف ملک ویبشرونه بالجنة. اقبال الاعمال: ۷۷۸.
امام رضا(ع) فرمود: کسی که در روز (غدیر) مؤمنی را دیدار کند، خداوند هفتاد نور بر قبر او وارد می‌کند و قبرش را توسعه می‌دهد و هر روز هفتاد هزار فرشته

قبر او را زیارت می‌کنند و او را به بهشت بشارت می‌دهند.

۲۴- روز دیدار و نیکی
قال الصادق(ع): ینبغی لکم ان تتقربوا الی الله تعالی بالبر والصوم والصلوة و صلة الرحم و صلة الاخوان، فان الانبیاء علیهم السلام کانوا اذا اقاموا اوصیاءهم فعلوا ذلک و امروا به. مصباح المتهجد: ۷۳۶.
امام صادق(ع) فرمود: شایسته است با نیکی کردن به دیگران و روزه و نماز و بجاآوردن صله رحم و دیدار برادران ایمانی به خدا نزدیک شوید، زیرا پیامبران زمانی که جانشینان خود را نصب می‌کردند، چنین می‌کردند و به آن توصیه می‌فرمودند.

۲۵- نماز در مسجد غدیر
عن ابی عبد الله(ع) قال: انه تستحب الصلوة فی مسجد الغدیرلان النبی(ص) اقام فیه امیر المؤمنین(ع)و هو موضع اظهرالله عزوجل فیه الحق. وسائل الشیعه ۳: ۵۴۹.
امام صادق(ع) فرمود: نماز خواندن در مسجد غدیر مستحب است، چون پیامبر اکرم(ص) در آنجا امیرمؤمنان(ع) را معرفی و منصوب کرد. و آنجایی است که خدای بزرگ، حق را آشکار کرد.

۲۶- نماز روز غدیر
عن ابی عبد الله(ع) قال: و من صلی فیه رکعتین ای وقت شاء و افضله قرب الزوال و هی الساعة التی اقیم فیها امیرالمؤمنین(ع) بغدیر خم علما للناس و... کان کمن حضر ذلک الیوم... وسائل الشیعه ۵: ۲۲۵، ح ۲.

امام صادق(ع) فرمود: کسی که در روز عید غدیر هر ساعتی که خواست، دو رکعت نماز بخواند و بهتر اینست که نزدیک ظهر باشد که آن ساعتی است که امیرالمؤمنین(ع) در آن ساعت در غدیر خم به امامت منصوب شد، (هر که چنین کند) همانند کسی است که در آن روز حضور پیدا کرده است.

۲۷- روزه غدیر

قال الصادق(ع): صیام یوم غدیر خم یعدل صیام عمر الدنیا لو عاش انسان ثم صام ما عمرت الدنیا لکان له ثواب ذلک. وسائل الشیعه ۷: ۳۲۴، ح ۴.

امام صادق(ع) فرمود: روزه روز غدیر خم با روزه تمام عمر جهان برابر است. یعنی اگر انسانی همیشه زنده باشد و همه عمر را روزه بگیرد، ثواب او به اندازه ثواب روزه عید غدیر است.

۲۸- روز تبریک و تبسم

عن الرضا(ع) قال: و هو یوم التهنئة یهنئ بعضکم بعضا،فاذا لقی المؤمن اخاه یقول: «الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولایة امیر المؤمنین و الائمة(ع)» و هو یوم التبسم فی وجوه الناس من اهل الایمان. اقبال: ۴۶۴.

امام رضا(ع) فرمود: عید غدیر روز تبریک و تهنیت است. هر یک به دیگری تبریک بگوید، هر وقت مؤمنی برادرش را ملاقات کرد، چنین بگوید: «حمد و ستایش خدایی را که به ما توفیق چنگ زدن به ولایت امیرمؤمنان و پیشوایان عطا کرد» آری عید غدیر روز لبخند زدن به چهره مردم با ایمان است.

فصل سوم: ولایت در غدیر

۲۹- پیامبر و ولایت علی(ع)
عن ابی سعید قال: لما کان یوم غدیر خم امر رسول الله(ص) منادیا فنادی: الصلوة جامعة، فاخذ بید علی(ع) و قال: اللهم من کنت مولاه فعلی مولاه،اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه. بحارالانوار ۳۷: ۱۱۲، ح ۴.
ابو سعید گوید: در روز غدیر خم رسول خدا(ص) دستور داد: منادی ندا دهد که: برای نماز جمع شوید. بعد دست علی(ع) را گرفت و بلند کرد و فرمود: خدایا کسی که من مولای اویم پس علی هم مولای اوست، خدایا دوست بدار کسی را که علی را دوست بدارد و دشمن بدار کسی را که با علی دشمنی کند.

۳۰- زندگی پیامبرگونه
قال رسول الله(ص): من یرید ان یحیی حیاتی، و یموت مماتی،ویسکن جنة الخلد التی وعدنی ربی فلیتول علی ابن ابی طالب،(ع)فانه لن یخرجکم من هدی،ولن یدخلکم فی ضلالة. الغدیر ۱۰: ۲۷۸.
رسول خدا(ص) فرمود: کسی که می‌خواهد زندگی و مرگش همانند من باشد و در بهشت جاودانه ای که پروردگارم به من وعده کرده، ساکن شود، ولایت علی بن ابی طالب(ع) را انتخاب کند، زیرا او هرگز شما را از راه هدایت بیرون نبرده، به گمراهی نمی‌کشاند.

۳۱- پیامبر و امامت علی(ع)
عن جابر بن عبد الله الانصاری قال: سمعت رسول الله(ص) یقول لعلی بن ابی طالب(ع): یا علی! انت اخی و وصیی و وارثی وخلیفتی علی امتی فی حیوتی و

بعد وفاتی محبک محبی و مبغضک مبغضی و عدوک عدوی. امالی صدوق: ۱۲۴، ح ۵.
جابربن عبد الله انصاری می‌گوید: از رسول خدا(ص) شنیدم که به علی بن ابی طالب(ع) فرمود: ای علی، تو برادر و وصی و وارث و جانشین من در میان امت من در زمان حیات و بعد از مرگ منی. دوستدار تو دوستدار من و دشمن و کینه توز تو دشمن من است.

۳۲- پایه‌های اسلام
عن ابی جعفر(ع) قال: بنی الاسلام علی خمس: الصلوة و الزکوة و الصوم و الحج و الولایة و لم یناد بشی ء ما نودی بالولایة یوم الغدیر. کافی ۲، ۲۱، ح ۸.
امام باقر(ع) فرمود: اسلام بر پنج پایه استوار شده است: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت و به هیچ چیز به اندازه آنچه در روز غدیر به ولایت تاکید شده، ندا نشده است.

۳۳- ولایت جاودانه
عن ابی الحسن(ع) قال: ولایة علی(ع) مکتوبة فی صحف جمیع الانبیاء ولن یبعث الله رسولا الا بنبوة محمد ووصیة علی(ع). سفینة البحار ۲: ۶۹۱.
امام کاظم(ع) فرمود: ولایت علی(ع) در کتاب‌های همه پیامبران ثبت شده است و هیچ پیامبری مبعوث نشد، مگر با میثاق نبوت محمد(ص) و امامت علی(ع).

۳۴- ولایت و توحید
قال رسول الله(ص): ولایة علی بن ابی طالب ولایة الله و حبه عبادة الله و اتباعه فریضة الله و اولیاؤه اولیاء الله و اعداؤه اعداء الله و حربه حرب الله و سلمه سلم

الله عز و جل. امالی صدوق: ۳۲.
رسول خدا(ص) فرمود: ولایت علی بن ابیطالب(ع) ولایت خداست، دوست داشتن او عبادت خداست، پیروی کردن او واجب الهی است و دوستان او دوستان خدا و دشمنان او دشمنان خدایند، جنگ با او، جنگ با خدا و صلح با او، صلح با خدای متعال است.

۳۵- روز ناله نومیدی شیطان
عن جعفر، عن ابیه(ص) قال: ان ابلیس عدوالله رن اربع رنات: یوم لعن، و یوم اهبط الی الارض،و یوم بعث النبی(ص) و یوم الغدیر. قرب الاسناد: ۱۰.
امام باقر(ع) از پدر بزرگوارش امام صادق(ع) نقل کرد که فرمود: شیطان دشمن خدا چهار بار ناله کرد: روزی که مورد لعن خدا واقع شد و روزی که به زمین هبوط کرد و روزی که پیامبر اکرم(ص) مبعوث شد و روز عید غدیر.

۳۶- ولایت علوی دژ توحید
عن النبی(ص): یقول الله تبارک و تعالی: ولایۀ علی بن ابی طالب حصنی،فمن دخل حصنی امن من ناری. جامع الاخبار: ۵۲، ح ۷.
پیامبر اکرم(ص) فرمود: خداوند می‌فرماید: ولایت علی بن ابیطالب دژ محکم من است، پس هر کس داخل قلعه من گردد، از آتش دوزخم محفوظ خواهد بود.

۳۷- جانشین پیامبر
قال رسول الله(ص): یا علی انا مدینۀ العلم و انت بابها و لن تؤتی المدینۀ الا من قبل الباب... انت امام امتی و خلیفتی علیها بعدی، سعد من اطاعک و شقی من

عصاک، و ربح من تولاک و خسر من عاداک. جامع الاخبار: ۵۲، ح ۹.
رسول خدا(ص) فرمود: ای علی من شهر علمم و تو درب آن هستی، به شهر جز از راه درب آن وارد نشوند. ... تو پیشوای امت من و جانشین من در این شهری، کسی که اطاعت تو کند سعادتمند است، و کسی که تو را نافرمانی کند، بدبخت است، و دوستدار تو سود برده و دشمن تو زیان کرده است.

۳۸- اسلام در سایه ولایت
قال الصادق(ع): اثافی الاسلام ثلاثۀ: الصلوۀ و الزکوۀ و الولایۀ،لا تصح واحدۀ منهن الا بصاحبتیها. کافی: ۲، ص ۱۸.
امام صادق(ع) فرمود: سنگ‌های زیربنای اسلام سه چیز است: نماز، زکات و ولایت که هیچ یک از آنهابدون دیگری درست نمی‌شود.

۳۹- ده هزار شاهد
قال ابو عبد الله(ع): العجب یا حفص لما لقی علی بن ابی طالب!! انه کان له عشرۀ الاف شاهد لم یقدر علی اخذ حقه و الرجل یاخذ حقه بشاهدین. بحار الانوار: ۳۷، ۱۴۰.
امام صادق(ع) فرمود: ای حفص! شگفتا از آنچه علی بن ابی طالب(ع) با آن مواجه شد! او با ده هزار شاهد و گواه (در روز غدیر) نتوانست حق خود را بگیرد، در حالی که شخص با دو شاهد حق خود را می‌گیرد.

۴۰- امام علی (ع)، مفسر قرآن
عن النبی(ص) فی احتجاجه یوم الغدیر: علی تفسیر کتاب الله، و الداعی الیه، الا و ان الحلال و الحرام اکثر من ان احصیهما و اعرفهما، فآمر بالحلال و انهی

عن الحرام فی مقام واحد، فامرت ان آخذ البیعهٔ علیکم و الصفقهٔ منکم، بقبول ما جئت به عن الله عز و جل فی علی امیر المؤمنین و الائمهٔ من بعده، معاشر الناس تدبروا و افهموا آیاته، و انظروا فی محکماته و لا تتبعوا متشابهه، فو الله لن یبین لکم زواجره، و لا یوضع لکم عن تفسیره الا الذی انا آخذ بیده. وسایل الشیعه: ۱۸، ۱۴۲، ح ۴۳.

پیامبر اکرم (ص) روز عید غدیر فرمود: علی(ع) تفسیر کتاب خدا، و دعوت کننده به سوی خداست، آگاه باشید که حلال و حرام بیش از آنست که من معرفی و به آنها امر و نهی کنم و بشمارم. پس دستور داشتم که از شما عهد و پیمان بگیرم که آنچه را در مورد علی امیرمؤمنان، و پیشوایان بعد او از طرف خداوند بزرگ آوردم، بپذیرید.

ای مردم! اندیشه کنید و آیات الهی را بفهمید، در محکمات آن دقت کنید و متشابهات آن را دنبال نکنید. به خدا قسم هرگز کسی نداهای قرآن را نمی‌تواند بیان کند و تفسیر آن را روشن کند، جز آن کسی که من دست او را گرفته‌ام (و او را معرفی کردم).

منابع:

١- قرآن کریم.
٢- امالی شیخ صدوق، کتابخانه اسلامیه.
٣- قرب الاسناد، عبد الله جعفر الحمیری، آل البیت.
۴- مصباح المتهجد، شیخ طوسی، مؤسسهٔ فقه الشیعه.
۵- وسایل الشیعه، شیخ حر عاملی، مکتبهٔ الاسلامیهٔ.
۶- سفینهٔ البحار، شیخ عباس قمی، اسوه.
٧- جامع الاخبار، محمد سبزواری، آل البیت.
٨- بحار الانوار، علامه مجلسی، دار الکتب الاسلامیه.
٩- حماسه غدیر، محمدرضاحکیمی، مؤلف.
١٠- اقبال الاعمال، سید بن طاووس مؤسسهٔ الاعلمی.
١١- اصول کافی، کلینی، دار الکتب الاسلامیه.
١٢- الغدیر، علامه امینی دار الکتب الاسلامیه.

اکبراسد علیزاده

حدیث غدیر، ولایت یا محبت؟

پیامبر اسلام صلی اللـه علیه وآله در طول دوران رسالت، پیوسته به موضوع جانشینی بعد از خود اشاره کرده و به صورت مکرر آن را امری مربوط به خدا دانسته است.

صرف نظر از کتب تفسیر و تاریخ و حدیث شیعه که بر انتصابی بودن امام از سوی خداوند تصریح و تاکید دارند، این مطلب را می‌توان به روشنی از کتب اهل سنت نیز اثبات نمود.

طبری می‌نویسد: پیامبر اکرم صلی اللـه علیه وآله پس از گذشت ۳ سال از آغاز بعثت، از سوی خداوند مامور شد که دعوت خویش را آشکار سازد، و آیه «و انذر عشیرتک الاقربین » (۱) در این مورد نازل شد. پیامبر، سران بنی هاشم را جمع کرد و فرمود: «من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده ام. خداوند به من امر کرده است که شما را به آن دعوت کنم. کدام یک از شما مرا در نشر این آیین یاری می‌کند تا برادر و وصی و جانشین من در میان شما باشد؟» حضرت سه مرتبه این سخن را تکرار نمود و در هر بار تنها علی علیه السلام آمادگی خود را اعلان کرد. در این موقع پیامبر صلی اللـه علیه وآله فرمود: «ان هذا اخی و وصیی و خلیفتی فیکم؛ (۲) او برادر و وصی و جانشین من در میان شماست.» طبری در جای دیگری از تاریخش نقل می‌کند: وقتی آن حضرت برای تبلیغ

اسلام با سران قبیله بنی‌عامر تماس گرفت، یکی از آنان حمایت خود را از وی اعلام نمود و افزود: هرگاه خداوند تو را بر مخالفان پیروز ساخت، آیا موضوع زمامداری مسلمانان پس از شما به ما واگذار می‌گردد؟ پیامبرصلی اللـه علیه وآله فرمود: «الامر الی اللـه، یضعه حیث یشاء؛ موضوع خلافت، مربوط به خدا است [و از اختیار من بیرون است]، خدا هر فردی را انتخاب کند، امامت به او محول می‌گردد.» (۳)

پیامبر اسلام با این گونه سخنان صریح و بسیار روشن خود زمینه سازی نموده و اذهان را آماده می‌کرد تا آخرین پیام الهی را درباره رهبری امت اسلامی که سرنوشت اسلام و مسلمین را رقم خواهد زد ابلاغ نماید و پیوسته به مساله مهم ولایت و رهبری بعد از خود اشاره نموده و علی علیه السلام را به عنوان بهترین فرد معرفی می‌کردند. تا اینکه وعده موعود فرا رسید و برای ابلاغ آخرین فرمان خداوند و اتمام رسالت خویش در هنگام برگشت از سفر حج در مکانی به نام غدیر خم، در بزرگترین اجتماع مسلمین در دوران پیامبری خویش به پا خواست و به فرمان خداوند، امام علی علیه السلام و یازده معصوم از فرزندان او را به عنوام امام و رهبر مسلمین با جملاتی چون «من کنت مولاه فهذا علی مولاه » که برگرفته از ولایت خداوند است، منصوب کرد.

متاسفانه بعد از رحلت پیامبر عظیم الشان اسلام صلی اللـه علیه وآله تهاجم بس گسترده‌ای علیه ولایت امام علی علیه السلام آغاز گردید و بزرگ‌ترین هجمه‌ها علیه روایت غدیر بود، اما از آنجا که نتوانستند این پیام بزرگ و پرفروغ آسمانی را نادیده بگیرند، پیوسته به تفسیرهای ناصواب و به دور از منطق همچون تفسیر لفظ «مولا» به معنی نصرت و محبت و دوستی دست زدند تا شاید بتوانند این حدیث نورانی را تحریف کرده و کارهای توجیه‌ناپذیر خویش را توجیه کنند.

هم اکنون به بیان شواهدی می‌پردازیم که به روشنی ثابت می‌کند که مقصود از «مولی » در حدیث غدیر، همان امامت و رهبری است.

شواهد

۱ – فرازهای حدیث شریف غدیر

رسول خداصلی اللـه علیه وآله در روز غدیر خم فرمود:

الف – خدایی جز اللـه نیست، زیرا او به من اعلام فرموده است که اگر آنچه در حق علی بر من نازل نموده ابلاغ نکنم رسالت او را نرسانده ام، و برای من حفظ از شر مردم را ضمانت نموده است و خدا کفایت کننده و کریم است. خداوند به من چنین وحی کرده است: «بسم اللـه الرحمن الرحیم ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت درباره علی بر تو نازل شده؛ یعنی خلافت علی بن ابی طالب را ابلاغ کن و اگر انجام ندهی، رسالت او را نرسانده ای، و خداوند تو را از مردم حفظ می‌کند.» (۴)

ای مردم! من در رساندن آنچه خداوند بر من نازل کرده کوتاهی نکرده ام و من سبب نزول این آیه را برای شما بیان می‌کنم: جبرئیل سه مرتبه بر من نازل شد و از طرف خداوند سلام که او سلام است مرا مامور کرد که در این محل بپاخیزم و بر هر سفید و سیاهی اعلام کنم که: «ان علی بن ابی طالب اخی و وصیی و خلیفتی علی امتی والامام من بعدی؛ علی بن ابی طالب برادر من و وصی من و جانشین من بر امتم و امام بعد از من است.» نسبت او به من همانند هارون به موسی است جز این که پیامبری بعد از من نیست. و او صاحب اختیار شما بعد از خدا و رسولش می‌باشد و خداوند در این مورد آیه ای از کتابش بر من نازل کرده است که: «صاحب اختیار شما، خدا و رسولش هستند و کسانی که ایمان آورده و نماز را بپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.» (۵) و

علی بن ابی طالب است که نماز را بپا داشته و در حال رکوع زکات داده و در هر حال خداوند عزوجل را قصد می‌کند. (۶)

ب – ای مردم! از او (علی علیه السلام) به سوی دیگری گمراه نشوید، و از او روی بر مگردانید و از ولایت او سرباز نزنید. اوست که به حق هدایت نموده و به آن عمل می‌کند، و باطل را ابطال نموده و از آن نهی می‌نماید، و در راه خدا سرزنش ملامت کننده ای او را مانع نمی‌شود. ای مردم! او را فضیلت دهید که خدا او را فضیلت داده است، و او را قبول کنید که خداوند او را منصوب نموده است.

«معاشر الناس! انه امام من اللـه، ولن یتوب اللـه علی احد انکر ولایته و لن یغفر اللـه له ...؛ ای مردم! او از طرف خداوند امام است و هر کس ولایت او را انکار کند خداوند هرگز توبه اش را نمی‌پذیرد و او را نمی‌بخشد. حتمی است بر خداوند که با کسی که با او مخالفت نماید چنین کند و او را به عذابی شدید تا ابدیت و تا آخر روزگار معذب نماید. پس بپرهیزید از این که با او مخالفت کنید و گرفتار آتشی شوید که آتشگیره آن مردم و سنگ‌ها هستند و برای کافران آماده شده است.» (۷)

ج – «الا ان جبرئیل خبرنی عن اللـه تعالی بذلک و یقول «من عادی علیا و لم یتوله فعلیه لعنتی؛ بدانید که جبرئیل از جانب خداوند این خبر را برای من آورده است و می‌گوید: «هرکس با علی دشمنی کند و ولایت او را نپذیرد لعنت و غضب من بر او باد.»

د – «معاشر الناس ... من کنت مولاه فهذا علی مولاه، و هو علی بن ابی طالب اخی و وصیی و مولاته من اللـه عزوجل انزلها علی؛ ای مردم هر کس من صاحب اختیار اویم این علی صاحب اختیار اوست واو علی بن ابی طالب، برادر و جانشین من است و ولایت او از جانب خداوند متعال است که بر من نازل

کرده است.»

ه – «الا وقد بلغت، الا و قد اسمعت، الا و قد اوضحت، الا و ان اللـه عزوجل قال و انا قلت عن اللـه عزوجل، الا انه لا امیر المؤمنین غیر اخی هذا؛ بدانید من پیام خدا را رساندم، و وظیفه خود را ادا کردم، بدانید که من شنوانیدم، بدانید که من (مساله ولایت و امامت را) توضیح دادم و روشن نمودم، بدانید که خداوند فرموده است و من از جانب خداوند عز وجل می‌گویم، بدانید که امیرالمؤمنین جز این برادرم علی نیست.»

و – «معاشر الناس! هذا علی اخی، و وصیی و واعی علمی، و خلیفتی فی امتی... انه خلیفهٔ رسول اللـه و امیرالمؤمنین، والامام الهادی من اللـه...؛ ای مردم! این علی برادر من، وصی من، جامع علم من و جانشینم در میان امتم می‌باشد... او خلیفه رسول خدا، امیرالمؤمنین و امام هدایت کننده از طرف خداوند است.»

ز – «معاشر الناس! انما اکمل اللـه عزوجل دینکم بامامته فمن لم یاتم به و بمن یقوم مقامه من ولدی من صلبه الی یوم القیامهٔ، والعرض علی اللـه عزوجل، فاولئک الذین حبطت اعمالهم، و فی النار هم خالدون، لایخفف عنهم العذاب ولا هم ینظرون؛ ای مردم! خداوند دین شما را با امامت او کامل نمود، پس هر کس به او و کسانی که جانشین او از فرزندان من و از نسل او هستند (٨) تا روز قیامت و روز رفتن به پیشگاه خداوند اقتدا نکند، چنین کسانی اعمالشان در دنیا و آخرت از بین رفته و در آتش دائمی خواهند بود، عذاب از آنان تخفیف نمی‌یابد و به آنان مهلت داده نمی‌شود.» (٩)

٢ – اقرار علمای اهل سنت

جمعی از علمای اهل سنت با نقل روایات متعدد، مقصود از آیه شریفه (تبلیغ) و حکم موجود در آن را، معرفی ولایت علی علیه السلام ذکر می‌کنند.

الف) عن ابی سعید الخدری قال: نزلت هذه الآیهٔ: «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک » علی رسول اللـه صلی اللـه علیه وآله یوم غدیر خم فی علی بن ابی طالب؛ از ابی سعید خدری روایت شده که گفت: آیه شریفه «یا ایها الرسول بلغ...» در روز غدیر خم بر پیامبر اکرم صلی اللـه علیه وآله در مورد علی بن ابی طالب نازل شده است.»

ب) عن ابن عباس فی قوله (تعالی): «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته، واللـه یعصمک من الناس ان اللـه لا یهدی القوم الکافرین » قال: نزلت فی علی علیه السلام، امر رسول اللـه صلی اللـه علیه و آله و سلم ان یبلغ فیه فاخذ رسول اللـه صلی اللـه علیه و آله و سلم بید علی علیه السلام فقال: من کنت مولاه فعلی مولاه اللـهم وال من والاه و عاد من عاداه؛ (١٠) از ابن عباس در مورد آیه شریفه «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک...» روایت شده است که گفت: در مورد علی علیه السلام نازل شد. [خداوند در این آیه]به پیامبرش فرمان داد که در مورد علی علیه السلام تبلیغ نماید. پس پیامبر اکرم صلی اللـه علیه وآله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: هر کس که من آقا و مولایش هستم، پس علی آقا و مولای اوست؛ خداوندا دوستان او را دوست بدار و دشمنان او را دشمن بدار. این آیه دلیل بسیار روشنی است بر این که مقصود از «مولا» جز امامت و رهبری چیز دیگری نیست.

٣ - اقرارگیری از مردم

پیامبر اکرم صلی اللـه علیه وآله در آغاز سخن، از مردم بر سه اصل مهم اسلامی اقرار گرفت و فرمود: «الستم تشهدون ان لا اله الا اللـه و ان محمدا عبده و رسوله و ان الجنهٔ حق و النار حق؟»

هدف از این اقراگیری چیست؟ آیا جز این است که می‌خواهد ذهن مردم را آماده کند، تا مقام و موقعیتی را که بعدا برای علی علیه السلام ثابت می‌کند، بسان اصول پیشین تلقی نمایند و بدانند که اقرار به ولایت و خلافت وی، در ردیف اصول سه گانه ای است که همگی به آن اقرار و اعتراف دارند؟ اگر مقصود از مولی، دوست و ناصر باشد، در این صورت رابطه جمله‌ها به هم خورده و کلام، بلاغت و استواری خود را از دست می‌دهد، زیرا:

یک: علی علیه السلام منهای ولایت، یک فرد مسلمان برجسته بود که در جامعه آن روز پرورش یافته بود و لزوم دوستی با افراد با ایمان، تا چه رسد نسبت به مؤمنی مانند علی علیه السلام، چیز مخفی و پنهانی نبود که پیامبر آن را در اجتماع بزرگ اعلام بفرماید.

دو: این مساله این قدر هم اهمیت نداشت که در ردیف اصول سه گانه قرار گیرد.

٤ - بیعت ابوبکر و عمر

طبق نقل علماء، مفسران و مورخان بزرگ اهل سنت، عمر و ابوبکر اولین کسانی بودند که بعد از خطبه پیامبر اسلام صلی اللـه علیه وآله در غدیر خم برای معرفی امام علی علیه السلام به عنوان وصی و امام بعد از خود، با علی علیه السلام به عنوان امیرالمؤمنین و امام المسلمین با بیان جملاتی چون «بخ بخ یا علی اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنهٔ » یا «هنیئا لک یا ابن ابی طالب اصبحت و امسیت مولی کل مؤمن و مؤمنهٔ »؛ (١١) «ای علی بر تو مبارک باد که امروز مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن گشتی » یا «گوارا باد بر تو [این ولایت و امامت] ای پسر ابی طالب که امروز مولای من و مولای هر مرد و زنی گشتی » بیعت کردند.

٥ - شأن نزول آیه اکمال دین

جمع زیادی از مفسرین و مورخین اهل سنت در کتاب‌های خود نقل کرده اند که بعد از اعلان ولایت و امامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در روز غدیر خم و بیعت مسلمین با آن حضرت به عنوان امام و وصی بعد از پیامبرصلی اللـه علیه وآله، آیه شریفه «اکمال » (مائده/٣) نازل شد.

وقتی که آیه «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا» بر پیامبرصلی اللـه علیه وآله نازل شد، حضرت فرمود: «اللـه اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمۀ و رضا الرب برسالتی و ولایۀ علی بن ابی طالب من بعدی (ثم قال) من کنت مولاه فعلی مولاه اللـهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله؛ (١٢)

اللـه اکبر بر تکمیل شدن دین و اتمام نعمت پروردگار و خشنودی خداوند از رسالت من و ولایت علی بعد از من. هر کس من مولای او هستم، علی مولای اوست. خداوندا، آن کسی که او را دوست دارد دوست بدار، و آن کس که او را دشمن دارد، دشمن بدار، و هر کس او را یاری کند، یاری کن و هر کس او را خوار کند خوار گردان.» آیا کمال دین و اتمام نعمت پروردگار به امامت و رهبری است یا به دوستی و محبت؟!

٦ - تاج‌گذاری

پیامبرصلی اللـه علیه وآله در مراسم غدیر خم عمامه خود را که «سحاب» نام داشت، به عنوان تاج افتخار بر سر امیرالمؤمنین علیه السلام قرار دادند و انتهای عمامه را بر دوش آن حضرت آویزان نمودند و فرمودند: «عمامه تاج عرب است.» خود امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره فرمود: «عممنی رسول اللـه

صلی اللـه علیه وآله یوم غدیر خم بعمامهٔ فدل طرفها علی منکبی و قال: ان اللـه ایدنی یوم بدر و حنین بملائکهٔ معتمین بهذه العمامهٔ؛ (۱۳)
رسول خداصلی اللـه علیه وآله در روز غدیر خم عمامه ای بر سرم بستند و یک طرفش را بر دوشم آویختند و فرمودند: خداوند در روز بدر و حنین، مرا به وسیله ملائکه ای که چنین عمامه ای بر سر داشتند یاری نمود.»

۷ - معجزه و امضای الهی

حارث فهری به همراه دوازده نفر از اصحابش نزد پیامبرصلی اللـه علیه وآله آمده و گفت: «ای محمد! سه سؤال از تو دارم: آیا شهادت به یگانگی خداوند و پیامبری خودت را از جانب پروردگارت آورده ای یا از پیش خود گفتی؟ آیا نماز و زکات و حج و جهاد را از جانب پروردگار آورده ای یا از پیش خود گفتی؟ آیا درباره علی بن ابی طالب که گفتی «من کنت مولاه فعلی مولاه....» از جانب پروردگارت گفتی یا از پیش خود گفتی؟
حضرت در جواب هر سه سؤال فرمودند: «خداوند به من وحی کرده است و واسطه بین من و خدا جبرئیل است و من اعلان کننده پیام خدا هستم و بدون اجازه پروردگارم خبری اعلان نمی‌کنم.»
حارث گفت: «خدایا، اگر آنچه محمد می‌گوید حق و از جانب توست، سنگی از آسمان بر ما ببار یا عذاب دردناکی بر ما بفرست.»
و در روایت دیگر چنین است: «خدایا، اگر محمد در آنچه می‌گوید صادق و راستگو است، شعله ای از آتش بر ما بفرست.» همین که سخن حارث تمام شد و به راه افتاد، خداوند سنگی را از آسمان بر او فرستاد که از مغزش وارد شد و از دبرش خارج گردید و همانجا او را هلاک کرد.
بعد از این جریان آیه «سال سائل بعذاب واقع، للکافرین لیس له دافع» (۱۴)

نازل شد. پیامبر به اصحابشان فرمودند: آیا دیدید و شنیدید؟ گفتند: آری. (۱۵) و با این معجزه، بر همگان مسلم شد که «غدیر» از منبع وحی سرچشمه گرفته و یک فرمان الهی است.

۸ - شرایط بیان حدیث

هرگاه مقصود از بیان حدیث غدیر، مراتب دوستی علی علیه السلام بود، دیگر لازم نبود که پیامبر اکرم در هوای گرم کاروان صدهزار نفری را از رفتن باز بدارد و مردم را در آن هوای گرم روی ریگ‌ها و سنگ‌های بیابان بنشاند و خطابه مفصل بخواند. مگر قرآن با آیه شریفه «انما المؤمنون اخوة » (۱۶) افراد جامعه با ایمان را برادر یکدیگر نخوانده بود؟

قرآن، در آیات زیادی افراد با ایمان را دوست یکدیگر معرفی کرده است. علی علیه السلام نیز عضو همان جامعه با ایمان بود و دیگر نیازی نبود که پیامبر اکرم مستقلا درباره دوستی و مودت علی علیه السلام داد سخن بدهد.

اینکه هدف از حدیث غدیر بیان مراتب دوستی و نصرت علی علیه السلام بوده و مولی به معنی محب و ناصر است، یک نوع اشکالتراشی کودکانه است و از تعصب‌های کور مایه می‌گیرد، بلکه به حکم قرائن پیشین و شواهد دیگری که با دقت در سراسر خطبه به دست می‌آید، کلمه مولی در حدیث غدیر یک معنی بیش ندارد، و آن اولی به تصرف است.

پی‌نوشت:

۱) شعراء/ ۲۱۴.
۲) تاریخ طبری، محمد بن جریر، چاپ بیروت، مؤسسهٔ الاعلمی للمطبوعات، ۱۸۷۹ م، ج ۲، ص ۶۴ – ۶۶؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۵۹.
۳) طبری، همان، ج ۲، ص ۸۴؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۲، ص ۶۵؛ سیره علوی، ج ۲، ص ۳؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۲.
۴) مائده / ۶۷.
۵) مائده/ ۵۵.
۶) لا اله الا هو – لانه قد اعلمنی انی ان لم ابلغ ما انزل الی فی حق علی فما بلغت رسالته، فقد ضمن لی (تبارک و تعالی) العصمهٔ من الناس و هو اللـه الکافی الکریم، فاوحی الی: بسم اللـه الرحمن الرحیم یا ایها الرسول، بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی، «یعنی فی الخلافهٔ لعلی بن ابی طالب » و ان لم تفعل فما بلغت رسالته واللـه یعصمک من الناس. معاشر الناس! ما قصرت فی تبلیغ ما انزل اللـه تعالی الی، و انا ابین لکم سبب هذه الآیهٔ. ان جبرئیل علیه السلام هبط الی مرارا ثلاثا یامرنی عن السلام ربی و هو السلام ان اقوم فی هذا المشهد، فاعلم کل ابیض و اسود ان علی بن ابی طالب، اخی و وصیی و خلیفتی علی امتی و الامام من بعدی، الذی محله منی محل هارون من موسی، الا انه لا نبی بعدی، و هو ولیکم بعد اللـه و رسوله و قد انزل اللـه تبارک تعالی علی بذلک آیهٔ من کتابه: «انما ولیکم اللـه و رسوله و الذین یقیمون الصلوهٔ و یؤتون الزکوهٔ و هم راکعون » (مائده/ ۵۵) و علی بن ابی طالب الذی اقام الصلوهٔ و اتی الزکوهٔ و هو راکع یرید اللـه عز وجل فی کل حال.
۷) معاشر الناس! لاتضلوا عنه ولا تنفروا منه، ولا تستنکفوا من ولایته، فهو الذی یهدی الی الحق و یعمل به، ویزهق الباطل و ینهی عنه، ولا تاخذه فی اللـه لومهٔ

لائم. معاشر الناس فضلوه فقد فضله اللـه، واقبلوه فقد نصبه اللـه. معاشر الناس! انه امام من اللـه،و لن یتوب اللـه علی احد انکر ولایته ولن یغفر اللـه له، حتما علی اللـه ان یفعل ذلک ممن خالف امره فیه و ان یعذبه عذابا نکرا، ابد الآباد و دهر الدهور. فاحذروا ان تخالفوه فتصلوا نارا وقودها الناس والحجارة اعدت للکافرین.

۸) اشاره به امامت ائمه معصومین علیهم السلام از فرزندان امام علی علیه السلام است.

۹) علامه امینی، الغدیر، ج ۱، ص ۱۵۹. – الاحتجاج، ابی منصور احمد بن علی ابن ابی طالب الطبرسی، تحقیق ابراهیم بهادری، و محمدهادی به؛ با اشراف علامه جعفر سبحانی، (تهران، انتشارات اسوه، التابعة لمنظمة الاوقاف و الشؤون الخیریه، ۱۴۱۳ ه ق)، ج ۱، صص ۱۳۸ – ۱۶۰. تفسیر الصافی، محسن فیض کاشانی، (مشهد، دارالمرتضی للنشر بی تا) ج ۲، صص ۵۲ – ۶۶. ر.ک: واقعة الغدیر الکبری، محمد الدشتی و اسرار غدیر، محمدباقر انصاری.

۱۰) تعداد زیادی از علما و مفسران اهل سنت می‌گویند: آیه تبلیغ در روز غدیر خم برای اعلان ولایت و امامت علی علیه السلام نازل شده است: جلال الدین عبدالرحمان بن ابی بکر سیوطی، تفسیر الدر المنثور فی التفسیر بالماثور، (بیروت، المکتبة الشعبیه)، ج ۲، ص ۳۲۷، ذیل آیه شریفه؛ فخرالدین محمد بن عمر بن الحسن، تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۱۲، ص ۴۹، ذیل آیه شریفه؛ رشیدرضا الوهابی مذهبا، تفسیر المنار (بیروت، دار المعرفه، الطبعة الثانیه)، ج ۶، ص ۴۶۳، ذیل آیه شریفه؛ قاضی محمد بن علی الشوکانی الیمانی، تفسیر فتح القدیر، ج ۳، ذیل آیه شریفه؛ سیدمحمود بن عبداللـه الآلوسی البغدادی، تفسیر روح المعانی، ج ۲، ذیل آیه شریفه؛ حافظ بن عساکر الشافعی، تاریخ الدمشق، شرح حال امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۸۶، ح ۵۸۹؛ شیخ ابی الحسن علی بن احمد الواحدی النیسابوری، اسباب النزول (بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۰ ه ق)، ص ۱۳۵؛ غیاث الدین بن همام الدین الحسینی المشتهر به خوان میر، حبیب السیر، طهران، مطبعة الحیدری، ج ۲، ص ۱۲؛ شیخ سلیمان قندوزی حنفی، ینابیع المودة، بیروت، (مؤسسة الاعلمی للمطبوعات)، ج ۱، ص ۱۱۹، باب ۳۹؛ حافظ ابی القاسم عبیداللـه بن عبداللـه بن احمد الحسکانی، شواهد التنزیل، حققه و علق علیه الشیخ محمدباقر المحمودی،

بیروت، مؤسسهٔ الاعلمی للمطبوعات، الطبعهٔ الاولی، ۱۳۹۳، ج ۱ ص ۱۸۷، احادیث شماره ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۸، ۱۹۲؛ حافظ احمد بن عبدالرحمان ابی بکر الفارسی الشیرازی، ما نزل القرآن فی علی علیه السلام، ص ۶۸؛ بدرالدین محمود الشهیر بابن العینی الحنفی، عمدهٔ القاری فی شرح صحیح البخاری، ج ۸، ص ۵۸۴.
۱۱) حافظ بن عساکر الشافعی، تاریخ الدمشق، شرح حال امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۲، ص ۵۲ – ۴۷ و ص ۷۸ – ۷۶، حادیث شماره ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۷۹، ۵۸۰؛ فخرالدین محمد بن عمر بن الحسین، التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۴۹، ذیل آیه «تبلیغ » (مائده/ ۶۷)؛ اسماعیل بن عمر بن کثیر الدمشقی، البدایهٔ و النهایهٔ، ج ۵، ص ۲۱۲؛ شیخ سلیمان قندوزی حنفی، ینابیع المودهٔ، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ج ۱، ص ۲۸ و ۲۹؛ صدرالدین الحموینی الشافعی، فرائد السمطین، ج ۱، ص ۷۷، باب ۱۳، ح ۴۴ و ص ۷۰، باب ۱۲، ح ۳۸؛ احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی، المسند، ج ۴، ص ۲۸۱؛ حافظ عبدالرحمان بن علی بن محمد ابی الخرج ابن الجوزی، المناقب؛ ابی الفرید الموفق بن احمد خطیب خوارزمی، المناقب، ص ۹۴؛ ابی الحسن علی بن محمد الحلائی المعروف به «ابن المغازلی الشافعی »، المناقب، ص ۱۸ و ۲۴؛ جلال الدین السیوطی الشافعی، الحاوی للفتاوی، ج ۱، ص ۱۲۲؛ محب الدین ابو جعفر احمد بن عبداللـه الاذرعی، بدیع المعانی، ص ۷۵؛ ابی القاسم عبیداللـه بن عبداللـه بن احمد الحسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۵۶، ح ۲۱۰ و ص ۱۵۸، ح ۲۱۳؛ الخطیب البغدادی، تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۹۰؛ ابن حجر العسقلانی، الصواعق المحرقه، ص ۲۶؛ المتقی الهندی، کنز العمال، ج ۶، ص ۳۹۷؛ شیخ محمد حبیب اللـه بن عبداللـه الشنقیطی المدنی المالکی، کفایهٔ الطالب لمناقب علی بن ابی طالب، ص ۲۸؛ جمال الدین محمد الزرندی، درر السمطین فی مناقب السبطین، ص ۱۰۹؛ ابی المظفر یوسف بن قزاوغلی بن عبداللـه البغدادی شمس الدین الملقب به سبط ابن الجوزی الحنبلی ثم الحنفی، تذکرهٔ الخواص، بیروت، مؤسسه اهل البیت علیهم السلام، ۱۴۰۱ ه ق، ص ۳۷؛ ابی حامد محمد الغزالی، سر العالمین و کشف ما فی الدارین، ص ۲۱؛ ابی عبداللـه محمد بن عبدالباقی الزرقانی المالکی، شرح المواهب اللدنیهٔ، ج ۷، ص ۱۳؛ محمدرشید رضا، تفسیر المنار، بیروت، دار المعرفهٔ، الطبعهٔ الثانیه، ج ۶، ص ۴۶۵، ذیل آیه شریفه

«تبلیغ، مائده/ ۷۱»؛ ابوالفداء اسماعیل بن کثیر، السیرة النبویة، ج ۴، ص ۴۱۷.
۱۲) حافظ حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۵۷، حدیث ۲۱۱؛ محمد الحموینی، فرائد السمطین، ج ۱، ص ۷۴، ذیل آیه شریفه؛ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۳۴۷ و صفحات بعد از آن؛ حافظ بن عساکر الشافعی، ترجمة الامام علی بن ابی طالب علیه السلام من مدینة الدمشق، ج ۲، ص ۸۵، ح ۵۸۸؛ ابن المغازلی الشافعی، المناقب، ص ۱۹؛ الیعقوبی، تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۳۵؛ الخطیب البغدادی، تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۹۰؛ ابن الجوزی الحنفی، تذکرة الخواص، ص ۳۷؛ السیوطی الشافعی، تفسیر درالمنثور، بیروت، المکتبة الشیعیة، ج ۲، ص ۲۵۱، ذیل ایه شریفه؛ شیخ سلیمان قندوزی، ینابیع المودة، چاپ یک جلدی، ص ۱۱۵؛ الخوارزمی الحنفی، المناقب، ص ۸۰؛ الآلوسی، تفسیر روح المعانی، ج ۶، ذیل آیه شریفه؛ الثعلبی، تفسیر الکشف و البیان، ذیل آیه شریفه؛ عبداللـه الحنفی، ارجح المطالب، ص ۵۶۸؛ الخوارزمی الحنفی، المقتل الحسین، قم، منشورات مکتبة المفید، ج ۱، ص ۴۷؛ عبداللـه الشافعی، المناقب، ص ۱۰۶.
۱۳) محمد الجوینی، فرائد السمطین، ج ۱، ص ۷۶، باب ۱۲، احادیث شماره ۴۱، ۴۲ و ۴۳. جوینی در روایتی دیگر نیز در این باره نقل می‌کند: عن جعفر بن محمد قال: «حدثنی ابی، عن جدی ان رسول اللـه صلی اللـه علیه وآله عمم علی بن ابی طالب صلوات اللـه علیه و آله عمامته السحاب فارخاها من بین یدیه و من خلفه ثم قال: اقبل، فاقبل ثم قال له: ادبر، فقال: هکذا جاءتنی الملائکة.»
۱۴) معراج / ۱.
۱۵) این روایت را بسیاری از علمای اهل سنت در کتاب‌های خود نقل کرده اند که در ذیل به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: ابی عبداللـه محمد بن احمد الانصاری القرطبی، الجامع لاحکام القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵، ج ۱۸، ص ۲۷۸، ذیل آیه شریفه؛ سبط بن الجوزی، تذکرة الخواص، ص ۳۷؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۲۸۶، ح ۱۰۳۰؛ جمال الدین محمد الزرندی الحنفی، نظم درر السمطین، طهران، مکتبة نینوی الحدیثة، ص ۹۳؛ ابی السعود محمد بن محمد العمادی، تفسیر ابی السعود، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۸، ص ۲۹، اول تفسیر سوره معارج؛ المناوی، فیض القدیر، شرح الجامع الصغیر، بیروت، دارالفکر،

الطبعة الثانیه، ۱۳۹۱ ه ق، ج ۶، ص ۲۱۸، در تفسیر حدیث ۹۰۰۰؛ السیرة الحلبیة، ج ۳، ص ۳۳۷؛ نور الابصار، ص ۷۸، الشبلنجی؛ شیخ سلیمان قندوزی، ینابیع المودة، بیروت، مؤسسة الاعلمی المطبوعات، ج ۲، ص ۹۹، باب ۵۸.
۱۶) حجرات / ۱۰.

***

منبع:
مجله مبلغان؛ اسفند ۱۳۸۰، شماره ۲۶

خلاصه‌ای از فضیلت‌های امام علی(ع)؛ از تولد تا غدیر

سخن درباره امیرالمؤمنین (سلام اللـه علیه) بسیار گفته و نوشته شده است، اما پایانی نخواهد داشت زیرا که پیامبر خدا (صلی اللـه علیه و آله) فرموده است: ذِکرُ عَلیٍّ عِبادَةٌ.

علامه ابن مغازلی در کتاب مناقب علی ابن ابی‌طالب (سلام اللـه علیه)، ذیل حدیثی نسبتاً طولانی به نقل از محدثان بزرگ، مانند صاحب کفایت الطالب و علامه ذهبی و ابن حجر عسقلانی و بالأخره احمدبن حنبل، آورده است که سلمان فارسی گفت: «از محبوبم محمد (صلی اللـه علیه و آله) شنیدم که گفت: من و علی در پیشگاه حق تعالی نوری بودیم که خداوند را هزار سال پیش از خلقت آدم تسبیح و تقدیس می‌کرد. آن‌گاه که خداوند آدم را آفرید این نور را به او منتقل فرمود. این نور در پشت آدم همواره در یک جهت بود تا ما به صلب و پشت عبدالمطلب منتقل و از هم جدا شدیم و سپس پیامبر و تبلیغ رسالت از آن من و خلافت و جانشینی از آن علی (سلام اللـه علیه) گردید.» (علی (سلام اللـه علیه) قطب الرطی ۹۹).

الف: پیشگویی‌های تاریخی:

۱–در کتاب‌های مقدس پیشین، از آمدن خاتم پیامبران حضرت محمد(ص) و

جانشین او حضرت علی (سلام اللـه علیه) بشارت داده شده است. برای مثال در انجیل صحیفه غزل‌الغزلات (باب ۱/۵–۱۰) سخنانی از حضرت سلیمان (سلام اللـه علیه) در باره پیامبر خاتم(ص) و امیرالمؤمنین (سلام اللـه علیه) دارد و صریحاً می‌فرماید: خلو محمدیم (او دوست و محبوب من، محمد (ص) است).

۲– یکی از روحانیون با انصاف مسیحی به نام ج. ب. گالیدون در آغاز سده بیستم میلادی، در کتاب خود با عنوان یادداشتی بر عهد عتیق و عهد جدید کتاب مقدس (۱۹۸۰: ج ۲) می‌نویسد: در زبان‌های عبرانی باستان واژه ایلیا یا ایلی به معنی خدا یا اللـه به‌کار نرفته است، بلکه واژه یاد شده نشان می‌دهد که در عصر آینده یا آخرالزمان شخص خواهد آمد که نامش ایلیا یا ایلی باشد. مراد از ایلیا یا ایلی یا آلیا وجود مقدس امیرالموءمنین علی (سلام اللـه علیه) است که عزیزترین مردم نزد پیامبر اسلام (صلی اللـه علیه و آله) بوده و پیامبران گذشته هم او را عزیز و محترم شمرده و به او توسل جسته‌اند. (علی (ع) و پیامبران: ص ۱۸).

۳– از نسخه خطی بسیار قدیمی زبور حضرت داود (سلام اللـه علیه)، که نزد اهزان اللـه مشقی پیشوای دینی مسیحیان بود، نقل شده که آن حضرت در پیشگویی خود آورده است: «اطاعت آن بزرگواری که ایلی نام دارد واجب است و فرمانبرداری از او همه کارهای دین و دنیا را اصلاح می‌کند. آن شخصیت والا مقام را حدار (حیدر) نیز می‌گویند. او دستگیر و مددکار بی‌کسان و شیر شیران باشد. نیرو و قدرتش بسیار و تولدش در کعابا (کعبه) خواهد بود...» (همان: ص ۲۵).

۴–سربازان انگلیسی در جنگ جهانی اول در نزدیکی بیت المقدس و معدن شناسان روسی در ژوئیه ۱۹۵۱، به لوحه‌هایی نقره‌یی و چوبی دست یافتند که پس از تحقیق و مطالعه باستان‌شناختی توسط کارشناسان بین‌المللی و روسی

مشخص گردید که لوح نقره‌یی متعلق به حضرت سلیمان (سلام اللـه علیه) و لوح چوبی از حضرت نوح (سلام اللـه علیه) است. در این لوحه‌ها از اللـه، احمد، ا یلی، باهتول، حاسن، حاسین و محمد، ایلیا، شبر، شبیر و فاطمه نام برده شده و به واسطه نامشان از خداوند یاری خواسته‌اند.

شیخ بهاءالدین عاملی می‌گوید: «امام علی بن ابی‌طالب (سلام اللـه علیه) جوانمردی است که در مقام بزرگداشتش هرچه می‌خواهی بگو، جز آنچه عیسویان در باره مسیح (سلام اللـه علیه) گفتند. او سرّ کشتی نوح، پرتو آتش کلیم و راز بساط سلیمان بود.» (عاملی: ص ٢٧).

٥- در دایرةالمعارف فارسی، ذیل نام مرحب یا مرحب خیبری آمده است که وی مردی یهودی بلندبالا، درشت اندام و نیرومند بود. دایه او که زنی کاهنه بود به مرحب می‌گوید که با همه کس جنگ کن مگر با کسی که نام وی حیدره باشد. در جنگ خیبر هنگامی که مرحب رجز می‌خواند و خویشتن را معرفی می‌کرد، علی (سلام اللـه علیه) خود را حیدره معرفی کرد و رجز مشهور خود را چنین خواند: «انا الذی سمتنی امی حیدره» (منم که مادرم نام مرا حیدره نهاده است).(١) مرحب هراسید و گریزان شد.

گویند شیطان در برابر او ظاهر شد و گفت چرا می‌گریزی؟ مرحب سخن دایه خویش را بازگفت و شیطان پاسخ داد: حیدره در جهان بسیار است و گیرم همین یک تن باشد، از چون تویی گریز از میدان سزاوار نیست. سرانجام مرحب بازگشت و به جنگ پرداخت و با ضربتی که علی (سلام اللـه علیه) بر او وارد آورد فرقش شکافته شد و به خاک غلتید. با کشته شدن مرحب لشکر یهود به هزیمت رفت و مسلمانان خیبر را فتح کردند.

ابن اثیر این داستان را به شکل دیگر روایت می‌کند و در پایان به رجز مرحب اشاره می‌کند که گفت: قد علمت خیبرانی مرحب شاکی السلاح بطل مجرب

اطعن احیانا و حینا اضرب اذا اللیوث اقبلت تلتهب کان حمای کالحمی لایقرب. (خیبر می‌داند که من مرحب هستم. سلاح کامل پوشیده و من پهلوان آزموده هستم. گاهی به طعن (نیزه را به کار می‌برم) و گاهی به ضرب (شمشیر می‌زنم) هنگامی که شیران با حال افروخته پیش می‌آیند. آنچه را من حمایت می‌کنم، مانند پناهگاه است که نزدیک آن نمی‌توان رفت).

امام علی (سلام اللـه علیه) در پاسخ مرحب فرمود: انا الذی سمتنی امی حیدره کلیث غابات کریه المنظره اکیلهم بالسیف کیل السندره. (من آن کسی هستم که مادرم مرا حیدره نام نهاد. مانند شیر کنام ملاقات من پسندیده نیست. من آنها را با شمشیر می‌دروم) (کامل: ج ۱، ص‌ص ۲۵۷–۲۵۸).

۶- نگارنده کتاب علی (سلام اللـه علیه) و پیامبران، در داستان حیرت‌انگیز دیگری از ادبیات دینی باستان هندوان، نقل می‌کند که در جنگ مشهوری که میان پاندوها و کوروها در گرفت، کریشنا ــ از خدایان یا قدّیسان هندوان ــ به میدان جنگ رفت و چون دید پیروان حق بسیار اندک و طرفداران باطل بسیارند و مانند مور و ملخ زمین را فراگرفته‌اند، پیروان خود را موعظه کرد؛ سپس به گوشه‌ای رفت و زمین ادب بوسید و با پروردگار خود به مناجات پرداخت و گفت: ای خدای بزرگ جهان و روح عظیم هستی! تو را به ذات پاک خودت سوگند می‌دهم، و به آن کسی که باعث ایجاد زمین و آسمان شده و حبیب تو است، و به آن کسی که عزیز و بسیار محبوب او و نامش آهلی است و نزدیک سنگ سیاه در بزرگ‌ترین پرستشگاه‌های جهان، جلوه‌گر خواهد شد، عرض حال مرا بشنو و خواسته‌ام را بپذیر. اهریمنان و دروغگویان را نابود ساز و راستان را پیروزی مرحمت فرما، ای خدا! ای ایلا! ای ایلا! ای ایلا!

ب: تولد

امام علی (سلام اللـه علیه) فرزند ابی‌طالب و فاطمه بنت اسد ــ که هر دو هاشمی بودند ــ در روز جمعه سیزدهم رجب، نزدیک به سی سال پس از زاده شدن پیامبر خدا (صلی اللـه علیه و آله)، در مکه و خانه کعبه به دنیا آمد. هنگامی که علی (سلام اللـه علیه) زاده شد، حضرت محمد (صلی اللـه علیه و آله) همسر اختیار کرده و دارای فرزند بود. وی علی (سلام اللـه علیه) را به خانه برد و از او مانند فرزند خود پرستاری کرد.

در بخشی از نهج البلاغه (۲)، حضرت علی (سلام اللـه علیه) می‌فرماید: «رسول اکرم (صلی اللـه علیه و آله) مرا در همان اوایل زندگیم در دامنش می‌پروراند و هر روز بابی از علم و اخلاق به چهره من می‌گشود و هر سال که مجاور کوه حرا می‌شد و در جوار آن کوه به عبادت می‌پرداخت، من او را می‌دیدم و جز من کسی او را نمی‌دید.» (حکمت نظری و عملی در نهج البلاغه: ص ۳۸).

همین تربیت اولیه پیامبر خدا (صلی اللـه علیه و آله) و مشیت الهی بود که تأثیر ژرف و بی‌پایان بر روح و اندیشه خداگونه حضرتش به جای گذاشت و او را انسانی کامل و سختگیر در راه خدا و فراتر از آن، مجاهدی بی‌باک به بار آورد تا این ویژگی‌ها سرمایه‌یی بی‌نظیر برای اسلام باشد. پیامبر اکرم (صلی اللـه علیه و آله) در باره تربیت الهی علی (سلام اللـه علیه) چنین می‌فرماید: «من کسی را انتخاب کردم که خداوند او را برای من برگزیده است.» (علی علیه السلام چهره درخشان اسلام: ص ۱۳).

ج: نخستین مسلمان

ابن مغازلی در حدیث دیگری در مناقب علی بن ابی‌طالب، از ابوایوب انصاری و از انس‌بن مالک نقل می‌کند که پیامبر (صلی اللـه علیه و آله) فرمود: صَلَّتِ

المَلائکَةُ عَلَیَّ و عَلی عَلِیٍّ سَبْعاً اَنَّهُ لَم یَرفَع اِلیَ السَّماء شَهادَةَ اَن لا اِلهَ اِلاَّ اللـه و اَنَّ مُحَمّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ اِلاّ مِنّی و مِنْهُ. (ملایکه و فرشتگان بر من و علی هفت سال صلوات و درود فرستادند؛ چون در آن هنگام، جز من و علی گوینده کلمه شهادتین، کسی بر زمین نبود).

در جای دیگر امیرالمؤمنین (سلام اللـه علیه) می‌فرماید: «من هفت سال پیش از آنکه یک تن از امت اسلام خدا را پرستش کند، رو به درگاه او آوردم. صدای فرشته وحی را می‌شنیدم و نور حق را به مدت هفت سال می‌دیدم. در آن هنگام، رسول خدا از اظهار مقام نبوت خویش ساکت بود و خداوند به وی اجازه بیم‌دادن خلق از نافرمانی حق و تبلیغ رسالت نداده بود.» (علی علیه السلام چهره درخشان اسلام: ص ۱۴).

پس از آنکه برای نخستین بار، در غار حرا بر حضرت محمد (صلی اللـه علیه و آله) به عنوان پیامبر خاتم وحی نازل گردید و آن حضرت برای تبلیغ رسالت پنهانی، با احتیاط از کوه به سوی شهر و خانه خود سرازیر شد؛ در راه به علی (سلام اللـه علیه) رسید که پرسید، چه اتفاقی افتاده است و بی‌درنگ اسلام آورد.

هنگامی که پیامبر اکرم (ص) برای اعلان اسلام به خویشاوندان خود، آنان را دعوت کرده بود؛ به اسلام آوردن علی (ع) به عنوان نخستین مسلمان اشاره فرمود و او را جانشین و وصی خود خواند. به این ترتیب، امیرالموءمنین (ع) نه تنها افتخار اولین مسلمان را از آن خود نمود، بلکه در میان صحابه پیامبر اسلام (ص)، تنها کسی بود که پیش از اسلام دین دیگری اختیار نکرده بود. (شیعه یا اسلام اصیل: ص‌ص ۱۹۲-۱۹۳).

حاکم نیشابوری، در المستدرک، از ابواسحاق نقل می‌کند که از قثم‌بن عباس پرسید، علی (سلام اللـه علیه) چگونه از پیامبر (صلی اللـه علیه و آله) ارث

برد؟ او گفت: پیش از همه ما به رسول گرامی پیوست و بیش از همه ما به او نزدیک بود.

د: خدمات و رشادت‌ها

۱- در عصر پیامبر (ص): سخن گفتن از علی (ع) در حقیقت سخن گفتن از پیامبر(ص) است، زیرا که این دو وجود مقدس از یک روح و مانند هم بودند. از نخستین ساعت رسالت پیامبر اکرم (ص) تا آخرین مرحله مراسم خاک سپاری پیکر مبارک، امیرالموءمنین (ع) همیشه با او بود و هیچ‌گاه تنهایش نگذاشت. پیامبر اکرم (ص) و علی (ع) به شدت یکدیگر را دوست داشتند. هنگامی که جوانان قریش به تحریک والدین خود و بزرگ‌ترها به سوی پیامبر خدا (ص) سنگ پرتاب می‌کردند، علی (ع) ــ که در آن موقع دوازده یا سیزده سال بیش نداشت ــ تن خود را سپر جان مبارک پیامبر (ص) می‌کرد و اغلب با کسانی که از نظر سنی و جثه بزرگ‌تر از او بودند به جنگ می‌پرداخت و خیلی اوقات زخم برمی‌داشت، ولی با این حال، دست از حمایت پیامبر (ص) برنمی‌داشت. این‌گونه از خودگذشتگی و عشق به پیامبر خدا (ص) موجب گردیده بود تا موقعی که علی(ع) همراه او بود، کسی جرأت پرخاش یا اسائه ادب به پیامبر (ص) را نداشته باشد و علی (ع) همیشه سایه به سایه با او می‌رفت. سرانجام، پیامبر اکرم (ص) او را برادر خطاب کرد.

احمدبن حنبل در مسند خود از زیدبن ابی‌اوفی و حاکم نیشابوری در المستدرک و ترمذی در صحیح خود از عبداللـه‌بن عمر و عایشه و انس‌بن مالک و زیدبن ارقم و عمربن خطاب نقل کرده اند که رسول اکرم (صلی اللـه علیه و آله) در مرحله نخست پیمان برادری که پیش از هجرت در مکه انجام گرفت، دست علی (سلام اللـه علیه) را گرفت و فرمود: «یا علی اَنْتَ اَخی فِی الدُّنیا و الاخِرَة.»

(یا علی در دنیا و آخرت تو برادر من هستی) (علی (ع) قطب الرّحی: ص ۷۶).
سران قبایل مکه که احساس خطر کرده بودند در دارالندوه(۳) نشست اضطراری تشکیل دادند. یکی از شرکت کنندگان پیشنهاد کرد محمد (ص) را در خانه‌یی زندان کنند تا هنگامی که از دنیا برود، دیگری گفت او را سوار بر شتری کرده از شهر اخراج کنیم و بالأخره همگان توافق کردند بر اینکه از هر قبیله‌یی جوانی چابک را برگزینند و همه با هم او را بکشند تا خونش میان قبایل لوث شود و بنی عبدالمطلب قادر به نبرد با همه قبایل نباشند. جبرئیل پیامبر (ص) را از توطئه کافران و فرمان خدا به پیامبر اکرم (ص) برای هجرت به مدینه با خبر ساخت. حضرت محمد (ص) باید پنهانی مکه را ترک می‌کرد و برای اینکه کسی از کفار متوجه خروج وی نشود، باید کسی در بستر او می‌خوابید. پیامبر اکرم (ص) قضایا را با برادرش علی (ع) در میان گذاشت و گفت امشب تو در بستر من بخواب تا کسی نداند که من مکه را ترک می‌کنم. علی (ع) پرسید، آیا اگر من به جای شما بخوابم جانتان در امان خواهد بود؟ پیامبر (ص) فرمود آری و علی (ع) با جان و دل پذیرفت. اوضاع اطراف و درون خانه باید به شکل عادی و بدون هیچ‌گونه تغییر ناگهانی حفظ می‌شد و همین امر تهدید بزرگ‌تری به جان امیرالموءمنین بود که مانند همیشه به استقبال مرگ شتافت.
وَ مِنَ النّاسِ مَن یَّشْری نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللـه وَاللـه رَوءُفُ بِالعِبادِ. (برخی از مردان‌اند که در طب خشنودی خداوند از جان خود درگذرند و خدا دوستدار چنین بندگان است) (قرآن: بقره / ۲۰۷).
به این ترتیب، علی (سلام اللـه علیه) نخستین مأموریت بزرگ خود را شکل‌گیری مبدأ تاریخ اسلام با موفقیت تمام به انجام رساند.
مأموریت دوم او ، پرداخت سپرده‌هایی بود که برخی از مردم مکه نزد پیامبر (صلی اللـه علیه و آله) گذاشته بودند و امیرالمؤمنین (سلام اللـه علیه) آنها را

بدون کم و کاست به صاحبانشان برگرداند.
و آخرین مأموریت وی سرپرستی و بردن بانوان مسلمان به مدینه بود او فواطم ــ مادرش فاطمه بنت اسد، فاطمه (سلام اللـه علیها) دختر پیامبر (صلی اللـه علیه و آله)، فاطمه دختر زبیر و فاطمه دختر حمزه (سلام اللـه علیه) ــ و شمار دیگری از زنان را همراه خود به سلامت از مکه بیرون برد و در قبا به پیامبر (صلی اللـه علیه و آله) پیوست (شیعه یا اسلام اصیل: ص ۹۲).
در مدینه، به فرمان پیامبر خدا (صلی اللـه علیه و آله) پیوند برادری میان مهاجران و انصار به اجرا درآمد و دو تن مهاجر سرشناس، یعنی پیامبر (صلی اللـه علیه و آله) و علی (ع) که مَثَل آنها مانند موسی و هارون بود، همدیگر را در آغوش کشیدند و تجدید پیمان کردند تا نمونه و الگویی باشند برای دیگران.
اللـهمَّ وَ انّی عَبْدُکَ و رَسوُلُکَ مُحَمدٌ، فَاشرَحْ لی صَدری وَ یَسِّرلی اَمْری وَاجْعَلْ لی وَزیراً مِنْ اَهْلی عَلیّاً اَخی. (پروردگارا! اینک منم بنده و پیامبر تو محمد (صلی اللـه علیه و آله)، پس سینه‌ام را بگشا و کار تبلیغ رسالت بر من آسان گردان و قرار بده برای من یاری‌دهنده و وزیری از خویشانم، علی برادرم را).
و این علی (سلام اللـه علیه) دست پرورده و نزدیک‌ترین شخص به پیامبر اکرم (صلی اللـه علیه و آله) بود که می‌توانست افتخار برادری پیامبر خدا (صلی اللـه علیه و آله) ــ در دنیا و آخرت ــ و همسری فاطمه اطهر (سلام اللـه علیها) و پدری حسن (سلام اللـه علیه) و حسین (سلام اللـه علیه) را داشته باشد. پیامبر اکرم (صلی اللـه علیه و آله) در باره ازدواج حضرت علی (سلام اللـه علیه) با فاطمه زهرا (سلام اللـه علیها)، چنین فرمود: ما اَنَا زوّجته ولکن اللـه زوّجه» (من فاطمه را به علی تزویج نکردم بلکه خدا او را تزویج کرد) (تاریخ یعقوبی: ج ۱، ص ۴۰۱).
رشادت‌ها و جهاد امیرالموءمنین (ع) در راه خدا، مورد اعتراف دوست و دشمن

است. در تمام غزوات پیامبر (ص) با کافران، عَلَم اسلام را به دست گرفت، دلیری بسیار نشان داد و هرگز از سپاه دشمن نهراسید و ازمیدان روی برنتافت. کسی در مقابل او رجز نخواند جز آنکه بر وی چیره گشت و او را با ضربتی از پای درآورد. در جنگ بدر، پیامبر خدا (ص) با دو پرچم سیاه یکی به دست علی(ع) و دیگری به دست یکی از انصار، از مدینه حرکت کردند... . پیامبر (ص) فرمان نبرد برای حمزه (ع)، علی (ع) و عبیدهٔبن حارث صادر کرد تا با سه تن از اشراف قریش که به میدان آمده بودند و مبارز می‌طلبیدند، به جنگ بپردازند. هر چند حمزه (ع) و علی (ع) و عبید بر حریفان خود پیروز شدند، اما پیروزی علی (ع) به گونه‌یی بود که شگفتی آفرید. وی به حریف مهلت ندارد و آن چنان بر شمشیرش ضربه وارد ساخت که چندین متر به هوا پرت شد و ناگهان بر قلب دشمن فرود آمد و او را بکشت (داستان زندگی پیامبر: جنگ بدر، ص‌ص ۱۰ و ۱۴).

ابن ابی الحدید معتزلی گوید: «بزرگ‌ترین و سخت‌ترین جنگ پیامبر (صلی اللـه علیه و آله) با مشرکین، جنگ بدر بود که طی آن، هفتاد تن از مشرکان کشته شدند. نصف این عده را علی (ع) از دم تیغ گذرانید و نیم دیگر را سایر مسلمانان کشتند.»(علی علیه السلام چهره درخشان اسلام: ص ۲۲).

در غزوه احد، به هنگام نبرد تن به تن، با رشادت تمام در برابر ابن ابی طلحه که از قهرمانان قریش بود ایستاد و با یک ضربه او را بر زمین غلتاند. مشرکان که شکست خورده بودند، دست به عقب نشینی تاکتیکی زدند و کمانداران مسلمان فریب خورده سنگر خود را ترک کردند. نیروهای کماندویی مکه به فرماندهی خالدبن ولید مسلمانان را دور زده از پشت سر حمله کردند. مسلمانان پراکنده و در محاصره دشمن قرار گرفتند. حمزه (ع) به شهادت رسید و خطر جان مبارک پیامبر اکرم (ص) را تهدید می‌کرد. علی (ع) بار دیگر، مانند روزهای نخست

اعلان رسالت در مکه، تن خود را سپر جان پیامبر اسلام (ص) قرار داد، اما این‌بار در برابر ضربات بی‌امان شمشیرها و نیزه‌های هزاران مهاجم خشمگین، به گونه‌یی که شانزده ضربه به او اصابت کرد که هرکدام کافی بود دلاوری جنگ آزموده را از پای درآورد.

در جنگ خندق (احزاب)، با یک ضربه عمروبن عبدود را که اسب از خندق جهانیده با رجزهای خود مسلمانان را تحقیر کرده و به جنگ می‌طلبید، به خاک افکند و سپس سر از بدنش جدا ساخت. همچنین مبارز دیگر همراه عبدود را کشت و قتل آن دو موجب شکست احزاب گردید (تاریخ مختصرالدول: ص ۱۵۳).

پیامبر اکرم (صلی اللـه علیه و آله) فرمود: «ضربهٔ علی یوم الخندق افضل من عبادهٔ الثقلین» (ضربت علی (سلام اللـه علیه) در روز خندق برتر از عبادت ثقلین است) (داستان زندگی پیامبر: جنگ خندق، ص ۱۲).

در جنگ خیبر، هنگامی که مسلمانان قلعه قموص ــ همان قلعه‌یی را که مرحب پسر حارث یهودی در آن بود ــ در محاصره داشتند ولی موفق به گشودن آن نمی‌شدند، پیامبر خدا (صلی اللـه علیه و آله) فرمود: «لادفعنّ الرایهٔ غدا ان شاء اللـه الی رجل کرّار غیر فرّار یحب اللـه و رسوله و یحبه اللـه و رسوله لاینصرف حتی یفتح اللـه علی یده» (خدا بخواهد فردا عَلَم را به دست مردی بسیار حمله کننده، نه گریزنده دهم که خدا و پیامبرش را دوست می‌دارد و خدا و پیامبرش او را دوست می‌دارند، باز نمی‌گردد تا خدا بر دست او پیروزی دهد) (تاریخ یعقوبی: ج ۱، ص ۴۱۵).

سپس امام علی (سلام اللـه علیه) را که دچار بیماری چشم شده بود فراخواند، دست پیامبری بر چشمانش کشید و پرچم اسلام را به او سپرد. علی (سلام اللـه علیه) با یورش برق‌آسا و نیرویی خارق العاده مرحب، بزرگ‌ترین قهرمان یهود،

را از سر راه برداشت و به سوی قلعه شتافت. قلعه دری سنگی داشت به درازای چهار ارش، پهنای دو ارش و به قطر یک ارش. وی آن را از جاکنده، به پشت سرانداخت و به قلعه درآمد، و مسلمانان به دنبال او وارد قلعه شدند.

پس از فتح مکه در سال هشتم هجرت، پیامبر اکرم (صلی اللـه علیه و آله) و علی (سلام اللـه علیه) داخل خانه کعبه شدند و بت‌ها را شکستند. گویند پیامبر (صلی اللـه علیه و آله) علی (سلام اللـه علیه) را روی شانه اش بلند کرد و او یکی از بت‌ها [احتمالاً بت بسیار عظیم هبل] را از بالای خانه کعبه به زمین افکند. بت هبل ــ که در عصر جاهلیت، قبایل بنی کنانه و قریش آن را پرستش می‌کردند ــ به شکل انسان و از عقیق سرخ ساخته شده بود، و چون دستی از آن شکسته شد، برایش از طلا دست ساختند. امیرالموءمنین (سلام اللـه علیه) پس از شکستن آن بت به فرمود آن را در باب بنی شیبه دفن کنند (دایرةالمعارف فارسی: ذیل «هبل»).

در سال نهم هجرت، شمار منافقان زیاد شده بود و پیامبر اکرم (ص) می‌خواست برای غزوه تبوک ــ در دوازده منزلی و مرز شمالی جزیرةالعرب با بیزانس ــ از مدینه خارج شود. هوا بسیار گرم بود و مسلمانان مجبور بودند در شب حرکت کنند، و همین امر، با توجه به طولانی بودن مسیر، هفته ها طول می‌کشید. پیامبر خدا(ص) چاره‌یی نداشت جز آنکه نزدیک‌ترین و نیرومندترین شخص را برای سرپرستی و دفاع از خاندان نبوت و ولایت در مدینه باقی بگذارد. منافقان در باره نبردن حضرت علی (ع) به تبوک شایعه پراکنی کردند و اگر سپاه اسلام شکست می‌خورد، دست‌کم مانند گذشته برای تحقیر و آزار رسانی و شاید چیزی فراتر از آن، به سراغ خاندان می‌رفتند. علی (ع) با شنیدن شایعات منافقان، به دنبال پیامبر اکرم (ص) از مدینه بیرون رفت و در محلی به نام جُرف به او رسید و شایعات را به عرض رساند. پیامبر (ص) فرمود: «أَمَا تَرْضی أَنْ

تَکوُنَ مِنیّ بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسی، إِلا أَنَّهُ لا نَبِیَّ بَعْدِی» (آیا به این خرسند نیستی که نسبت به من به منزله هارون به موسی باشی، جز اینکه پس از من پیامبری نخواهد بود؟) (زندگانی تحلیلی پیشوایان ما: ص‌ص ۱۲-۱۳).

امیرالمؤمنین (سلام اللـه علیه) در باره رشادت‌ها و جنگ‌هایش در عصر پیامبر اکرم (صلی اللـه علیه و آله)، چنین می‌فرماید: «آن من بودم که هفتاد نبرد نامی را در عهد پیامبر (صلی اللـه علیه و آله) با نقشه های درست خود گشوده، پرچم پیروز اسلام را بر بلندترین دژهای دشمن به اهتزاز درآوردم...» (سخنان علی (ع) از نهج‌البلاغه: ص ۱۱۰).

ابن خلدون در دو روایت درباره حضرت علی (سلام اللـه علیه)، چنین می‌گوید: «خداوند بر پیامبر خود چهل آیه از سوره برائت را نازل کرد تا آن عهد که با مشرکان داشتند ناچیز شد و از آن پس، هیچ مشرکی حق نداشته باشد که به مسجدالحرام نزدیک شود و کسی عریان حج نکند و هر کسی را با رسول خدا عهدی باشد آن عهد را تا آن مدت که معین شده، به پایان خواهد برد و مدت مهلتشان چهار ماه است از یوم النحر.

رسول خدا (صلی اللـه علیه و آله) ابوبکر را با این آیات بفرستاد و او را فرمان داد که در موسم، آن سال را حج بگزارد. چون ابوبکر به ذوالحلیفه رسید، پیامبر اکرم (صلی اللـه علیه و آله) علی (ع) را از پی او فرستاد و آن آیات از او بستند. ابوبکر غمگین بازگشت که مبادا در باره او آیه‌یی نازل شده باشد. پیامبر (صلی اللـه علیه و آله) به او گفت در باره تو چیزی نازل نشده، ولی فرمان مرا جز من یا مردی که از من باشد، ابلاغ نکند...» (تاریخ ابن‌خلدون: ج ۱، ص ۴۵۶).

پیامبر (ص) خالدبن ولید را نزد مردم یمن فرستاد و آنان را به اسلام فراخواند. او شش‌ماه درنگ کرد و کسی دعوتش را اجابت نکرد. پس پیامبر (ص) علی (ع) را فرستاد و فرمود که خالد را بازپس گرداند. چون علی (ع) به یمن رسید مردم

برای مقابله با او گرد آمدند، علی (ع) نیز صف‌ها راست کرد و آنان را انذار کرد و نامه رسول خدا را برای آنان بخواند. همدان همگی در آن روز اسلام آوردند. علی (ع) ماجرا به پیامبر نوشت، پیامبر (ص) سجده شکر به جای آورد... سپس مردم یمن دسته‌دسته اسلام آوردند و وفدهای خود روانه ساختند.»

پیامبر خدا (صلی اللـه علیه و آله) در سال دهم هجرت، برای انجام حجۀالوداع از مدینه رهسپار گردید. در مکه به هنگام قربانی کردن شتران خود که شمارشان صد شتر بود، آنها را به صف کرد. سپس شصت شتر و به قولی شصت وچهار شتر را به دست مبارک خود قربانی کرد و علی (سلام اللـه علیه) را فرمود تا باقیمانده را قربانی کند. از هر شتر پاره‌یی گوشت برگرفت و همه در یک دیگ فراهم گردید و با آب و نمک پخته شد، سپس خودش و علی (سلام اللـه علیه) از آن خوردند و از آب گوشت هم اندک‌اندک خوردند. پس از به‌جای آوردن مناسک حج و به هنگام بازگشت، بار دگر به کعبه درآمد و وداع کرد، و به او وحی آمد: «اَلْیَومَ اَکْمَلتُ لَکُمْ دِیْنَکُم وَاَتْمَتمَتُ عَلَیْکُم نِعْمَتِی وَ رَضِیْتُ لَکُمُ الاسْلاَمَ دِیْناً» (امروز دین شما را برایتان کامل نمودم، و نعمت خود را بر شما تمام کردم و دین اسلام را برایتان پسندیدم) (قرآن: مائده / ٣).

پیامبر اکرم (صلی اللـه علیه و آله) می‌داند خدا چه می‌گوید و چه می‌خواهد، و او در این روزهای باقیمانده از زندگی چه باید بکند. شبانه از مکه بیرون آمد و در محلی به نام جحفه، در چشمه‌سار غدیر خم، امیرالموءمنین (سلام اللـه علیه) را ــ بالای منبری که از جهاز شتران ساخته بودند ــ رسماً به عنوان جانشین خود به مسلمانان معرفی کرد. پیامبر (صلی اللـه علیه و آله) در خطبه‌اش چنین فرمود: «اَلَسْتُ اولی بالموءمنینَ مِن اَنفُسهم؟» (آیا من از خود موءمنان به ایشان سزاوارتر نیستم؟). مسلمانان گفتند: چرا ای پیامبر خدا. سپس فرمود: «فَمَنْ کُنتُ مَولاهُ فَعَلیٌّ مَوْلاهُ، اللـهمَّ و الِ مَنْ وَالاهُ وَ عَادِ مَنْ عَاداهُ» پس هر که

من سرور اویم، علی نیز سرور او است. خدایا دوستی کن با هر که او را دوست بدارد و دشمنی کن با هر که با او دشمنی ورزد). همچنین گفت: «اَیّها النّاسُ انّی افُرِّطُکُم وَ اَنْتُم وَارِدی عَلَی الحوضَ، وَ انّی سَائِلُکُم حِینَ تَرِدُونَ عَلَیَّ عَنِ الثَّقَلَیْنِ فَانْظروا کَیفَ تَخْلفُونی فِیْهِمَا» (ای مردم، اینک من پیشرو شمایم و شما سر حوض نزد من آیید و البته هنگامی که بر من درآیید در باره دو ودیعه سنگین از شما پرسش خواهم کرد؛ پس بنگرید که چه‌گونه پس از من، با آن دو رفتار می‌کنید).

مسلمانان گفتند: ای پیامبر خدا، آن دو ودیعه سنگین کدام‌اند؟ فرمود: «الثقل الاکبر کتاب‌اللـه سبب طرف بیداللـه و طرف بایدیکم فاستمسکوا به ولاتضلّوا و لاتبدّلوا، و عترتی اهل بیتی» (ثقل اکبر قرآن است، وسیله‌یی که سویی از آن به دست خدا و سوی دیگر به دست‌های شما است، پس بدان چنگ زنید و گمراه نشوید و دگرگونش نسازید، و دیگر عترت من، خاندان من) (تاریخ یعقوبی: ج ١، ص‌ص ٥٠٨-٥٠٩).

علامه امینی در جلد نخست کتاب مشهور خود الغدیر، یکصدو ده تن صحابی و هشتادوچهار تن از تابعین و سیصدوشصت محدث را معرفی می‌کند که حدیث غدیر خم را روایت کرده‌اند. حال باید پرسید که چه گونه در مدت بسیار کوتاهی، تمام سخنان و سفارش‌های مهم و سرنوشت ساز پیامبر اسلام (صلی اللـه علیه و آله) از یاد برخی از بزرگان صحابه رفت؟ روشنگری دخت پیامبر (صلی اللـه علیه و آله) با آن مقام شامخی که نزد خدا و پیامبرش داشت و ام ابیها گفتندش، و سخنان و خطابه‌های پیامبرگونه امیرالمؤمنین (سلام اللـه علیه) که اخ الرسول و یعسوب الدین و... گفتندش، در گوش آنان اثر نداشت یا اگر تأثیری گذاشت تنها برای مدت کوتاهی بود.

امام جعفر صادق (سلام اللـه علیه) می‌فرماید: «من تعجب می‌کنم که شما

مسلمانان اگر نزاعی داشته باشید با بردن دو شاهد به محکمه قضا، حق خودتان را می‌گیرید؛ ولی جدّ ما امیرالمؤمنین (سلام اللـه علیه) صد و بیست هزار شاهد داشت و نتوانست حقش را بگیرد.» (پیام صادق: ص‌ص ۲۸-۲۹).

منبع:

پایگاه بلاغ

مجید عارف

زمینه‌های تاریخی حادثه غدیر

با حلول ماه ذی‌القعده سال دهم هجری، رسول گرامی اسلام صلی اللـه علیه و آله و سلم تصمیم خود را جهت زیارت خانه خدا و ادای فریضه حج با مسلمانان در میان نهاد. این خبر به سرعت در شهر مدینه و اطراف آن منتشر گردید و علاوه بر آن به گوش مسلمانان دیگر که در نقاط مختلف عربستان زندگی می‌کردند رسید، به طوری که در اندک زمان هزاران نفر برای برگزاری فریضه حج در کنار رسول خدا صلی اللـه علیه و آله و سلم حاضر شدند.

در بیست و پنجم ذی‌القعده کاروان رسول خدا صلی اللـه علیه و آله و سلم با شمار زیادی از مسلمانان که مورخان تعداد آنها را تا صد هزار نفر و یا اندکی بیشتر ذکر کرده اند، از مدینه به قصد مکه خارج گردید. این عده غیر از کسانی بودند که از نقاط دیگر عربستان از جمله ساکنان مکه و آبادی‌های اطراف آن به حج‌گزاران ملحق شدند.

شیخ مفید در کتاب الارشاد آورده است: پس از برخورد رسول خدا صلی اللـه علیه و آله و سلم با مسیحیان نجران و جریان مباهله، حجۀ الوداع به وقوع پیوست. اندکی قبل از این پیشامد، پیامبر صلی اللـه علیه و آله و سلم علی علیه السلام را به یمن فرستاد تا خمس گنجینه‌ها و معادن را از اهالی آنجا بگیرد و آنچه را که مسیحیان نجران از حله و پول متعهد شده بودند، دریافت

کند. حضرت علی علیه السلام به محل مأموریت خود عزیمت کرد. رسول خدا صلی اللـه علیه و آله و سلم به کس دیگر غیر از علی علیه السلام در این کار اعتماد نکرد و در میان مردم هیچ‌کس را شایسته این کار ندید . حضرتش علی علیه السلام را به عنوان نایب خود به این سفر گسیل داشت، زیرا درباره انجام مأموریتی که بر عهده‌اش گذاشته بود، آسوده‌خاطر بود.

در همین ایام رسول خدا صلی اللـه علیه و آله و سلم آهنگ حج نمود و پس از آنکه جمعیت زیادی از مدینه و اطراف آن با پیامبر صلی اللـه علیه و آله و سلم همراه شدند، آن حضرت در بیست و پنجم ذی القعده از مدینه خارج گردید. همزمان با آن رسول خدا صلی اللـه علیه و آله و سلم نامه‌ای به علی علیه السلام که در یمن به سر می‌برد ارسال کرد و در آن به آن حضرت سفارش کرد که از یمن به مکه آید، اما در مورد نوع حج خود و چگونگی نیت آن مطلبی برای علی علیه السلام ننوشت.

به هر حال، رسول خدا صلی اللـه علیه و آله و سلم در جمع مسلمانان به سوی مکه به راه افتاد و حضرت علی علیه السلام نیز با سپاهی که همراهش بودند، از یمن به سمت مکه حرکت نمود. حضرتش با نزدیک شدن به مکه، سپاه را به شخصی سپرد و خود جهت دیدار پیامبر صلی اللـه علیه و آله و سلم به سرعت روانه گشت به طوری که موفق شد قبل از ورود به مکه رسول خدا صلی اللـه علیه و آله و سلم را ملاقات کند و درباره سفر خود و حله‌ها و هدایایی که آورده بود گزارشی تقدیم نماید. رسول خدا صلی اللـه علیه و آله و سلم ضمن اظهار خرسندی از دیدار علی علیه السلام از او سؤال کرد که: ای علی، به چه نیتی احرام بستی؟علی علیه السلام در پاسخ گفت : ای رسول خدا صلی اللـه علیه و آله و سلم شما برای من ننوشته بودی که خود به چه نیتی احرام خواهی بست، من به نیت شما آگاه نبودم، از این رو به هنگام احرام و تلبیه نیتم را به نیت

شما پیوند زدم و گفتم: بار خدایا، من به همان نیتی احرام می‌بندم که رسول تو بسته است و سی و چهار شتر نیز برای قربانی با خود آورده ام. رسول خدا صلی اللـه علیه و آله و سلم فرمود: اللـه اکبر!من شصت و شش شتر برای قربانی آورده ام. تو در حج و مناسک و انجام قربانی با من شریک هستی. اکنون بر احرام خود باش و به سوی لشکر باز گرد و آنان را سریعا بیاور تا در مکه به هم ملحق گردیم.

رسول خدا صلی اللـه علیه و آله و سلم جهت انجام مناسک حج چند روزی در مکه به سر برد. آن حضرت در روز عرفهو به روایتی در روز عیدخطبه ای در جمع مسلمانان ایراد فرمود که در آن همگان را به رعایت تقوای الهی، تعهد به ارزشهای اخلاقی و مراعات حقوق یکدیگر سفارش نمود. (١) پس از آن رسول گرامی صلی اللـه علیه و آله و سلم تصمیم گرفت که مکه را به قصد مدینه ترک گوید. فرمان حرکت صادر گردید و بار دیگر خیل عظیم مردم به همراهی پیامبر خود مکه را به قصد مدینه پشت سر گذاشتند. هنگامی که این کاروان عظیم به نزدیک جحفه رسید، امین وحی الهی در نقطه ای به نام غدیر خم فرود آمد و این آیه را به رسول خدا صلی اللـه علیه و آله و سلم نازل کرد که: یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و اللـه یعصمک من الناس ان اللـه لا یهدی القوم الکافرین. (٢) یعنی: ای پیامبر!آنچه را از سوی پروردگارت نازل شده است، به مردم برسان. و اگر چنین نکنی، رسالت او را انجام نداده ای. و خداوند تو را از(خطرهای احتمالی)مردم حفظ می‌کند. و خداوند جمعیت کافران را هدایت نخواهد کرد.

با نزول این آیه پیامبر صلی اللـه علیه و آله و سلم دستور داد که کاروان از حرکت باز ماند و با این فرمان، مسلمانان کسانی را که در پیشاپیش قافله در حرکت بودند، به بازگشت دعوت کردند و کسانی که در عقب بودند نیز به

تدریج، به دیگران پیوستند.
هنگام ظهر فرا رسیده بود و هوا به شدت گرم بود، به طوری که مردم قسمتی از عبای خود را بر سر و قسمتی دیگر را به زیر پا افکندند. وقت نماز فرا رسید و پیامبر صلی اللـه علیه و آله و سلم به آنان اطلاع داد که همه باید برای شنیدن پیام تازه ای آماده شوند. در اینجا مسلمانان منبری از جهاز شتران ترتیب دادند و رسول خدا صلی اللـه علیه و آله و سلم بر بالای آن قرار گرفت و خطبه تاریخی خود را به شرحی که خواهد آمد، ایراد فرمود. (٣)

خطبه پیامبر (ص) در غدیر خم

علامه امینی در کتاب«الغدیر»با استفاده از مدارک معتبر، خطبه پیامبر صلی اللـه علیه و آله و سلم را در غدیر خم چنین گزارش کرده است:
حمد و ثنا مخصوص خداست. از او یاری می‌طلبیم. و به او ایمان داریم. و بر او توکل می‌کنیم . و از بدیها و اعمال ناروای خود به او پناه می‌بریم. گمراهان را جز او راهنمایی نیست. و هر کس را که هدایت کرد، گمراه کننده ای برای او نخواهد بود. گواهی می‌دهم که معبودی جز او نیست و محمد صلی اللـه علیه و آله و سلم بنده و پیامبر اوست.
هان ای مردم! نزدیک است که دعوت حق را لبیک گویم و از میان شما بروم. من مسئولم و شما نیز مسئولید، اینک اندیشه و گفتار شما درباره من چیست؟
در این هنگام مردم گفتند: گواهی می‌دهیم که تو رسالت خود را انجام دادی و برای ما کوشش نمودی. خداوند تو را پاداش نیک دهد...
رسول خدا صلی اللـه علیه و آله و سلم پس از اندکی فرمود: همانا من در انتقال به سرای دیگر بر شما سبقت خواهم گرفت، اما دو چیز گرانمایه در میان شما می‌گذارم. بیندیشید که با این دو چیز چگونه رفتار می‌نمایید.

در اینجا یک نفر از میان جمعیت گفت: یا رسول اللـه، منظور از آن دو چیز گرانبها و ارجمند چیست؟
رسول اسلام صلی اللـه علیه و آله و سلم فرمود: یکی کتاب خدا که بزرگتر است و وسیله ارتباط شما با خداوند است. و آن دیگر که کوچکتر است، عترت و اهل بیت من است. و خداوند به من خبر داده است که این دو از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند. هان ای مردم !از آن دو پیشی نگیرید و از پیروی از هر دو کوتاهی نکنید که هلاک خواهید شد.
در این هنگام پیامبر صلی اللـه علیه و آله و سلم دست علی علیه السلام را گرفت و بالا برد به طوری که زیر بغل هر دو نمایان گردید. پیامبر صلی اللـه علیه و آله و سلم مسلمانان را به این صورت مورد خطاب قرار داد که: «ایها الناس!من اولی الناس بالمؤمنین من انفسهم؟»یعنی: ای مردم چه کسی از مردم به مؤمنان از خود آنها سزاوارتر است؟گفتند: خدا و رسولش داناترند.
پیامبر صلی اللـه علیه و آله و سلم فرمود: همانا خداوند مولای من و من مولای مؤمنان هستم و من بر آنان از خودشان سزاوارترم.
سپس فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه، اللـهم و آل من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله...» یعنی: هر کس من مولای اویم، علی مولای اوست. خداوندا، دوستان او را دوست بدار و دشمنان او را دشمن بدار. محبوب بدار آن کس را که او را محبوب دارد و مبغوض دار آن کس که او را مبغوض دارد. یارانش را یاری کن و واگذارندگان او را واگذار. و او را معیار و میزان حق قرار ده.
سپس فرمود: «الا فلیبلغ الشاهد الغائب». یعنی: آگاه باشید، حاضران بایستی این امر را به غایبان برسانند.
هنوز جمعیت پراکنده نشده بودند که بار دیگر جبرئیل نازل گشت و این آیه را

بر پیامبر صلی اللـه علیه و آله و سلم فرود آورد که: الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا. یعنی: امروز آیین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان دین شما برایتان پسندیدم.

پیامبر اسلام صلی اللـه علیه و آله و سلم با نزول این آیه فرمود: اللـه اکبر بر اکمال دین و اتمام نعمت و خشنودی خدا به رسالت من و ولایت علی بعد از من.

در این هنگام مردم نزدیک شدند و به علی علیه السلام به جهت این مقام و منزلت تهنیت گفتند . و از جمله کسانی که قبل از دیگران به علی علیه السلام تبریک گفتند ابوبکر و عمر بودند که گفتند: به تو باد ای پسر ابو طالب که مولای ما و مولای هر مرد و زن مؤمن گشتی!

سپس حسان بن ثابت از پیامبر صلی اللـه علیه و آله و سلم اجازه خواست که در این باره شعری بگوید. پیامبر صلی اللـه علیه و آله و سلم به او اجازه فرمود و او اشعاری سرود که ترجمه قسمتی از آن به شرح زیر است:

پیامبر صلی اللـه علیه و آله و سلم به آنان در روز غدیر ندا داد. و چه سزاست ندای پیامبر صلی اللـه علیه و آله و سلم را شنیدن.

فرمود: مولای شما و پیامبر شما چه کسی است؟و آنها بدون چشم پوشی و اغماض گفتند که: خدای تو مولای ماست و تو پیامبر مایی. و ما از پذیرش ولایت تو سرپیچی نخواهیم کرد.

پیامبر صلی اللـه علیه و آله و سلم به علی گفت: برخیز، زیرا من تو را بعد از خودم امام و رهبر انتخاب کرده‌ام.

و سپس فرمود: هر کس من مولا و رهبر اویم، این مرد مولا و رهبر اوست، شما هم از سر صدق و راستی از او پیروی کنید.

در این هنگام پیامبر صلی اللـه علیه و آله و سلم عرض کرد: بار خدایا، دوست او را دوست بدار و دشمن او را دشمن بدار. . .
پس از آنکه حسان بن ثابت شعر خود را سرود، رسول خدا صلی اللـه علیه و آله و سلم جمله معروف خود را درباره حسان به زبان آورد که: «تا وقتی که با زبان خود ما را یاری می‌کنی روح القدس موید تو است». (۴)
پس از پایان مراسم تعیین جانشین در سرزمین غدیر خم، مسلمانان برخاستند و هر گروه و دسته ای به جانب مقصدی روانه گشت. پیامبر صلی اللـه علیه و آله و سلم و عده زیادی که از مدینه به همراه آن حضرت آمده بودند نیز راه مدینه را در پیش گرفتند به طوری که هنوز سال دهم به پایان نرسیده بود وارد مدینه شدند. و چندی بعد رسول خدا صلی اللـه علیه و آله و سلم به بستر بیماری افتاد که به رحلت آن سرور انجامید، در صورتی که اندکی قبل از آن تکلیف جانشین و رهبری پس از خود را تعیین کرده بود.

پی‌نوشت:

۱) جهت اطلاع از این خطبه بنگرید به السیره النبویه معروف به سیره ابن‌هشام ۴/ ۲۵۰
۲) سوره مائده ۶۷
۳) ارشاد شیخ مفید ۱۵۸/۱ ۱۶۵ با اندکی تلخیص و نیز بنگرید به اعلام الوری ۱/ ۲۵۹ ۲۶۳ سیرهٔ المصطفی / ۶۹۳ مبحث غدیر خم.
۴) برای اطلاع بیشتر از خطبه رسول خدا(ص) در روز غدیر و تفصیل ماجرا بنگرید به الغدیر ۱/ ۳۱ ۳۴ با ترجمه فارسی سیره المصطفی / ۶۹۳ نقل از منابع مختلف اهل سنت ارشاد شیخ مفید ۱/ ۱۶۵، فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام(ص) / ۵۱۲ ۵۱۸/ غدیر در آیینه قرآن و روایات، ص ۵.

***

منبع:
پایگاه حوزه

رقیه شهابی

عهد گرفته‌شده؛ مروری بر خطبه غدیر

پیامبر اکرم(ص) در سال پایانی عمر پربرکت خود (سال دهم هجرت) برای اولین بار، به طور رسمی، اعلان حج نمودند تا همه مردم بنا بر استطاعت خود، در این کنگره بزرگ جهانی حاضر شوند. این حج در تاریخ به «حجّه الوداع» یا «حجّه البلاغ» مشهور شده است. جمعیت حاضر در این کنگره عظیم، حدود ۱۲۰هزار نفر بودند. از این تعداد حدود ۷۰ هزار نفر از مدینهالنبی به همراه حضرت حرکت کرده بودند.

آن حضرت، چند روز مانده به ذیحجه، از مدینه خارج شد و پس از احرام بستن در مسجد شجره به طرف مکه حرکت کرد.

حضرت علی(ع) نیز که به امر رسول اللـه(ص)، به یمن رفته بود، با دوازده هزار نفر، در مکه به آن حضرت پیوست. مسلمانان اعمال حج را در این سفر از آن بزرگوار آموختند. در این سفر، ایشان سه خطبه مهم ایراد فرمودند.

خطبه اوّل در «منی»، در واقع زمینه ساز خطبه غدیر و نصب خلافت بود. در این خطبه۱، بعد از حمد و ثنای الهی فرمود:

«ای مردم! گفته‌های من را بشنوید و درباره آن بیندیشید. نمی‌دانم، شاید بعد از این سال، من شما را ملاقات نکنم». سپس اشاره فرمود: «هر رباییِ که در دوران جاهلیت گرفته شده و هر خونی که به ناحق ریخته شده، رسماً بخشیده

می‌شود تا کینه توزی‌ها و دشمنی‌ها از بین برود». سپس مردم را از اختلاف‌ها بر حذر داشت. آن حضرت(ص) تصریح فرمود که: «اگر من نباشم، علی بن ابی طالب، در مقابل متخلّفین خواهد ایستاد.»

سپس به حدیث ثقلین اشاره کرد و فرمود: من دو چیز گران قدر، در میان شما باقی می‌گذارم که اگر به این دو تمسک جویید، هرگز گمراه نمی‌شوید. این دو، کتاب خدا و عترتم یعنی اهل بیتم هستند.

خطبه دوم را نیز، روز سوم در منی و در مسجد خیف ایراد فرمود. در این خطبه، به تفرقه نینداختن بین مسلمین سفارش کرد و بار دیگر مسئله خلافت را تذکر داد و حدیث ثقلین را مجدداً تکرار کرد.

در کتاب سلیم۲ و نیز بحار الانوار۳ آمده است: «در این مقطع بود که منافقان احساس خطر کردند و بین خود، پیمان‌نامه‌ای را نوشتند که در تاریخ به نام «صحیفه ملعونه» مشهور شده است. در این پیمان نامه آمده بود که: اگر محمد از دنیا رفت، یا کشته شد، نگذاریم خلافت و جانشینی وی، در اهل بیتش مستقر شود.

اینان این معاهده را در کنار کعبه امضا کردند و با هم، هم قسم شدند. سپس آن را داخل کعبه زیر خاک پنهان کردند تا سندی الزامی برای خودشان باشد.

خداوند متعال ایات ۷۹ و ۸۰ سوره زخرف را در این جا بر پیامبر(ص) نازل کرد: أم أبرموا أمراً فإنّا مبرمون. أم یحسبون أنّا لا نسمع سرَّهُم و نجویهم بلی و رسلنا لدیهم یکتبون. بلکه آن‌ها تصمیم محکم بر توطئه گرفتند. ما نیز اراده محکم دربارَه آن‌ها داریم. ایا آن‌ها می‌پندارند که ما اسرار نهانی و سخنان درگوشی شان را نمی‌شنویم؟ آری، رسولان و فرشتگان ما نزد آنان هستند و می‌نویسند.

با این ایات، اسرار آن‌ها نزد حضرت برملا شد.

نکته مهم در این سفر این است که جبرییل امین، لقب «امیر المؤمنین» را به

عنوان لقب اختصاصی حضرت علی (ع) از جانب پروردگار آورد. نبی اکرم (ص) نیز دستور داد تا یک یک اصحابش، نزد حضرت علی(ع) بروند و به عنوان امیر المؤمنین به وی سلام کنند، و «السلام علیک یا امیر المؤمنین» بگویند و بدین وسیله بر امیر بودن آن حضرت(ع) از آن‌ها اقرار گرفت۴.

بعد از پایان مراسم حج، با این که انتظار می‌رفت نبی مکرم اسلام (ص) مدتی در مکه به سر برد؛ ولی آن حضرت فرمان حرکت داد و دستور فرمود، همه از این شهر مقدس خارج شوند و به طرف غدیر خم حرکت کنند. هنگامی که سیل حجاج بیت اللـه الحرام به سرزمین «رابغ» ـ نقطه‌ای بر سر راه مکه و مدینه ـ در سه میلی «جحفه» ـ که یکی از میقات‌های احرام است و راه مردم مدینه و مصر و «عراق» از آن جا جدا می‌شود، رسید جبرییل امین در غدیر خم بر آن حضرت فرود آمد و با ایه ۶۷ سوره مائده، وی را مورد خطاب قرار داد: یا ایها الرسول بلّغ ما انُزل إلیک من ربّک و إن لم تفعل فما بلّغت رسالته. و اللـه یعصمک من الناس إنّ اللـه لا یهدی القوم الکافرین. ای پیامبر! آنچه که پروردگارت به تو دستور داده است به مردم ابلاغ کن که اگر این کار را انجام ندهی، رسالت خود را به پایان نرسانده‌ای و خدا تو را از مردم حفظ می‌کند و گروه کافران را هدایت نخواهد کرد.

خطاب آیه به گونه‌ای است که خداوند متعال، رساندن امری خطیر و مهم را به عهده آن جناب گذاشته است که اگر به انجام نرسد، گویا رسالت ناتمام تلقی می‌شود.

و چه امری مهمتر از این که در برابر دیدگان حدود صد و بیست هزار نفر، رسماً علی(ع) را به جانشینی و خلافت و وصایت خود معرفی فرماید و وی را به این مقام منصوب کند. به همین دلیل، دستور توقف صادر شد و کاروان زائران، در این مکان، از حرکت باز ایستاد.

حضرتش نماز ظهر را با جماعت خواند و سپس در حالی که میان جمعیت، بر روی نقطه بلندی که از جهاز شتر و دیگر وسایل در دسترس ترتیب داده بودند، قرار گرفت، با صدای بلند و رسا، خطبه غدیر را ایراد فرمود. با سیری گذرا و نگاهی اجمالی به این خطبه، می‌توان آن را در یازده فراز ترسیم کرد.

فرازهای خطبه غدیر

۱. حمد و ثنای الهی

پیامبر(ص) در اوّلین بخش، حمد و ثنای الهی را به جای آورده و قدرت، عدالت، علم، کرم، لطف و رحمت حق تعالی را ذکر فرمود و این که خداوند مثل و مانند و همتا و شریکی ندارند، پاک و منزه و قدوس است. سپس به بندگی خود و اظهار خضوع در مقابل ذات حضرت حق شهادت داد. در مجموع در این فراز، یک دوره درس توحید و بیان صفات ثبوتیه و صفات سلبیه خداوند متعال را متذکّر شد.

۲. ذکر فرمان الهی

پیامبر(ص) مطلب اصلی را صریحاً بیان کرده و فرمود: فرمانی قاطع و روشن از طرف خداوند متعال، مبنی بر اعلان امامت و ولایت امیر المؤمنین(ع) آمده است و خداوند، از من راضی نمی‌شود مگر آنچه در حق علی به من امر کرده، ابلاغ کنم. سپس ایشان ایه ۶۷ سوره مائده را تلاوت کرد و فرمود: ای مردم! من در رساندن آنچه خداوند بر من نازل کرده، کوتاهی نکرده ام و سبب نزول این آیه را برای شما بیان می‌کنم: جبرییل سه مرتبه بر من نازل شد و از طرف خداوند سلام، پروردگارم ـ که او سلام است ـ مرا مأمور کرد که در این محل اجتماع به پا خیزم و بر هر سفید و سیاهی اعلام کنم: علی بن ابی طالب، برادر

من، وصی، و جانشین من بر امتم و امام بعد از من است. نسبت او به من، همانند نسبت هارون به موسی است؛ جز این که پیامبری بعد از من نیست و او صاحب اختیار شما، بعد از خدا و رسولش است.

۳. اعلام رسمی ولایت و امامت دوازده امام (ع)

حضرت در این قسمت از سخنان خود، امامت دوازده امام بعد از خود را به طور رسمی بیان کرد تا ریسمان طمع طمع کاران یک باره بریده شود و اشاره فرمود که: ولایت آن‌ها بر همه انسان‌ها، در همه زمان‌ها و مکان‌ها و در جمیع امور نافذ است. آن‌ها نیابت تامه از خدا و رسول، در همه اعمال و رفتار و تبیین حلال و حرام دارند و شک کننده در این امر کافر است. بخشی از این فراز، این گونه می‌باشد:

ای مردم! این مطلب را درباره او بدانید و بفهمید و بدانید که خداوند او را برای شما صاحب اختیار و امامی قرار داده که بر مهاجرین و انصار و تابعین آن‌ها به نیکی، بر روستایی و شهری، بر عجمی و عربی، بر آزاد و بنده، بر بزرگ و کوچک، بر سیاه و سفید، اطاعتش را واجب کرده است. بر هر یکتا پرستی ـ بر هر موجودی ـ حکم او اجرا شونده و کلام او، مورد عمل و امر او، نافذ است. هر کس تابع او باشد و او را تصدیق کند، مورد رحمت الهی است. خداوند او را و هر کس را که از او بشنود و او را اطاعت کند، آمرزیده است.

ای مردم! این آخرین باری است که در چنین اجتماعی، به پا می‌ایستم؛ پس بشنوید و اطاعت کنید و در مقابل امر خداوند، پروردگارتان سر تسلیم فرود آورید. زیرا که خداوند عزّ و جلّ صاحب اختیار شما و معبود شماست. بعد از خداوند، رسولش و پیامبرش که شما را مخاطب قرار داده و بعد از من، علی صاحب اختیار شما و امام شما به امر خداوند است و بعد از او، امامت در نسل من

از فرزندان اوست تا روزی که خدا و رسولش را ملاقات خواهید کرد.»
در ادامه فرمود: «حلالی نیست مگر آنچه خدا و رسولش و آنانان ـ امامان ـ حلال کرده باشند و حرامی نیست مگر آنچه خدا و رسولش و آنانان ـ امامان ـ بر شما حرام کرده باشند. خداوند عزّ و جلّ حلال و حرام را به من شناسانده است و آنچه پروردگارم از کتابش و حلال و حرامش به من آموخته است، به او سپرده‌ام.
... ای مردم! او به امر خداوند، امام است. هر کس ولایت او را انکار کند، خداوند هرگز توبه اش را نمی‌پذیرد و او را نمی‌بخشد. حتمی است بر خداوند که با کسی که با او مخالفت نماید، چنین کند و او را به عذابی شدید تا ابدیت و تا آخر روزگار معذّب کند. پس بپرهیزید از این که با او مخالفت کنید و گرفتار آتشی شوید که آتش گیره آن، مردم و سنگ‌ها هستند و برای کافران آماده شده است.
... ای مردم! به خدا قسم، پیامبران و رسولان پیشین، به من بشارت داده اند و من به خدا قسم، خاتم پیامبران و مرسلین و حجّت بر همه مخلوقین از اهل آسمان‌ها و زمین‌ها هستم. هر کس در این مطالب شک کند، مانند کفر جاهلیتِ اوّل، کافر شده است و هر کس در چیزی از این گفتار من شک کند، در همه آنچه بر من نازل شده، شک کرده است. هر کس در یکی از امامان شک کند، در همه آن‌ها شک کرده است و شک کننده درباره ما، در آتش است.
... ای مردم! علی و پاکان از فرزندانم از نسل او، ثقل اصغرند و قرآن ثقل اکبر است. هر یک از این دو، از دیگری خبر می‌دهد و با آن موافق است. آن‌ها از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا بر سر حوض کوثر، بر من وارد شوند. بدانید که آنان، امین‌های خداوند بین مردم و حاکمان او در زمین هستند.»

۴. بلند کردن امیر المؤمنین(ع)

رسول خدا(ص) با دست‌های خود، حضرت علی(ع) را بلند نمود و صریحاً فرمود: ای مردم! این علی، برادر من و وصی من و جامع علم من و جانشین من در امتم است و جانشین من در تفسیر کتاب خدا و دعوت کننده به آن و عمل کننده به آنچه مورد رضای خداست.»
سپس فرمود: اوست خلیفه رسول خدا، اوست امیر المؤمنین و امام هدایت کننده از طرف خدا، اوست قاتل ناکثین و قاسطین و مارقین به امر خداوند متعال. پروردگارا! به امر تو می‌گویم، بار الها! دوست بدار هز کس را که علی را دوست بدارد و دشمن علی را دشمن بدار. یاری کننده او را یاری، و خوار کننده او را خوار کن. لعنت کن هر کس را که علی را انکار کند و غضب نما بر هر کس که حق علی را انکار کند.
و در ادامه فرمود: «آنچه گفتم درباره این علی و فرزندان این علی است.» پیامبر(ص) با این سخن خود، راه هر گونه شک و شبهه‌ای را بر مکاران و حیله‌گران بست.

۵. تأکید بر مسئله امامت
در این قسمت، حضرت بر این نکته تأکید کرد: ای مردم! خداوند دین شما را با امامت او کامل کرد. پس هر کس به او و کسانی که جانشین او از فرزندان من و از نسل او هستند تا روز قیامت و روز رفتن به پیشگاه خداوند عزّ و جلّ اقتدا نکند، اعمالش در دنیا و آخرت، از بین می‌رود و در آتش جاویدان خواهد بود.
سپس مختصری از فضایل علی(ع) را ذکر کرد و فرمود که دشمنی با وی، دلیل شقاوت و دوستی با او، دلیل پرهیزکاری است.

۶. کارشکنی منافقان

با اشاره به آیه ۴۷ سوره نساء: فرمود: ای کسانی که به شما کتاب داده شده، به آنچه فرو فرستادیم و تصدیق کننده همان چیزی است که با شماست ایمان بیاورید، پیش از آن که چهره‌هایی را محو کنیم و در نتیجه آن‌ها را به قهقرا باز گردانیم یا همچنان که «اصحاب سبت» را لعنت کردیم، آنان را نیز لعنت کنیم، و فرمان خدا همواره تحقق یافته است.

به خدا قسم از این آیه گروهی از اصحاب من قصد شده است که آن‌ها را به اسم و نسب می‌شناسم؛ ولی مأمورم، از افشای این راز چشم بپوشم.» سپس به طور ضمنی، به اصحاب صحیفه ملعونه اشاره کرد و فرمود: «ای مردم! بعد از من پیشوایانی خواهند بود که به آتش دعوت می‌کنند و روز قیامت به آن‌ها کمک نمی‌شود. ای مردم! خداوند و من، از آنان بیزار هستیم. ای مردم! آن‌ها و یارانشان و تابعینشان و پیروانشان، در پایین ترین درجه آتش هستند و چه بد است جایگاه متکبران. بدانید آن‌ها اصحاب صحیفه هستند. پس هر یک از شما در صحیفه خود نظر کند».

راوی می‌گوید: وقتی پیامبر(ص) نام اصحاب صحیفه را آورد، اکثر مردم، منظور حضرت را از این کلام نفهمیدند و برای آن‌ها سئوال برانگیز شد. فقط عده کمی که همان منافقان (امضا کنندگان صحیفه) بودند، مقصود را فهمیدند سپس فرمودند:

ای مردم! من امر خلافت را به عنوان امامت و وراثت آن در نسل خودم تا روز قیامت به ودیعه می‌سپارم. من آنچه مأمور به ابلاغش بودم، رساندم تا حجت باشد بر حاضر و غایب و بر همه کسانی که حضور دارند یا ندارند، به دنیا آمده اند یا نیامده اند. پس حاضران به غایبان و پدران به فرزندان تا روز قیامت برسانند. و به زودی امامت را بعد از من به عنوان پادشاهی، و با زور می‌گیرند. خداوند غاصبین و تعدی کنندگان را لعنت کند.

۷ . دوستان و دشمنان اهل بیت(ع)
ابتدا با اشاره به سوره حمد فرمود: «مصداق این سوره و اصحاب «صراط مستقیم» که تکیه گاه این سوره است، اهل بیت و شیعیان آن‌ها می‌باشند.»
سپس آیاتی که در آن، صفات مومنین آمده۵و به جایگاه آن‌ها در بهشت اشاره شده است، تلاوت فرمود و اینان را به شیعیان آل محمد معنی کرد و آیاتی را درباره منافقین و اهل جهنم و پیروان شیطان و ملعونین۶خواند و به دشمنان آل محمد(ص) تعبیر کرد.

۸. معرفی حضرت مهدی (عج)
حضرت بیاناتی را درباره حضرت بقیه اللـه الاعظم (عج) و اوصاف و خصوصیات ایشان فرمود. اجمالی از آن چنین است: آخرین امام، مهدی(ع) از این خاندان است. وی غالب بر همه ادیان است.
او فاتح قلعه‌ها و منهدم‌کننده آن‌هاست، انتقام گیرنده از ظالمین و همه خون‌های به ناحق ریخته شده است. غالب بر مشرکان و کافران و هدایت کننده آنان، و وارث جمیع علوم است.
همه پیشینیان درباره وی، بشارت داده اند. او بر همه پیروز می‌شود. ولی خدا در زمین و حکم کننده بین خلق و امین الهی بر نهان و آشکار است. تعیین کننده دقیق درجات افضل افراد است.
او کسی است که غالبی بر او نیست و کسی بر ضدّ او کمک نمی‌شود. او ولی خدا در زمین و حکم کننده او بین خلق و امین او بر نهان و آشکار است.

۹. آماده کردن مردم برای بیعت

سپس پیامبر(ص) اشاره فرمود که من بعد از اتمام خطبه، شما را به بیعت با خودم و سپس بیعت با علی(ع) دعوت می‌کنم و این بیعت، از طرف خداوند متعال و بیعت با حق تعالی است. سپس ایه ۱۰ سوره فتح را تلاوت فرمود: کسانی که با تو بیعت می‌کنند، در واقع با خدا بیعت می‌کنند. دست خداوند بر روی دست آن‌هاست. پس هر کس بیعت را بشکند، این شکستن به ضرر خود اوست و هر کس به آنچه با خدا عهد بسته، وفادار باشد، خداوند به او اجری عظیم عنایت خواهد کرد.

۱۰ . بیان حلال و حرام و واجبات الهی

حضرت در این بخش، ابتدا به طرح وجوب حج پرداخت و مطالبی درباره حج و عمره و فضایل آثار دنیوی و اخروی آن فرمود. سپس به نماز، زکات، امر به معروف و نهی از منکر اشاره کرد و چند امر اساسی را به شرح زیر متذکر شد: «اگر زمانی بر شما گذشت و درباره حلال و حرام الهی پرسشی داشتید یا آن را فراموش کردید، علی و امامان(ع) بعد از او، آن را برای شما بیان می‌کنند.
تعداد حلال‌ها و حرام‌ها بیش از این مقدار است و این بیعتی که از شما می‌گیرم، در واقع به نوعی بیان حلال و حرام تا روز قیامت است که از زبان آن‌ها بیان می‌شود. به یاد داشته باشید که حلال و حرام بیان شده، غیر قابل تغییر است.
والاترین و شاخص ترین امر به معروف، رساندن پیام غدیر است و هیچ امر به معروف و نهی از منکری نمی‌شود مگر با امام معصوم. دیگران را به اطاعت از آن‌ها، امر و از مخالفت ایشان نهی کنید.
می‌تواند منظور حضرت این باشد که اوامر و نواهی را فقط امام می‌شناسد و به شما می‌شناساند. پس آنچه آن‌ها به شما گفته‌اند، به دیگران برسانید و از خود هیچ چیزی را به نام دین بدعت مگذارید.

۱۱. بیعت گرفتن رسمی

در آخرین مرحله خطبه، مسئله بیعت مطرح شد. حضرت با توجه به آن جمعیت انبوه و شرایط غیر عادی زمانی و مکانی تصریح کرد که با یک دست و این گروه بسیار، بیعت با همگان امکان ندارد. خداوند دستور داده است، قبل از بیعت با دست، از زبان‌های شما اقرار بگیرم. بنابراین همگی چنین بگویید: «ما شنیدیم، اطاعت می‌کنیم، راضی هستیم و سر تسلیم فرود می‌آوریم درباره آنچه از جانب پروردگار ما و خودت، به ما رساندی، درباره امر امامت امامان علی امیر المؤمنین و امامانی که از صلب او به دنیا می‌ایند. بر این مطلب، با قلب‌هایمان، با جانمان، با زبانمان و با دستانمان با تو بیعت می‌کنیم. بر این عقیده زنده ایم و با آن می‌میریم و (روز قیامت) با آن محشور می‌شویم. این قول را تغییر نمی‌دهیم، تبدیل نمی‌کنیم، درباره آن شک نمی‌کنیم، آن را انکار نمی‌کنیم، و تردید به دل راه نمی‌دهیم و از این قول بر نمی‌گردیم و پیمان را نمی‌شکنیم.

تو ما را درباره علی امیر المؤمنین و امامانی که گفتی بعد از او، از نسل تو و فرزندان اویند، یعنی حسن و حسین و آنان که خداوند بعد از آن دو منصوب کرده است، به موعظه الهی نصیحت کردی.

پس برای آنها، عهد و پیمان از ما گرفته شد؛ از قلب‌هایمان، جان‌هایمان، زبان‌هایمان، ضمایرمان و دست‌هایمان. هر کس توانست، با دست بیعت می‌کند و گرنه با زبانش اقرار می‌کند. هرگز در پی تغییر این عهد نیستیم و خداوند در این باره از نفس‌هایمان دگرگونی نبیند. ما این مطالب را از قول تو، به نزدیک و دور از فرزندانمان و خویشاوندانمان می‌رسانیم و خدا را بر آن شاهد می‌گیریم. خداوند در شاهد بودن کفایت می‌کند. تو نیز بر این اقرار ما شاهد هستی.»

پس از این بیعت گرفتن زبانی، بعد از سخنانی، مجدداً فرمود: «ای مردم!

آنچه به شما گفتم، بگویید (و با خود تکرار کنید) و بر علی، به عنوان امیر المؤمنین سلام کنید و بگویید: شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا! مغفرت تو را می‌خواهیم و بازگشت به سوی توست. و بگویید: حمد و سپاس خدای را که ما را به این هدایت کرد و اگر هدایت نمی‌کرد، ما هدایت نمی‌شدیم.»

در پایان خطبه، فرمود: «خدایا! به خاطر آنچه ادا کردم و امر نمودم، مؤمنان را بیامرز و بر منکران که کافرند، غضب نما و حمد و سپاس مخصوص خداوند عالم است.»

پی‌نوشت:

۱. مجلسی، بحارالأنوار، ج ۱۱۳، ص ۳۷.
۲. سلیم بن قیس، ص ۱۵۴ و ۲۰۳ و ۲۶۰.
۳. مجلسی، همان، ج ۱۱۴، ص ۳۷.
۴. همان، ج ۳۷، ص ۱۱۱ و ۱۲۰؛ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۹۳ و ۴۱۱؛ شیخ صدوق، خصال، ص ۴۶۴.
۵. سوره مجادله (۵۸)، آیه ۲۲ و سوره انعام (۶)، آیه ۸۲.
۶. سوره اعراف (۷)، آیه ۳۸ و سوره ملک (۶۷)، آیات ۱۱ ـ ۸.

***

منبع:
مجله موعود؛ دی‌ماه ۱۳۸۵، شماره ۷۱

غدیر در بیان آیت‌اللـه شیخ حسین مظاهری

ضرورت توجه و اهمیّت به هفته ولایت

هفته ولایت –هجدهم تا بیست و چهارم ذی الحجه– هنوز به طور شایسته جا نیفتاده است. در حالی که روزهای هفته ولایت نظیر روز عید غدیر، روزهای با عظمتی هستند و آیات مهمّی در آن روزها نازل شده است که افتخار تشیّع محسوب می‌شود. دولت، مجلس شورای اسلامی و مردم وظیفه دارند هفته ولایت را باشکوه و با عظمت برگزار کنند و دست کم به اندازه ای که مسیحیان به سالروز میلاد حضرت عیسی (علیه السلام) اهمیّت می‌دهند، ایام هفته ولایت را گرامی بدارند.

در هفته ولایت باید هم کار فرهنگی صورت پذیرد و هم به امور شعاری پرداخته شود. و بالاخره همه وظیفه دارند به اندازه وسع و توانایی خود، به ترویج امیرالمؤمنین (علیه السلام) که شجره طیبه قرآن کریم است بپردازند و فرهنگ غدیر را احیا کنند. ولی متأسفانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) که همیشه مظلوم بوده است، امروزه نیز حتی در بین شیعیان مظلوم است.

نگرشی اخلاقی به واقعه عظیم غدیر

در خصوص غدیر خم و اتفاق مبارکی که در آن عید بزرگ رخ داده است، چندین آیه در قرآن کریم و روایات متعدّدی از اهل بیت (علیهم السلام) وجود

دارد. شأن نزول آیات غدیر و نیز منبع روایات غدیر، افزون بر کتب معتبر روایی شیعه، در کتب اهل سنّت نیز به وضوح آمده است. لذا در این مبحث، فقط از روایاتی بهره می‌گیریم که از سوی علمای سنّی نقل شده است و به روایات شیعه، استناد نمی‌کنیم. اوّلین آیه مربوط به غدیر می‌فرماید: «یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَه» [١]

ای پیامبر، آن وظیفه‌ای را که بر عهده تو قرار دادیم، باید انجام دهی و به مردم ابلاغ کنی. اگر این کار را نکنی، هیچ کاری انجام نداده ای؛ یعنی اسلام منهای ولایت مساوی با هیچ است. زحمات بیست ساله تو هیچ نتیجه‌ای ندارد مگر این که این کار را به انجام برسانی. همچنین چون خداوند متعال می‌دانست عده‌ای زیر بار این امر نمی‌روند و به کارشکنی و ایجاد بحران خواهند پرداخت، خیال پیامبر (صلی‌اللـه علیه و آله و سلم) را از این جهت هم راحت کرد و فرمود: «وَ اللـه یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاس» [٢]

بیش از شصت و چهار نفر از علمای بزرگ سنّی، این آیه را مربوط به غدیرخم دانسته اند. علمای سنّی بر این حقیقت اقرار دارند که چنین آیه‌ای نمی‌تواند راجع به حکمی از احکام باشد و صرفاً برای نصب امیرالمؤمنین (علیه السلام) نازل شده است.

پیامبر اکرم (صلی‌اللـه علیه و آله و سلم) در سال یازدهم هجری، هنگام بازگشت از سفر حج، پس از زمینه سازی لازم و همراه کردن مسلمانان در حجه الوداع، در غدیرخم که یک بیابان بی آب و علف و گرم بود، دستور توقف دادند و همه را جمع کردند.

تعداد حضّار را نیز در کتب اهل سنّت بین سی هزار تا صد و بیست هزار نفر نقل شده است که اگر کف این تعداد را هم در نظر بگیریم، معلوم است که نگه داشتن آنان توسط پیامبر اکرم (صلی‌اللـه علیه و آله و سلم) در آن بیابان، باید

برای امر بسیار مهمّی و به عبارت دیگر، برای بیان مهمترین امور بوده باشد.
پیغمبر اکرم (صلی‌اللـه علیه و آله و سلم) پس از اقامه نماز ظهر، بر فراز منبری که از جهاز شترها تهیه شده بود رفتند و فرمودند: «أَلَسْتُ اولی بِکُمْ مِنْ انْفُسِکُمْ؟» [۳] آیا من از خودتان به خودتان اولی نیستم؟
خوب، خداوند در قرآن فرموده بود: «النَّبِیُّ اوْلی بِالْمُؤْمِنینَ مِنْ أَنْفُسِهِم» [۴] همگی گفته پیامبر را تصدیق کردند. این جا بود که آن حضرت بنابر نقل شصت و چهار نفر از علمای سنّی ، دست امیرالمؤمنین (علیه السلام) را گرفتند و بالا بردند و فرمودند: «مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِیٌّ مَوْلَاهُ» [۵]
پس از آن پیامبر (صلی‌اللـه علیه و آله و سلم) به شیعیان دعا و به دشمنان شیعیان نفرین کردند و فرمودند: «اللـهمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَه» [۶]
خداوندا، هر کس را که ولایت علی را بپذیرد، دوست داشته باش و دشمن کسی باش که با او سر دشمنی دارد. هر کس او را یاری کرد، یاری کن و آن کسی که خواست او را خوار و ذلیل کند، خوار و ذلیل فرما. بعد، آیه شریفه نازل شد: «الْیَوْمَ یَئِسَ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ دینِکُمْ فَلا تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِ» [۷]
از این به بعد در مورد دینتان از کفّار هراسی نداشته باشید؛ چون دارای حکومت هستید و در رأس آن کسی مانند علی (علیه السلام) قرار دارد. تا کنون پیامبر اکرم (صلی‌اللـه علیه و آله و سلم) محور حکومت بود و دشمن امیدوار بود که با رحلت ایشان، اسلام هم نابود شود، امّا از امروز دیگر جای نگرانی نیست و دشمن مأیوس شد. دیگر از دشمن نترسید، امّا از من بترسید. بترسید از روزی که اختلاف میان خودتان، زمینه نابودی تان را فراهم کند. بترسید از روزی که به خاطر دشمنی با علی (علیه السلام) ، او را در سقیفه کنار بگذارید که بدبخت می‌شوید.

خداوند متعال در ادامه می‌فرماید: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتی وَ رَضيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ ديناً» [٨] یا رسوا اللـه! معنا ندارد که بعد از تو اسلام منهای ولایت باشد. دین منهای ولایت ناقص است، زیرا قانون منهای اجرا معقول نیست. پس همان طور که تو مجری قوانین الهی بودی، بعد از تو نیز امیرامؤمنین باید حاکم و مجری قانون باشد و همان گونه که مردم پشتوانه حکومت اسلامی تو بودند، لازم است از حکومت با محوریّت و امامت علی نیز حمایت کنند.

پس از آن پیامبر اکرم (صلی‌اللـه علیه و آله و سلم) سه شبانه روز از مردم بیعت گرفتند و همگی با امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیعت کردند و ولایت و حکومت ایشان را پذیرفتند. حتّی آن‌هایی که بعداً سقیفه بنی ساعده را درست کردند، آن روز بیعت کردند. اهل سنّت نقل می‌کنند که عمر، خطاب به امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفت: «هنیئاً لک یا علی، أصبحت و أمسیت مولی کل مؤمن و مؤمنه» [٩]

نقل شده که پس از بیعت همگانی، شیطان جنّی یا شیطان انسی در پوست شخصی به نام «حارث بن نعمان» رفت و او را فریب داد. از میان جمعیت برخاست و به پیامبر گفت: آیا این کار از طرف خودت بود یا از جانب خداوند؟ پیامبر فرمودند: قسم به خدایی که معبودی جز او نیست، این کار از جانب خداوند متعال بود. حارث به سمت شترش رفت و گفت: خدایا، اگر آن چه محمّد می‌گوید حقّ است، سنگی از آسمان بر ما نازل کن یا عذابی دردناک بر ما بفرست.

هنوز این جملات را تمام نکرده بود که آتشی از آسمان نازل شد و او را سوزاند. پس از آن آیه نازل شد: «سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ، لِلْكافِرينَ لَيْسَ لَهُ دافِعٌ، مِنَ اللـه ذِی الْمَعارِجِ [١٠]» [١١]

وقتی انسان، حسود، ریاست طلب، لجوج و زیربار نرو باشد، چنین می‌شود. به جای اینکه بگوید: خدایا اگر حق است، توفیقم بده تا زیر بار بروم، می‌گوید: خدا سنگی بفرست تا مرا نابود کند. اگر صفات رذیله، نظیر لجاجت، حسادت، ریاست طلبی و زیربار حق نرفتن، ریشه کن یا دست کم سرکوب نشده باشد، ناگهان طوفانی می‌شود و انسان را بیچاره و شقاوت مند می‌کند. این موضوع برای عرب و عجم و سرشناس و ناشناس و خواص و عوام هم فرقی نمی‌کند. اطرافیان پیغمبر (صلی‌اللـه علیه و آله و سلم) نیز اگر صفت رذیله داشته باشند به چنین مصایبی گرفتار می‌شوند. قرآن کریم در مورد گروهی از مشرکین که زیر بار حرف حق نمی‌رفتند، می‌فرماید که نظیر حارث بن نعمان گفتند: «اللـهمَّ إِنْ كانَ هذا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنا حِجارَه مِنَ السَّماءِ أَوِ ائْتِنا بِعَذابٍ أَلِيمٍ» [١٢]

اینٍ خلاصه‌ای بود از واقعه غدیر خم که بسیاری از اهل سنّت نیز نقل کرده اند. مرحوم علامه امینی در کتاب «الغدیر»، مرحوم میر حامد حسین در «عبقات الأنوار» و شهید قاضی نور اللـه شوشتری در «إحقاق الحق»، مصادر این واقعه را از کتب اهل سنّت نقل کرده اند. و انصافاً با این منابع و مصادر، کسی نمی‌تواند در قضیّه غدیر تشکیک و تردید ایجاد کند.

الحمدلله کتاب‌های فراوانی در موضوع ولایت نوشته شده است، اما اینکه جوان‌ها با این کتب سرو کار ندارند، جای گله دارد. حتی متأسفانه برخی از اهل علم نیز به اندازه کافی با منابع و کتب ولایی ارتباط ندارند.

سابقه غدیر

نکته‌ای که باید به آن توجه شود اینٍ است که نصب امیرالمؤمنین (علیه السلام) به ولایت مسلمین و خلافت، صرفاً منحصر به روز عید غدیر نیست؛ بلکه پیامبر

اکرم (صلی‌اللـه علیه و آله و سلم) از نخستین روزهای رسالت خویش تا آخرین روز حیات، همواره بر ضرورت تمسّک مسلمین به ولایت آن امام بزرگوار تأکید می‌کردند و افرادی نیز از ابتدا با این امر مخالفت کرده و در این راستا توطئه می‌کردند. جمله «وَاللـه یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ» در آیه شریفه غدیر، گواه همین مطلب است.

هنگامی که پیامبر اکرم (صلی‌اللـه علیه و آله و سلم) مأمور به دعوت خویشاوندان به دین اسلام شدند، حدود چهل نفر از فرزندان عبد المطلب را دعوت کردند که در میان آنان، عموهای پیامبر ابوطالب، حمزه، عباس و ابولهب نیز بودند. پس از آن که همگی غذا خوردند، پیامبراکرم (صلی‌اللـه علیه و آله و سلم) رو به آنان کرده، فرمودند: ای فرزندان عبد المطّلب، به خدا سوگند، هیچ جوانی را در عرب نمی‌شناسم که برای قومش چیزی بهتر از آن چه من برای شما آورده ام، آورده باشد. من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده ام و خدای متعال به من فرمان داده که شما را به آن فرا بخوانم. پس کدامتان مرا بر این امر، یاری می‌دهد تا برادر و وصی و جانشین من در میان شما باشد؟

هیچ کس پاسخ مثبت نداد جز علی (علیه السلام). پس پیامبر (صلی‌اللـه علیه و آله و سلم) فرمود: این، برادر و وصی و جانشینم در میان شماست. پس گوش به فرمان و مطیعش باشید. [۱۳]

در بعضی از نقل‌ها آمده است که پیامبر (صلی‌اللـه علیه و آله و سلم) تقاضای خود را سه بار تکرار کرد، امّا در هر بار فقط امام علی (علیه السلام) بود که پاسخ مثبت داد [۱۴] و تا آخر، کمک کار و پشتیبان وفاداری برای پیامبر (صلی‌اللـه علیه و آله و سلم) بود.

قریب به اتفاق کتب تاریخی و روایی اهل سنّت نظیر سیره ابن هشام و سیره حلبی، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی، مروّج الذّهب و تاریخ طبری،

این واقعه تاریخی را نقل کرده و بر آن اذعان دارند.
نکته اخلاقی این حکایت آن است که افراد حاضر در آن جلسه، با اینکه می‌دانستند پیغمبر در چهل سال زندگی خود خلاف واقع نگفته و نمی‌گوید، سخن و دعوت او را نپذیرفتند. چرا نپذیرفتند؟ وای به لجاجت، وای به عناد، وای به ریاست طلبی و وای به پول پرستی. این رذائل اخلاقی انسان را به جایی می‌رساند که دانسته روی حق و حقیقت پا می‌گذارد. به قول قرآن: «أَضَلَّهُ اللـه عَلیَ عِلْمٍ» [١٥]
یعنی می‌داند راهی که می‌رود، ضلالت و گمراهی است، امّا می‌رود. می‌داند که خطر دارد و به سقوط او منتهی می‌شود، اما می‌رود تا سقوط کند و زیر بار حرف حق نمی‌رود.
پیامبر اکرم (صلی‌اللـه علیه و آله و سلم) در آخرین ساعات و لحظات حیات نیز با تکرار روایت ثقلین، بر خلافت و جانشینی امیرالمؤمنین (علیه السلام) تأکید کردند. از جمله روایاتی که شاید پیامبر اکرم (صلی‌اللـه علیه و آله و سلم) در بیست و سه سال دوران نبوت، بیش از هزار مرتبه نسبت به آن تذکر داده اند، روایت «ثقلین» است. مرحوم علامه امینی در «الغدیر» پانصد و چهار طریق برای این حدیث نقل می‌کند که بسیاری از رجال آن از اهل سنّت اند. از آخرین مواردی که پیامبراکرم (صلی‌اللـه علیه و آله و سلم) این حدیث را فرمودند، در آخرین خطبه آن حضرت در مسجد مدینه بود که فرمودند: «إِنِّی قَدْ تَرَکْتُ فِیکُمْ أَمْرَیْنِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِی مَا إِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِمَا کِتَابَ اللـه وَ عِتْرَتِی أَهْلَ بَیْتِی فَإِنَّ اللَّطِیفَ الْخَبِیرَ قَدْ عَهِدَ إِلَیَّ أَنَّهُمَا لَنْ یَفْتَرِقَا حَتَّی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ کَهَاتَیْنِ وَ جَمَعَ بَیْنَ مُسَبِّحَتَیْهِ وَ لَا أَقُولُ کَهَاتَیْنِ وَ جَمَعَ بَیْنَ الْمُسَبِّحَه وَ الْوُسْطَی فَتَسْبِقَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَی فَتَمَسَّکُوا بِهِمَا لَا تَزِلُّوا وَ لَا تَضِلُّوا وَ لَا تَقَدَّمُوهُمْ فَتَضِلُّوا» [١٦]
من همانا دو چیز در میان شما می‌گذارم که پس از من هرگز گمراه نشوید،

مادامی که به آن دو چنگ زنید: کتاب خدا، و عترتم که اهل بیت و خاندان من اند؛ زیرا خدای لطیف و آگاه به من سفارش کرده که آن دو از هم جدا نشوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند، مانند این دو انگشت(که با هم برابرند) و دو انگشت سبابه خود را به هم چسباند و نمی‌گویم مانند این دو انگشت و انگشت سبابه و وسطی را به هم چسباند تا یکی بر دیگری پیش باشد و جلو افتد. پس به هر دوی این‌ها چنگ زنید تا نلغزید و گمراه نشوید، و بر ایشان جلو نیفتید که گمراه می‌شوید.

در کتب معتبر شیعه و سنّی آمده است که پیامبر (صلی‌اللـه علیه و آله و سلم) پس از این خطبه که در آن خبر رحلت خود را نیز به مردم داده بودند، به منزل رفتند. برخی از نزدیکان و اصحاب، دور ایشان جمع شده بودند. پیامبر (صلی‌اللـه علیه و آله و سلم) وقتی دیدند این افراد جمع شده اند، فرمودند: «ایتُونِی بِدَوَاه وَ کَتِفٍ أَکْتُبْ لَکُمْ کِتَاباً لَا تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدا» [١٧] برای من مرکب و استخوانی بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید.

وقتی پیامبر (صلی‌اللـه علیه و آله و سلم) چنین درخواستی کردند، عده ای از اطرافیان، مانع این کار شدند و گفتند: درد بر پیامبر غالب شده و قرآن برای شما کافی است یا گفتند: پیامبر نعوذ باللـه هذیان می‌گوید [١٨]که همین سخنان موجب بروز اختلاف میان اطرافیان شد و پیامبر (صلی‌اللـه علیه و آله و سلم) نیز به آنان دستور دادند از آن جا خارج شوند و همگی به جز اهل بیت خارج شدند و پس از آن نیز پیامبر (صلی‌اللـه علیه و آله و سلم) از دنیا رفتند.

چرا غدیر فراموش شد؟

حال این سؤال مطرح می‌شود که چرا پس از این همه تأکید پیامبر اکرم (صلی‌اللـه علیه و آله و سلم) بر ضرورت تمسّک به ولایت امیرالمؤمنین (علیه

السلام) و امامان دوازده گانه (علیهم السلام) و چرا بعد از آن همه پافشاری آن حضرت بر اینکه سعادت و نیک بختی مسلمین در سایه ولایت معصومین میسّر می‌شود و فاصله از ایشان ضلالت و گمراهی است، باز هم جامعه امیرالمؤمنین (علیه السلام) را رها کرد و به راه دیگری رفت؟ چرا پس از گذشت حدود دو ماه از واقعه غدیر، سفارش و تأکید پیامبر به کناری نهاده شد و اکثریّت مردم صددرصد عوض شدند و ناگهان به سمت دیگری چرخیدند؟

در پاسخ باید گفت: برای اینکه صفات رذیله و خصایص ناپسند اخلاقی در خواص جامعه طوفانی شد و ریاست طلبی، پول پرستی، عداوت و حسادت موجب شد چشم خود را بر حق و حقیقت ببندند و حقّ اهل بیت (علیهم السلام) را غصب کنند.

عموم مردم هم به تجربه اثبات شده است که کورکورانه و بدون آگاهی مسیری را انتخاب می‌کنند و به دنبال آن می‌روند. در واقع، بسیاری از مردم در جوامع بشری به گونه ای هستند که از هر طرف باد بوزد به همان طرف می‌شتابند.

مثال این موضوع در سال ۱۳۳۲ شمسی در ایران اتفاق افتاد و من که در آن زمان طلبه جوانی بودم، از نزدیک شاهد آن بودم. در زمان مصدق، در یک روز از صبح تا ظهر مردم می‌خواستند شاه برود و مصدق بماند. هیچ گاه فراموش نمی‌کنم که این مردم یک سگ را سوار وانت باری کرده بودند و یک کلاه پهلوی به علامت شاه روی سر آن گذاشته بودند و در شهر می‌گرداندند. حتی می‌خواستند مجسمه شاه را خراب کنند، نشد و آن را نجاست باران کردند.

ساعت سه بعدازظهر همان روز، مصدق سقوط کرد. من دیدم و همه کسانی که آن زمان بودند به یاد دارند که همین مردم کلاه آن سگ را برداشتند و یک پتو، به نشانه مصدق، روی آن انداختند و مرتب در صورتش می‌زدند تا رسیدند نزدیک مجسمه ای که قبلاً نجاست باران کرده بودند و آن را تمیز و گلباران

کردند و برگشتند.

بنابراین نمی‌شود روی مردم حساب کرد. پس از رحلت نبیّ اکرم (صلی‌اللـه علیه و آله و سلم) نیز مردم امیرالمؤمنین (علیه السلام) را رها کردند و به سوی دیگری رفتند. خواص هم بعد از حدود دو ماه، به خاطر لجاجت، عناد و ریاست‌طلبی چنین کردند.

پی‌نوشت:

۱. مائده / ۶۷.
۲. همان
۳. أسدالغابه، ج ۳، ص ۶۰۵؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۲ و ... [با اختلاف اندکی در عبارات]
۴. احزاب / ۶.
۵. الإصابه، ج ۲، ص ۱۴۰؛ تذکره الخواص، ص ۳۷؛ العقد الفرید، ج ۵، ص ۶۱
۶. الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۰۹۹؛ أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۱۰۸؛ البدایهوالنهایه، ج ۵، ص ۲۰۹ و ...
۷. مائده / ۳
۸. مائده / ۳
۹. علامه امینی این قضیّه را از شصت کتاب از اهل سنّت نقل کرده است. ن. ک: موسوعه الغدیر فی الکتاب و السنه و الأدب، ج ۲، صص ۵۱۰ ۵۲۷.
۱۰. معارج / ۱ ۳.
۱۱. علامه ی امینی، نام ۲۹ نفر از علمای اهل سنّت که این واقعه را نقل کرده اند، ذکر کرده است. همچنین در بحثی به بررسی اشکالاتی که در مورد آن طرح شده، پرداخته است. ن. ک: موسوعه الغدیر فی الکتاب و السنه و الأدب، ج ۲، صص ۴۶۰ ۵۰۱.
۱۲. انفال / ۳۲
۱۳. ن. ک: تاریخ الأمم و الملوک، ج ۲، ص ۳۱۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص۴۷؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۶۰؛ شرح نهج البلاغه، ج۱۳، ص ۲۱۰.
۱۴. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۳۲۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۴۸
۱۵. جاثیه / ۲۳
۱۶. الکافی، ج ۲، ص ۴۱۵. این روایت به عبارات مختلفی در منابع اهل سنّت نیز

نقل شده است. ن. ک: الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۵۰؛ أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۱۱۱؛ أسدالغابه، ج ۱، ص ۴۹۰ و ...
۱۷. صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۶۱۲ و ج ۵، ص ۲۱۴۶ و ج ۶، ص ۲۶۸۰؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۲۵۹؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ۱، ص ۷۱۹.
۱۸. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۲۵۹؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ۱، ص ۷۶۰؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۴۳.

***

منبع:
سایت حوزه

غدیر و هویت شیعی

پاسخ به ٤ پرسش درباره غدیر

سؤال: برخی معتقدند که آن چه پیامبر در غدیر فرمود، یک توصیه بوده است و نه الزام؛ آیا چنین برداشتی صحیح است؟

پاسخ: تفسیر داستان غدیر و حدیث ولایت و امامت، به این که توصیه و یا نظریه شخصی پیامبر صلی اللـه علیه وآله بوده است، هیچ سابقه‌ای در میان علمای شیعه نداشته و هیچ زمانی – جز در این اواخر که برخی نظریه کاندیداتوری امام علی علیه السلام را توسط رسول خدا صلی اللـه علیه وآله مطرح کردند – چنین دیدگاهی مطرح نشده است. آن چه شیعه روی آن پافشاری دارد و حدیث غدیر فقط یکی از مستندات آن است، این است که امامت، به نص الهی است و آن چه هم به عنوان شاهد از سوره مائده نقل شده، «بلّغ ما انزل الیک من ربّک» است؛ یعنی چیزی که خداوند به تو فرموده برای مردم بیان کن. این افراد، اگر به عمق حدیث غدیر توجه می‌کردند، چنین دیدگاهی را مطرح نمی‌نمودند.

بحث ولاء الهی و انتقال آن از خداوند به رسول و از رسول به امام علی علیه السلام مطرح است و نه یک توصیه. رسول خدا صلی اللـه علیه وآله اگر قصد توصیه داشت، می‌توانست آن را با عبارات دیگری که به معنای توصیه باشد ارائه کند.

سؤال: جایگاه غدیر در شکل گیری تاریخ شیعه، تا چه میزان مؤثر بوده است؟
پاسخ: غدیر، هسته مرکزی معتقدات شیعه است و در واقع، اصل اسلام، توحید، نبوت و معاد است؛ اما اینها در دایره ولایت، مفهوم می‌یابند و این ولایت هم متکای اصلی‌اش، حدیث غدیر است. در اسلام، معتقدات دینی و فرایض عملی، در چهارچوب اعتقاد به ولایت الهی و پس از آن ولایت نبی و وصی، مفهوم اصلی خود را می‌یابند. شیعه و در رأس آنها و در سرخط تاریخ تشیع، عمار، سلمان، ابوذر و مقداد، دنبال همین حدیث غدیر بودند و ولایت خویش را با امام علی علیه السلام استوار کردند. در تاریخ طبری آمده است که به جز عامه مردم که در وقت خلافت امام، با آن حضرت بیعت کردند، دسته‌ای بر اساس «ولایت» و این که ما بر این اصل که با دوستان تو دوست و با دشمنان تو دشمن باشیم، بیعت می‌کنیم. شرطه الخمیس، اصحاب نزدیک و ولایی حضرت بودند و تشیع، از این جا آغاز شد. اشعار اصحاب امام علی علیه السلام در صفین، مبتنی بر کلمه وصایت است. آنان، علی علیه السلام را وصی رسول خدا صلی اللـه علیه وآله می‌دانستند. بسیاری از آنان، حدیث غدیر را در اشعار خود که برابر امام می‌خواندند، درج می‌کردند. امام علی علیه السلام در ابتدای ورود به کوفه، مردم را در مسجد کوفه جمع کرد و فرمود: هر کس که در حادثه غدیر بوده است، برخیزد و شهادت دهد که گروه زیادی برخاسته، شهادت دادند و تشیع، از همین جا آغاز شد و ادامه یافت.

سؤال: برخی بر این باورند که شیعه مدت‌ها بعد از شهادت علی علیه السلام هویّت مستقل پیدا کرد؛ آیا این موضوع، درست است؟
پاسخ: همه مذاهب، در شکل مذهب و صورت فرقه‌ای خویش، به تدریج

شکل گرفته اند؛ مثلاً مذهب حنفی، در قرن دوم، حنبلی، در قرن سوم، شافعی، در اواخر قرن دوم و مالکی نیز در اواخر قرن دوم، شکل گرفته است. حتی مذهب اشعری که در حال حاضر اکثریت قریب به اتفاق سنّیان – به جز وهابیان – به آن اعتقاد دارند، در قرن چهارم به وجود آمد. وهابیت نیز به این شکل و شمایل مشخص، از قرن هشتم به وسیله ابن تِیمیّه و یا به عبارت صریح تر، از محمد بن عبدالوهاب (متوفای ۱۲۰۶) پایه گذاری شد. اگر مقصود شکل گیری به این معنا باشد، تشیع فقاهتی از زمان امام باقر و امام صادق علیهماالسلام شکل گرفته است؛ اما اگر مقصود، هسته مرکزی تشیع و اعتقاد به ولایت است، این به غدیر و اصحاب پیامبر صلی اللـه علیه وآله – که ثابت و استوار بر حق ماندند – باز می‌گردد. به یک معنای دیگر هم می‌توان گفت که اگر تشخص شیعه به برخی از احکام فقهی و تفاوت آن با دیگران است که بسیاری از آن چه را که شیعه به آنها اعتقاد دارد، بسیاری از صحابه هم به آن اعتقاد داشتند. ما می‌توانیم مکتب اهل بیت علیهم السلام را در بخش کلام و فقه، با قرآن و روایات صحیح و حتی با دیدگاه‌های صحابه عالم و عاقل مقایسه کنیم و ببینیم که آیا تشیع به متون اصیل اسلامی نزدیک تر است یا عقاید و دیدگاه‌های دیگران. بحث بر سر زمان شکل گیری، روش مناسبی نیست؛ زیرا هر چهار مذهب فقهی سنی از قرن دوم به بعد شکل گرفتند.

سؤال: تغییر و تحولات شیعه از هنگام شهادت امام علی علیه السلام تا دوران صفوی و از آن دوران تا به امروز، چگونه بوده است؟

پاسخ: هر مذهبی در طول تاریخ، به تناسب مسائلی که در برابرش مطرح شده، دیدگاه‌هایی را طرح کرده است و نیز هر مذهب و آیینی، از زمانی که در اختیار مردم قرار می‌گیرد، ممکن است گرفتار تحریف و انحراف در بخشی از

اجزای خود شود. اصل اسلام، تشیع و آیین‌ها و فرقه‌های دیگر نیز از این روال کلی دور نبوده اند. بسیاری از اوقات، عوام مردم به دلیل نبودن راهنما و مفسر واقعی دین، آیین خود را به سمت و سویی برده اند که با اصل و اساس آن، سازگاری ندارد. تشیع هم از این قاعده کلی مستثنا نیست. بسیاری از غالیان شیعه در زمانی که امامان در محدودیت سیاسی بودند و اجازه نداشتند رهبری شیعه را با قدرت تمام انجام دهند، توانستند در صفوف شیعیان رخنه کرده، افکار انحرافی خود را در آن وارد کنند. این قبیل انحرافات، هیچ گاه شیعه را از مدار اصلی خود خارج نکرده است؛ دلیل آن هم این است که از ابتدا، اصحاب امامان و بعد علمای شیعه، با دقت به ثبت و ضبط احادیث و نقد و بررسی آنها پرداختند و هر بار هم که انحرافی روی می‌داد، در برابر آن موضع می‌گرفتند. به همین دلیل بود که امامان، شیعیان غالی را کافر خطاب کردند؛ زیرا آنان، الوهیت را که خاص حضرت باری بود، به امامان یا خودشان نسبت می‌دادند. در جامعه شیعه، گاهی اخباری گری غلبه داشته و گاهی اصول گرایی و هر بار که اصول گرایی در عقاید و احکام غلبه داشت، شیعه به خط اعتدال نزدیک تر بوده است؛ اما هر گاه که اخباری گری و ظاهربینی غلبه داشته، زمینه برای انحراف فراهم بوده است. در زمان ما هم برخی نشانه‌های ظهور ظاهربینی، به چشم می‌آید.

منبع:

مجله پرسمان؛ دی‌ماه ۱۳۸۵، شماره ۵۲

مذاهب اسلامی و راه تعیین امام

یکی از بحث‌های کلی امامت، راه تعیین امام است. در این مقاله، نویسنده به دو بحث عمده در این باره پرداخته است: ۱. بیان عقیده فرقه‌های مختلف شیعه و سنی ۲. دلائل شیعه امامیه برای عقیده خود.

از میان شیعه، امامیه و کیسانیه و از اهل سنت، بکریه، تنها راه تعیین امام را نص می‌دانند؛ اما جارودیه، علاوه بر نص، دعوت را نیز از راه‌های انتخاب می‌دانند. عباسیه نیز وراثت را علاوه بر نص، راه دیگری شمرده‌اند. اباضیه، راه دیگری برای تعیین امام بیان می‌کنند و آن، شورا و اتفاق اهل حل و عقد است. راه بیعت و انتخاب، عقیده همه کسانی است که به وجود نص، معتقد نیستند.

شیعه امامیه، برای اثبات نظریه خود به این دلائل تمسک جسته است: ۱. وجوب عصمت در امام و این که هیچ کس جز خدا، از آن آگاهی ندارد. ۲. لزوم افضلیت امام در همه امور، حتی در تقرب به درگاه الهی که راه شناخت آن، وحی و نص شرعی است. ۳. لزوم علم گسترده امام به همه مسائلی که در حوزه رهبری او است و تشخیص آن، تنها توسط افرادی ممکن است که به وسیله وحی، از این ظرفیت علمی برخوردارند. ۴. سیره پیامبر در اهتمام به سرنوشت امت اسلامی ۵. نامشروع بودن روش انتخاب، به دلیل عدم اتفاق همه مردم بر امامت یک نفر و عدم دلیل عقلی و شرعی بر جواز تصرف در امور همگان

برای کسی که از طرف برخی انتخاب شده است. ۶. امام، خلیفه پیامبر است، نه وکیل مردم؛ پس باید از طرف پیامبر تعیین شود. ۷. اختلاف‌برانگیز بودن نظریه انتخاب و ضدیت آن با اهداف عقلی و شرعی امامت که از بین رفتن اختلاف و نزاع از جامعه اسلامی است.

پیشگفتار

یکی از بحث‌های کلی امامت، راه تعیین امام است. این بحث، بر این پایه استوار است که فرد با داشتن صلاحیت برای امامت، مقام امامت در او تحقق نمی‌یابد؛ بلکه تحقق و تعین امامت، به عامل دیگری نیازمند است که متکلمان از آن با طریق ثبوت امامت یا طریق تعیین امام تعبیر آورده‌اند. سعد الدین تفتازانی در این باره گفته است: امت اسلامی بر این مطلب اتفاق نظر دارند که شخص، به صرف این که صلاحیت آن در او موجود است، امام نخواهد شد؛ بلکه عامل دیگری لازم است که امامت به آن منعقد می‌شود. ۱

عبدالرزاق لاهیجی نیز –آنجا که موارد اختلاف میان مذاهب اسلامی در مسأله امامت را بیان کرده – گفته است: هفتم از مواضع اختلاف، ما به ینعقد الامامه›› است؛ یعنی امامت به چه چیز منعقد میشود، سپس متن عبارت تفتازانی را در این باره نقل کرده است. ۲

در این که امامت، با نص شرعی تحقق می‌یابد و امام بدین طریق تعیین می‌شود اختلافی وجود ندارد؛ به عبارت دیگر، طریق نص برای تعین امام، مورد اتفاق مذاهب اسلامی است؛ ولی آنان در دو چیز اختلاف دارند:

الف. وجود نص در تعیین امام؛

ب. اعتبار طریق دیگری غیر از نص، در این باره.

فِرَق شیعه– جز گروهی از زیدیه– به وجود نص در تعیین امام اعتقاد دارند؛ هر

چند در مورد مصداق امام در غیر از سه امام نخست (امام علی، امام حسن و امام حسین()) اتفاق نظر ندارد. از فرقه‌های غیر شیعی، گروهی از اهل حدیث و بکریه نیز به وجود نص در امامت معتقدند؛ با این تفاوت که آنان، نخستین امام منصوص را ابوبکر می‌دانند. معتزله، خوارج، بیشتر اهل حدیث، اشاعره، ماتریدیه و گروهی از زیدیه، به وجود نص در امامت معتقد نیستند و راه تعیین امام را بیعت و انتخاب می‌دانند.

شیعه اثنا عشریه، علاوه بر نص، براین عقیده اند که معجزه نیز راه دیگری برای اثبات امامت است؛ چنانکه زیدیه، قیام و دعوت را نیز –علاوه بر نص– راه تعیین امام می‌دانند. به خوارج نسبت داده شده است که خروج و غلبه را راه اثبات امامت دانسته‌اند.

در این نوشتار، اقوال مذاهب مختلف در این مسأله را با ذکر مستند آنها نقل خواهیم کرد؛ آن گاه به تبیین و بررسی دلایل آنها خواهیم پرداخت، سپس دلایل شیعه امامیه را بر لزوم نص در تعیین امام، بیان خواهیم کرد. در نوشتار جداگانه به تبیین و بررسی نظریه بیعت و اختیار خواهیم پرداخت.

نص و معجزه

اساسی‌ترین راه تعیین امام از دیدگاه شیعه امامیه (اثناعشریه) نص است. گاهی نیز از معجزه به عنوان طریق اثبات امامت یاد کرده‌اند. عبارات متکلمان امامیه در اینباره متفاوت است؛ برخی راه تعیین و تشخیص امام را منحصر در نص دانسته‌اند؛ چنانکه فاضل مقداد گفته است: قال اصحابنا الامامیه: لاطریق الا النص. ۳ ابن میثم بحرانی نیز گفته است: و لا طریق الی تعیینه الا بالنص. ۴ در عبارات برخی متکلمان، از نص به عنوان طریق اصلی و از معجزه به عنوان راهی که به منزله نص و در حکم آن است، یاد شده؛ چنانکه سدید الدین

حمصی گفته است: فاما الطریق الی تعیین الامام، فعندنا انما هو النص من جهته تعالی او ما یقوم مقامه من المعجز. ۵ برخی نیز ازمعجزه به عنوان دلیل یا راهی برای اثبات امامت در موارد خاص تعبیر کرده‌اند. بر این اساس، راه اصلی برای تعیین وتشخیص امام، نص شرعی است؛ ولی در مواردی نیز معجزه می‌تواند راهگشا باشد؛ بدین جهت توانایی بر انجام کارهای خارق العاده از شرایط امام به شمار آمده است. خواجه نصیر الدین طوسی، آنجا که شرایط و ویژگی‌های امام را بیان کرده، گفته است:

هفتمین شرط، این است که امام بتواند معجزاتی را که بر امامت او دلالت می‌کند انجام دهد؛ زیرا برخی اوقات، برای شناخت صدق مدعی امامت، برای مردم راهی جز معجزه وجود نخواهد داشت. ۶

ابن میثم بحرانی نیز– که منصوص بودن امام را واجب، و راه تعیین امام را منحصر در نص دانسته است – گفته است: امام، باید بتواند آیات و کراماتی را از جانب خداوند انجام دهد؛ زیرا گاهی برای تصدیق ادعای امامت به آن نیاز خواهد بود؛ (لان الحاجه قدتمس الیها فی تصدیق بعض الخلق له). ۷

اما عبارات برخی متکلمان به گونه‌ای است که معجزه، به عنوان راهی مستقل و معادل نص معرفی شده است. ابوالصلاح حلبی در اینباره گفته است: ولا سبیل الی تمییزه الا بمعجزه یظهر، او نص یستند الی معجزه؛۸ برای شناخت امام، جز معجزه یا نص مستند آن، راهی وجود ندارد. وی در جای دیگری به چگونگی دلالت معجزه بر امامت امامان دوازدهگانه شیعه پرداخته و نمونه‌هایی را بیان کرده است. ۹ در کلام وی، معجزه اصل، و نص، متفرع بر آن دانسته شده است. وجه آن، این است که وی ریاست و رهبری مورد بحث را به گونه‌ای مطرح کرده که هر یک از نبوت و امامت، مصداق آن می‌باشد. بدیهی است چنین تصویری از ریاست و رهبری الهی– قبل از هر چیز– از طریق معجزه

قابل اثبات است، و نص، آنگاه اعتبار دارد که مستند به معجزه باشد؛ چنانکه درباره امامت به عنوان جانشین پیامبر چنین است؛ زیرا نصوص امامت، مستند به معجزه می‌باشد. با این حال، از دیدگاه وی، معجزه به صورت طریقی مستقل و معادل با نص، در تعیین امام مطرح شده است، و در بحث از دلایل امامت امامان دوازدهگانه شیعه نیز، نخست معجزات و کرامات بیانگر امامت آنان را بیان کرده و سپس به بیان نصوص امامت آنان پرداخته است.

از عبارت علامه حلی در کتاب الالفین نیز به دست می‌آید که معجزه، راهی مستقل ومعادل با نص در تعیین امام می‌باشد. وی گفته است: قالت الامامیه: لاطریق الیها الا النص بقول النبی(ص) او الامام المعلوم امامته بالنص، او تحقق المعجز علی یده۱۰؛ عقیده امامیه بر این است که برای اثبات امامت فردی، راهی جز نص از پیامبر(ص) یا از امامی که امامتش با نص ثابت شده است، یا آفرینش معجزه به دست او وجود ندارد. محقق حلی نیز گفته است: قالت الامامیه: لا طریق الی تعیینه الا النص والمعجز. ۱۱

در جمع‌بندی میان این اقوال، می‌توان گفت از دیدگاه شیعه امامیه، راه اصلی و اساسی در تعیین امام، نص شرعی است و معجزه، جنبه ثانوی داشته و مخصوص موارد استثنایی و ویژه است؛ زیرا قرآن و سنت، به عنوان دو سند معتبر شرعی در دسترس مسلمانان است و امامت – با توجه به اهمیت و جایگاه برجسته‌ای که دارد– بدون شک در کتاب و سنت مورد اهتمام قرار گرفته است. از این رو با وجود نصوص قرآنی و روایی در اینباره، معجزه به عنوان راه ضروری تعیین امام، مطرح نخواهد بود و به موارد خاص اختصاص خواهد داشت. بر خلاف نبوت که در آن، معمولاً نص معتبر و گویا در دسترس نیست، و معجزه، اساسی ترین راه اثبات آن به شمار می‌رود؛ بنابراین، مقصود کسانی که راه اثبات امامت را در نص شرعی منحصر دانسته‌اند، این است که در شرایط عادی، نص،

راه اساسی تعیین امام است. علاوه بر این، معجزه در حقیقت نوعی نص است؛ زیرا نص دو گونه است: قولی و فعلی، و معجزه، نص فعلی است. وقتی خداوند، معجزه را در اختیار کسی که مدعی نبوت یا امامت است قرار می‌دهد، ادعای او را تأیید کرده است.

فاضل مقداد–که معتقد است از نظر امامیه، راه تعیین امام منحصر در نص است –گفته است: نص، گاهی قولی است و گاهی فعلی، مانند آفریدن معجزه به دست مدعی امامت؛ زیرا گاهی امام، برای اثبات مدعای خود به معجزه نیاز دارد. بدین جهت لازم است امام بتواند کارهای خارق العاده انجام دهد. ۱۲

حاصل، آن که متکلمان امامیه در این مسأله اختلاف جدی ندارند؛ اگر چه در عبارات آنان تفاوت‌هایی یافت می‌شود که بیانگر نوعی اختلاف نظر درباره نقش معجزه در تعیین و تشخیص امام است.

کیسانیه و نص در امامت

کیسانیه، فرقه‌ای از شیعه‌اند که پس از امام حسین(ع) به امامت محمد بن حنفیه– فرزند دیگر امیرالمؤمنین(ع) معتقد شده و او را آخرین امام و مهدی موعود(ع) می‌دانند. رهبر آنان، مختاربن ابی عبیده ثقفی است که نام نخست وی کیسان بود. از این رو، آنان به کیسانیه شهرت یافتند.

کیسانیه، حدیث نبوی درباره به مهدی موعود(ع) که فرموده است: در آخر الزمان، فردی از خاندان من قیام خواهد کرد که نام و کنیه‌اش، همانند نام و کنیه من، و نام پدرش همانند نام پدر من است. را بر محمد حنفیه تطبیق کرده‌اند؛ زیرا نام وی محمد و کنیه اش ابوالقاسم بود. درباره پدرش، علی(ع) نیز گفته‌اند: آن حضرت، خود را عبداللـه نامیده و گفته است: انا عبداللـه و اخو رسول اللـه؛ من بنده خدا و برادر رسول خدا هستم. بنابراین، یکی از نام‌های

پدر محمد حنفیه، عبداللـه بوده که هم نام پیامبر است.
کیسانیه راه تعین امام را نص می‌دانند و بر این عقیده‌اند که نص در امامت پس از سه امام نخست (امیرالمؤمنین، امام حسن و امام حسین) بر امامت محمد حنفیه وارده شده است. آنان برای این مدعا دو دلیل آورده‌اند:
الف. امیرالمؤمنین(ع) در جنگ جمل، محمد حنفیه را فرمانده سپاه خود قرار داد و پرچم مبارزه را به دست او سپرد؛ همان گونه که پیامبر(ص) نیز امیرالمؤمنین(ع) را فرمانده سپاه خود قرار می‌داد و پرچم مبارزه را به دست او می‌سپرد.
ب. امیرالمؤمنین(ع) در جنگ جمل –که او را فرمانده سپاه خود قرار داد– به او فرمود: انت ابنی حق؛ حقا که تو فرزند من هستی. ١٣

بررسی و نقد

١. محمد حنفیه، هرگز ادعای امامت نکرد و کسی را به چنین عقیده‌ای برنیانگیخت. آنچه در اینباره نقل شده، این است که خبر قیام مختار برضد بنی امیه به عنوان خون خواهی امام حسین(ع) را به او دادند و گفتند وی مدعی این است که از طرف محمد حنفیه مأمور به قیام شده است. محمد حنفیه ادعای او را رد کرد و گفت: خونخواهی امام حسین(ع) به دست هر کس باشد، برای ما مطلوب است، و برای من ناگوار نیست که آن فرد مختار باشد. با این سخن محمد حنفیه، افراد بسیاری به یاری مختار برخاستند؛ ولی هدف آنان یاری او در اعتقاد به امامت حنفیه نبود.
٢. عبارت انت ابنی حق هیچ دلالتی بر امامت محمد حنفیه ندارد. ظاهراً مقصود امام علی(ع) از این عبارت، تایید شجاعت و دلاوری او در جنگ بوده است؛ یعنی تو در شجاعت و دلاوری، همانند پدرت علی(ع) هستی؛ زیرا محمد، در آن جنگ، با شجاعت و دلاوری تمام مبارزه کرد و سپاه دشمن را شکست داد.

این عمل وی موجب شادمانی امیرالمؤمنین(ع) شد و امام (ع) در تمجید او، این عبارت را فرمود.

۳. امیرالمؤمنین(ع) در همان جنگ به امام حسن و امام حسین(ع) نیز فرمود: و انتما ابنا رسول اللـه (ص). اگر عبارتانت ابنی حق بر امامت محمد حنفیه دلالت داشته باشد، عبارتوانتما ابنا رسول اللـه بر نبوت امام حسن و امام حسین(ع) دلالت خواهد داشت که قطعاً باطل است.

۴. سپردن پرچم مبارزه و تعیین فردی از طرف پیامبر(ص) یا امام معصوم (ع) به هیچ وجه بر امامت آن فرد دلالت نمیکند. در غیر این صورت، همه کسانی که پیامبر(ص) آنان را به فرماندهی سپاه برگزیده و پرچم مبارزه را به آنان سپرده، دارای مقام امامت خواهند بود، که در نادرستی آن، تردیدی وجود ندارد.

۵. لازمه سخن مزبور، این است که محمد حنفیه بر امام حسن و امام حسین(ع) نیز امامت داشته باشد. این مطلب، با سخن پیامبر(ص) که فرمود: الحسن و الحسین ابنای، امامان قاما او قعد منافات دارد؛ همانگونه که با وصیت امیرالمؤمنین(ع) به امام حسن(ع) به عنوان امام پس از خود و وصیت امام حسن به امام حسین، و نیز با قیام امام حسن(ع) پس از شهادت امیرالمؤمنین(ع) و دعوت مردم به امامت خود و قیام امام حسین(ع) و دعوت به امامت خود، منافات دارد.

۶. اسم امیرالمؤمنین(ع) علی بود و عبداللـه را به عنوان نامی از نامهای خود به کار نبرده است؛ بلکه مقصود، عبودیت و بندگی خدا بوده است؛ چنان که این نام با این معنا، بر افراد دیگر هم اطلاق می‌شود.

حاصل آن که اولاً: ادعای امامت از طرف محمد حنفیه قطعی نیست. ثانیاً: اگر چنین ادعایی هم مطرح شده باشد، نص یا معجزه‌ای بر اثبات آن وجود ندارد.[۱۴]

بکریه و نص در امامت

گروهی از محدثان و ظاهرگرایان اهل سنت، به وجود نص در امامت اعتقاد داشته‌اند. به اعتقاد آنان، پیامبر(ص) ابوبکر بن ابی قحافه را به عنوان جانشین خود و پیشوای مسلمانان پس از خود تعیین کرده است. این عقیده به حسن بصری نیز نسبت داده شده است. معمولاً طرفداران این دیدگاه را بکریه می‌نامند؛ زیرا رهبر آنان بکر بن اخت عبدالواحد نام داشته که معاصر واصل بن عطاء معتزلی (۸۰–۱۳۰ ق) بوده است. بکر، علاوه بر این عقیده نظرات کلامی دیگری نیز اظهار کرده که به عنوان عقایدی شاذ و نادرست معرفی شده است. ۱۵ ذهبی۱۶، وی را بکربن زید باهلی نامیده و نقل کرده که ابن حبان دربارهاش گفته است: دجّال یضع الحدیث. ۱۷

بکریه در تاریخ اسلام از عِده و عُده و اعتبار چندانی برخوردار نبوده‌اند. سید مرتضی گفته است: در روزگار ما، از کسانی که ما با آنان ملاقات داشته یا گزارش آنها به ما رسیده است، بیشتر از یک یا دو نفر به عنوان طرفداران این فرقه یافت نشد. شاید یکی از ما در طول عمر خود، به فردی از بکریه برخورد نکند واگر طرفداران این فرقه در عراق و نواحی دیگر سرشماری شوند، چه بسا تعدادشان به پنجاه نفر نرسد. ۱۸

در هر حال، از بکریه دلایل عقلی یا نقلی بر لزوم منصوص بودن امام نقل نشده است؛ اگر چه از سوی آنان، آیات و روایاتی به عنوان نصوص خلافت ابوبکر و دو خلیفه پس از وی نقل شده است و متکلمان معتزلی و اشعری نیز آنها را به عنوان معارضه با نصوصی که شیعه بر امام علی(ع) آورده است، نقل کرده‌اند. ما جداگانه به تبیین و تحلیل این نصوص خواهیم پرداخت.

نص و دعوت

نص و دعوت، دو راه تعیین امام از سوی زیدیه پیشنهاد شده است. زیدیه فرقه‌ای از شیعه‌اند که تا امام سوم، با شیعه امامیه (اثنا عشریه) هم عقیده‌اند؛ ولی پس از امام حسین(ع) به امامت حسن مثنی و پس از وی، به امامت زیدبن امام زین العابدین(ع) معتقدند. آنان در امامت، به دو نص عام و خاص اعتقاد دارند؛ نص خاص، آن است که فرد یا افرادی معین به اسم یا وصف از طرف پیامبر(ص) به پیشوایی مسلمانان برگزیده شود. به اعتقاد زیدیه، اینگونه نص درباره سه امام نخست شیعه (امام علی(ع) امام حسن(ع)، امام حسین(ع)) تحقق یافته است. در این باره تفاوت دیدگاه آنان با امامیه در این است که امامیه به نص جلی درباره امامت این سه امام اعتقاد دارند؛ ولی زیدیه تنها نص خفی را پذیرفته‌اند.

نص عام، آن است که نام یا وصف فرد یا افرادی به عنوان امام مشخص نشده است؛ بلکه برای امام، اوصاف وشرایط کلی بیان شده است که جز بر افراد خاصی منطبق نمی‌شود. این اوصاف و شرایط عبارتند از:

– فاطمی بودن: مطابق این شرط، امام باید از نسل حضرت فاطمه زهرا (باشد و در این خصوص، میان فرزندان امام حسن و امام حسین(ع) تفاوتی نیست. دلیل این شرط، این است که پیامبر (ص) فرموده است: المهدی من ولد فاطمه

– عالم بودن به احکام اسلامی، تا بتواند مردم را به احکام دینی هدایت کند وسبب گمراهی آنان نباشد.

– زاهد بودن، تا به اموال مردم و بیت المال، چشم طمع ندوزد.

– شجاع بودن، تا در جهاد با دشمنان اسلام، از میدان نگریزد و سبب شکست مسلمانان و پیروزی دشمنان نشود.

– دعوت مردم به امامت خود و قیام مسلحانه برای یاری دین خدا. ۱۹

یادآور می‌شویم در کتاب‌های ملل و نحل، برای زیدیه سه فرقه نام برده شده است. که عبارتند از جارودیه، سلیمانیه (جریریه)، صالحیه و بتریه (صالحیه و بتریه[ابتریه] را یک فرقه می‌دانند).

جارودیه پیروان ابی جارودند که نام او زیاد بن منذر (متوفای ۱۵۰یا ۱۶۰ ق) بود. سلیمانیه پیروان سلیمان بن جریرند که آنان را جریریه هم می‌نامند. صالحیه پیروان حسن بن صالح بن حی و بتریه پیروان کثیرالنواء ملقب به ابتر بودند.

آنچه درباره دیدگاه زیدیه درباره نص در امامت گفته شد، مورد قبول جارودیه است؛ ولی سلیمانیه و صالحیه به وجود نص در امامت معتقد نبودند و راه تعیین امام را بیعت و مشورت می‌دانستند. در هر حال، فرقه‌های یاد شده، در تاریخ زیدیه دوام نیافتند و میان متأخران زیدیه خبری از آنان نیست و عقیده زیدیه در باب امامت همان است که بیان شد. بر این اساس، راه تعیین امام از دیدگاه زیدیه دو چیز است: نص و دعوت. یحیی بن حمزه زیدی (۶۶۹–۷۴۹ق) در اینباره گفته است:صرف اینکه کسی صلاحیت امامت را دارد، امام نخواهد شد؛ بلکه امامت او درگروی عامل دیگری است و آن، یکی از سه چیز است: نص، دعوت و عقد (بیعت). نص، یا از جانب خداوند است یا از طرف پیامبر(ص) یا از جانب امام زمان و آن، دوگونه است: نص خفی که مراد از آن، به صورت آشکار و بدیهی معلوم نیست و نص جلی که مراد از آن بدیهی است. نص جلی از نظر زیدیه برای هیچ یک از امامان، ثابت نشده است؛ ولی امامیه به آن اعتقاد دارند. نص خفی درباره امامت سه امام (امام علی، امام حسن، امام حسین) ثابت شده است، و امامت امامان دیگر با دعوت ثابت می‌شود. مقصود از دعوت، این است که کسی که شایستگی امامت را دارد، از ظالمان فاصله بگیرد، امر به معروف و نهی از منکر کند و به پیروی از خود دعوت نماید. طریق عقد و اختیار، عقیده صالحیه از زیدیه، معتزله، اشاعره و خوارج است. ۲۰

وی از آیه ولایت (سوره مائده: ۵۵) حدیث غدیر و حدیث منزلت، حدیث سلّموا علی علیّ بإمره المؤمنین. . . و انت سید المؤمنین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین و حدیث هذا ولیّ کل مؤمن و مؤمنه و انت اخی و وصیی و خلیفتی من بعدی و قاضی دینی، به عنوان نصوص امامت امیرالمؤمنین (ع) یاد کرده و حدیث الحسن و الحسین امامان قاما او قعد را نص بر امامت امام حسن و امام حسین(ع) دانسته است. ۲۱

علامه حلی نیز گفته است: زیدیه، غیر از صالحیه و بتریه، دعوت را راه تعین امامت دانسته‌اند، و دعوت، عبارت است از این که کسی که اهلیت امامت را دارد، از ستمکاران فاصله بگیرد، امر به معروف و نهی از منکر کند، و مردم را به پیروی از خود دعوت کند۲۲.

مقصود از اهلیت داشتن برای امامت، این است که صفات یاد شده برای امامت را – که فاطمی بودن یکی از آنها است– دارا باشد.

تفتازانی نیز در نقل دیدگاه زیدیه (غیرصالحیه) درباره راه تعیین امام، همین مطلب را بازگفته است. به گفته وی، ابو علی جبایی در این عقیده با آنان موافقت کرده است. ۲۳

نگارنده کتاب شرح الاصول الخمسه– که مذهب زیدیه داشته و از شاگردان قاضی عبدالجبار معتزلی بوده – نیز گفته است: عندنا انه النص فی الائمه الثلاثه و الدعوه فی الباقی۲۴؛ از نظر ما، راه تعیین امام در مورد سه امام نخست، نص، و در دیگر امامان، دعوت و خروج است. شهرستانی بدون اینکه اصطلاح دعوت را نام ببرد گفته است: دیدگاه زیدیه این است که هر یک از فرزندان حسن و حسین(ع) که قیام کند و عالم، زاهد و شجاع باشد، امام خواهد بود. ۲۵

برای اثبات نظریه زیدیه، گاهی به اجماع امت اسلامی، و گاهی به اجماع اهل بیت پیامبر(ص) استدلال شده است؛۲۶ ولی بر هیچیک از دو اجماع ادعا شده،

دلیل و شاهدی اقامه نشده است. واقعیت‌های تاریخی نیز بر خلاف آن گواهی می‌دهد. عقیده زیدیه، نه مورد قبول مذاهب شیعی (غیر زیدیه) است و نه مورد قبول مذاهب غیر شیعی. موضع اهل بیت پیامبر(ص) نیز در اینباره روشن است. آنان به نص بر امامت امامان دوازدهگانه معتقد بوده‌اند. احادیثی که از امامان اهل بیت(روایت شده، بهترین گواه این مطلب است.

نص و وراثت

فرقهای به نام عباسیه و راوندیه بر این عقیده بودند که طریق تعیین امام، نص و وراثت است که درباره عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر(ص) تحقق یافته و او جانشین پیامبر و امام مسلمانان پس از پیامبر(ص) است. از آنجا که به امامت عباس (عموی پیامبر) معتقد بودند، عباسیه و چون مؤسس این فرقه عبداللـه راوندی نام داشته، راوندیه نامیده شده‌اند. مورخان، تاریخ پیدایش این فرقه را اوایل قرن دوم هجری دانسته‌اند. از نظر محققان، این فرقه، ساخته زمامداران عباسی است، تا بدین وسیله به حکومت خود، رنگ دینی بیشتری بدهند.

این فرقه، در تاریخ اسلام چندان دوام نیاورده و در فاصله کوتاهی منقرض شده است؛ چنان که از اواسط قرن سوم هجری دیگر هیچ فعالیت یا نامی از آنها در جوامع اسلامی دیده و شنیده نشده است؛ از این روی در کتاب‌های ملل و نحل نیز چندان مورد توجه قرار نگرفته است. ۲۷

سید مرتضی درباره عباسیه گفته است: ما درباره این فرقه، جز گزارش‌هایی نشنیده‌ایم و هیچگاه فردی از طرفداران آن را مشاهده نکرده و از کسی هم نشنیده‌ایم که با آنان ملاقات کرده باشد. شذوذ و ندرت در این فرقه، بیشتر از بکریه است. اگر جاحظ رساله عباسیه را درباره آنها تالیف نکرده بود، اطلاعاتی درباره این فرقه به دست ما نمی‌آمد. ظاهراً افرادی که قصد تقرب به دستگاه

حکومت عباسی را داشته‌اند، این مذهب را ساخته‌اند و با انقراض آنها این مذهب نیز منقرض شده است. ۲۸

عبدالجبار معتزلی، دیدگاه عباسیه درباره نص بر امامت عباس و نصوص ادعایی آنان را به عنوان معارض با نظریه شیعه امامیه درباره نص بر امامت امیرالمؤمنین(ع) مطرح کرده است. ۲۹ سید مرتضی سخن وی را نقد کرده و –پس از اشاره به این که اصولاً عباسیه، فرقه‌ای اندک‌شمار و کم‌دوام بوده و در حدی نبوده که با شیعه امامیه قابل مقایسه باشد– مطالبی را که آنان در اثبات نظریه خود مطرح کرده اند نقل و نقد کرده است. این مطالب عبارتند از:

عمو، وارث برادرزاده خود است و همانگونه که وی استحقاق وراثت اموال را دارد، مستحق وراثت مقام نیز می‌باشد. به عبارت دیگر، خویشاوندان نزدیک پیامبر(ص) پس از او عبارت بودند از فرزندش فاطمه زهرا(، عمویش عباس بن عبدالمطلب، پسر عمویش علی بن ابی طالب(ع)، دیگر عموزاده هایش و فرزندان حضرت زهرا. با توجه به این که مرد بودن، از شرایط امامت است، حضرت زهرا مقام امامت را از پیامبر(ص) به ارث نمی‌برد. نوادگان نیز با وجود فرزند، ارث نمی‌برند؛ چنان که با وجود عمو، عموزادگان ارث نمی‌بردند؛ بنابراین عباس تنها وارث مقام امامت پیامبر(ص) بوده است.

فرضیه وراثت در امامت، بی پایه است؛ زیرا امامت شرایط ویژه‌ای دارد که بدون آنها تحقق نخواهد یافت. علم به معارف و احکام اسلامی از آنجمله است. شیعه امامیه علم کامل و بالفعل را شرط می‌داند و دیگران، علم اجتهادی را نیز کافی دانسته‌اند. عباس، دارای چنین صفتی نبود. معتزله و دیگر مخالفان شیعه نیز اذعان دارند که عباس، از نظر علم به دین در حدی که آنان در امامت شرط می‌دانند، نیز نبوده است.

از دیگر شرایط مهم امامت از دیدگاه شیعه، عصمت است و معصوم نبودن

عباس مورد اتفاق همگان است.
مطالبی که به عنوان نص بر امامت عباس نقل کرده‌اند نیز علاوه بر این که از نظر سند ثابت نیست، کمترین دلالت و اشاره‌ای به امامت وی ندارد. مانند این که پیامبر(ص) شفاعت او را درباره مجاشع بن مسعود سلمی –که پس از بیعت، درخواست هجرت به مکه کرد– پذیرفت؛ در حالی که بیعت وی پس ازفتح مکه بود، و پیامبر(ص) فرموده بود: لاهجره بعد الفتح. ۳۰ و مانند حدیث میزاب، که پیامبر(ص) وقتی دستور داد غیر از در خانه علی(ع) درهای خانه‌ها به مسجد بسته شود، عباس از پیامبر(ص) خواست در خانه او باز بماند؛ ولی پیامبر نپذیرفت. او درخواست کرد ناودان خانه او به مسجد راه داشته باشد، تا برای او مایه فضیلت باشد. پیامبر(ص) درخواستش را پذیرفت و فرمود: ان اللـه قد شرف عمی بهذا المیزاب. ۳۱ بدیهی است اینگونه روایات، تنها بیانگر فضایلی برای عباس عموی پیامبر(ص) خواهد بود و هیچ دلالت یا اشاره‌ای به امامت وی ندارد. علاوه بر این، سخن وی به امیرالمؤمنین(ع) که: امدد یدک أبایعک حتی یقول الناس عم رسول اللـه(ص) بایع ابن عمه فلایختلف علیک اثنان؛ دستت را پیش بیاور تا با تو به عنوان امام بیعت کنم تا مردم بگویند عموی پیامبر(ص) با پسر عمویش بیعت کرد، در نتیجه (حتی) دو نفر با تو مخالفت نکند، دلیل روشن بر این است که درباره امامت وی، نصی وجود نداشته و او از طریق وراثت نیز به امامت خود قائل نبوده است؛ بلکه امامت را حق امیرالمؤمنین (ع) می‌دانسته است. ۳۲

غلبه و استیلا

گفته شده است خوارج، غلبه و استیلا را نیز راه اثبات امامت می‌دانستند: قالت الخوارج ان طریقها الغلبه. ۳۳ از عبارت تفتازانی به دست می‌آید که وی نیز قهر

و غلبه را از طرق اثبات امامت می‌دانسته؛ او گفته است: کسی که با قهر و غلبه به امامت برسد، با غلبه دیگری بر او، از امامت عزل می‌شود. ۳۴

این عقیده نادرست است؛ زیرا اگر خروج و غلبه برضد کسی باشد که امامت او از طریق نص یا بیعت ثابت شده است، بغی و حرام است، و باید با فرد یاغی جنگید تا تسلیم حق شود. سیوطی درباره مروان- که برضد عبداللـه بن زبیر خروج کرد- گفته است:

همان گونه که ذهبی گفته است، اصح این است که مروان، از فرمانروایان اسلامی به شمار نمی‌رود؛ بلکه او باغی بوده که برضد عبداللـه بن زبیر خروج کرده است. ۳۵

یادآور می‌شویم خروج امام حسین(ع) برضد یزید، مشمول این قاعده نیست؛ زیرا از دیدگاه شیعه، امام حسین(ع) امام منصوص و منصوب از جانب پیامبر(ص) بود. از دیدگاه اهل سنت نیز چون یزید مرتکب فسق و فجور شده بود و فاقد شرط عدالت بود- که از شرایط امامت به شمار می‌رود- بر حق نبود. کسانی که خروج برضد او را روا نمی‌شمردند، بدین جهت نبود که منکر فسق و فجور او بوده یا او را شایسته خلافت می‌دانستند؛ بلکه بدان جهت بود که قیام برضد او را که دارای قدرت سیاسی و نظامی و قومی بود، سبب آشوب و خونریزی می‌دانستند. ۳۶

اگر خروج و غلبه بر کسی باشد که رهبری او مشروعیت دینی ندارد -اگر چه این عمل نکوهیده نخواهد بود؛ بلکه پسندیده نیز می‌باشد- بر حقانیت و مشروعیت رهبری او دلالت نمی‌کند؛ زیرا هیچ دلیل عقلی و نقلی بر اینکه خروج و غلبه، راه معقول و مشروع امامت و رهبری است، وجود ندارد. اصولاً بعید به نظر می‌رسد که خوارج، خروج و غلبه را دلیل بر امامت دانسته باشند. آنچه آنان بر آن تاکید کرده‌اند، این است که قریشی بودن در امامت دخالت

ندارد، و هر کسی صفات لازم در امامت را دارا باشد، می‌تواند عهده‌دار این مقام شود.

یکی از علمای اباضیه که تنها فرقه باقیمانده از خوارج است، درباره راه تعیین امام گفته است: الامام یختار من طریق الشوری و باتفاق اغلبیه اهل الحل و العقد؛ امام، از طریق مشورت و با اتفاق نظر اکثر اهل حل و عقد انتخاب می‌شود). وی سپس درباره فرمانروای ستمکار گفته است:

ازحاکم جائر، نخست خواسته می‌شود که به عدالت رفتار کند؛ اگر به این درخواست عمل نکرد، از وی درخواست می‌شود که از رهبری مسلمانان کناره‌گیری کند؛ اگر به این درخواست نیز عمل نکرد، جایز است برضد او قیام شود و با قدرت، از مقامش عزل شود؛ هر چند به قتل وی بینجامد، مشروط به این که به فتنه‌ای بزرگتر منتهی نشود. حاکم ستمکار، خواه از اباضیه باشد یا از دیگران، او و یارانش در جایگاه برائت مسلمانان قرار دارند و لشکرگاه وی، لشکرگاه بغی خواهد بود. ۳۷

بیعت و انتخاب

بیشتر کسانی که به وجود نص در تعیین امام اعتقاد ندارند، بیعت و انتخاب را راه تعیین امام دانسته‌اند. خوارج، معتزله، اهل حدیث، اشاعره و ماتریدیه و صالحیه (گروهی از زیدیه) طرفداران این روش می‌باشند. تفتازانی گفته است:

روش مقبول نزد ما و معتزله و خوارج و صالحیه در ثبوت امامت برای فرد، انتخاب اهل حل و عقد و بیعت آنان است و اجماع آنان بر این مطلب شرط نیست؛ بلکه اگر یکی از آنان با کسی به عنوان امام بیعت کند، امامت او ثابت می‌شود؛ بدین جهت، ابوبکر درباره اثبات امامت خود، منتظر آن نماند که خبر بیعت با او در شهرها منتشر شود و کسی هم در اینباره با او مخالفت نکرد. نیز

عمر به ابوعبیده گفت:دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنم و ابوعبیده گفت: آیا با حضور ابوبکر چنین پیشنهادی را به من می‌دهی؟ بدین جهت عمر با ابوبکر بیعت کرد. این مذهب اشعری است، به این شرط که بیعت در حضور عده‌ای باشد تا فرد دیگری مدعی نشود در پنهان، با وی به عنوان امام بیعت شده است. بیشتر معتزله بغداد پنج نفر از کسانی که صلاحیت بیعت را دارند، شرط کرده‌اند. آنان در اینباره به جریان شورای شش نفره –که توسط عمر برای تعیین امام پس از وی تشکیل شد– استناد کرده‌اند. ۳۸

مؤلف و شارحان مواقف نیز گفته‌اند: تعیین از نظر اهل سنت و معتزله و صالحیه، امامت و با بیعت ثابت می‌شود۳۹. آنان خوارج را نام نبرده‌اند و درباره تعداد بیعت‌کنندگان نیز گفته‌اند:

اثبات امامت، از طریق بیعت و انتخاب اهل حل و عقد، به اجماع آنان نیاز ندارد؛ زیرا دلیل عقلی و یا نقلی بر آن اقامه نشده است؛ بلکه بیعت یک نفر یا دو نفر از اهل حل و عقد، برای اثبات امامت فردی و وجوب پیروی از او بر مسلمانان کافی است؛ زیرا صحابه با اهتمام بالایی که به شریعت داشتند، به بعیت یک یا دو نفر در اثبات امامت اکتفا کردند؛ چنان که عمر با ابوبکر، و عبدالرحمن بن عوف با عثمان بیعت کرد. آنان در ثبوت امامت این دو، اجماع اهل مدینه را شرط ندانستند، چه رسد به اجماع مسلمانان در دیگر شهرهای اسلامی. برخی اصحاب شرط کرده اند که بیعت یک یا دو نفر در حضور گواهان عادل انجام گیرد، تا کسی مدعی نشود که پنهانی با او بیعت شده است. این مطلب مسألهای است اجتهادی که هر کس با اجتهاد خود درباره آن تصمیم می‌گیرد. هر گاه بیعت امامت با دو نفر یا بیشتر انجام گیرد، بیعت کسی که زودتر انجام گرفته معتبر است، و دیگران اگر مقاومت کنند، از بغا (سرکشان) خواهند بود که باید با آنان جنگ کرد تا تسلیم شوند. اگر بیعت با دو یا چند نفر، همزمان

انجام شود، همگی باطل خواهد بود و باید بار دیگر انجام شود. ۴۰
سیف الدین آمدی نیز خوارج را در زمره قائلان بیعت و انتخاب نام نبرده است؛ ولی از سلیمانیه و بتریه به عنوان دو گروه از زیدیه نام برده است که در مسأله بیعت، با اشاعره، معتزله و اهل سنت و جماعت موافقند. ۴۱
عبدالجبار معتزلی- پس از این که دیدگاه معتزله را درباره عدم نص در تعیین امام و اینکه راه تعیین امام، بیعت و انتخاب است - درباره شیوه و تعداد بیعتکنندگان گفته است:
کسانی که اهلیت بیعت و انتخاب را دارند و تعداد آنان شش نفر است، هرگاه یکی از آنان با فردی که شایستگی مقام امامت دارد، بیعت کند و دیگران هم با او موافقت کنند، امامت آن فرد ثابت می‌شود. ۴۲
فرضیه وی - چنانکه روشن است، برخلیفه اول و دوم منطبق نمی‌شود؛ از این رو، وی در ادامه، دیدگاه دو استاد معروف کلام معتزله یعنی ابوعلی و ابوهاشم جبایی را نقل کرده است.
بر اساس دیدگاه ابوهاشم، هرگاه یکی از کسانی که اهلیت بیعت را دارند، با فردی که شایسته تصدی مقام امامت است بیعت کند و چهار نفر دیگر با آن موافقت نمایند، امامت او ثابت می‌شود و این فرضیه با خلافت ابوبکر مطابقت دارد؛ زیرا عمر با او به عنوان خلیفه پیامبر بیعت کرد و ابوعبیده سالم خدمتگزار حدیفه، اسید بن حضیر انصاری و بشیر بن سعد با او موافقت کردند۴۳. دیدگاه دیگر وی این است که امامت یک فرد با تعیین امام پیشین نیز ثابت می‌شود. این فرضیه با خلافت عمر مطابقت دارد. ۴۴
ابوعلی در اینباره، موارد شش‌گانه‌ای را فرض کرده و متناسب با آنها اظهار نظر کرده است. ۴۵
روشن است این فرضیه‌ها به هیچ دلیل عقلی و نقلی مستند نیست و صرفاً

برای توجیه آنچه در تاریخ رخ داده است و منکران نص، به آن اعتقاد دارند، مطرح شده است. ۴۶ دلایل نظریه بیعت و انتخاب، در فصل جداگانه‌ای نقل و بررسی خواهد شد.

شیعه امامیه و لزوم نص در تعیین امام

شیعه امامیه (اثناعشریه)، بیعت و دعوت را به عنوان راه تعیین امام قبول ندارد و معتقد است امامت امام را تنها می‌توان از راه نص خداوند و پیامبر(ص) یا امامی که امامت او از طریق نص الهی و نبوی اثبات شده است، شناخت. آنان بر اثبات این نظریه دلایل عقلی و نقلی بسیاری آورده اند که به تبیین و بررسی مهم ترین آنها می‌پردازیم:

۱. عصمت امام

مهم ترین دلیل متکلمان امامیه بر این که امام باید از طریق نص شرعی معین شود این است که یکی از صفات اساسی امام، عصمت است. ۴۷ از طرفی عصمت، صفتی است درونی که شناخت آن، به روش‌های معمولی امکان پذیر نیست؛ بنابراین، افراد نمی‌توانند فرد معصوم را از غیر معصوم باز شناسند و در نتیجه نخواهند توانست امام معصوم را تشخیص دهند. بر این اساس، امام باید از جانب خداوند تعیین و به واسطه پیامبر(ص) به مردم معرفی شود. البته، اگر مدعی امامت بر اثبات ادعای خود معجزه بیاورد نیز– و ثابت خواهد شد – از جانب خداوند به مقام امامت منصوب شده است. در حقیقت، از نظر مقام ثبوت، امامت، مقام و منصبی است الهی. این خداوند است که فرد یا افرادی را به عنوان امام منصوب می‌کند. در مقام اثبات، راه کلی و عمومی آن، نص قرآن یا روایی است؛ ولی درمواردی که شرایط اقتضا کند، معجزه نیز راهگشا خواهد

بود؛ پس، نص و اعجاز، مربوط به مقام اثبات می‌باشد؛ چنان که نصب و تعیین مربوط به مقام ثبوت است.

سیدمرتضی در تقریر این دلیل چنین گفته است: با توجه به این که امام- براساس دلایلی که پیش از این بیان شد- باید معصوم باشد و عصمت، نه از طریق حس قابل درک است و نه از طریق تفکر و نظر، از وجوب نص بر فردی خاص به عنوان امام یا اظهار معجزه که جایگزین نص است، گریزی نیست؛ زیرا اگر امام از این دو طریق تعیین نشود، و انتخاب آن به افراد واگذار شود، تکلیف مالایطاق خواهد بود.

وی در ادامه گفته است:این دلیل، استوارترین دلیل عقلی بر وجوب نص در امامت است. ۴۸

۲. افضلیت امام

به مقتضای این که تقدیم مفضول بر افضل قبیح است، امام باید در همه کمالات نفسانی و امور دینی که رهبری جامعه بشری را در آن امور بر عهده دارد، بر دیگران برتری داشته باشد. تقرب بیشتر در پیشگاه الهی و برخورداری از پاداش بیشتر اخروی، از این گونه صفات است. حال، اگر برتری امام در صفاتی چون شجاعت و سخاوت را بتوان از طریق حس و تجربه به دست آورد، برتری در مقرب بودن در پیشگاه الهی و برخورداری از پاداش اخروی را از این راه نمی‌توان تشخیص داد، و راه شناخت آن، وحی الهی و نص شرعی است. ۴۹

اشکال: آنچه از استدلال مزبور به دست می‌آید این است که امام باید در اموری که رهبری جامعه را در دست دارد، بر آنان برتری داشته باشد، و پاداش اخروی و تقرب در پیشگاه الهی، از این امور نیست. تنها چیزی که در این باره می‌توان گفت، این است که امام در عبادت، بر دیگران برتری داشته باشد؛ اما این مطلب

با برخورداری از پاداش بیشتر ملازمه ندارد؛ بنابراین، افضل بودن امام در مسأله پاداش که امری غیبی است، از شرایط امامت نیست.
پاسخ: هرگاه امام در عبادت، رهبر جامعه به شمار آید، برتری او در عبادت مستلزم افضلیت او در پاداش خواهد بود؛ زیرا با توجه به عصمت امام، نمی‌توان گفت ظاهر و باطن او هماهنگی ندارد؛ در این صورت، همان گونه که او از نظر ظاهر در عبادت بر دیگران برتر است، از نظر باطن نیز چنین است. و کسی که در عبادت از نظر ظاهر و باطن بر دیگران برتری دارد، از نظر پاداش اخروی نیز افضل آنان خواهد بود. ۵۰
اینجا، اگر چه افضلیت، با استناد به عصمت اثبات می‌شود، و عصمت، خود برای اثبات ضرورت نص در تعیین امام کافی است، این مطلب به لحاظ قواعد عقلی و منطقی مانع از این نیست که هر یک از افضلیت و عصمت به صورت جداگانه، دلیل لزوم نص در تعیین امام به شمار آید؛ مانند این که از دو راه قدرت و علم، بر وجود آفریدگار جهان استدلال شود؛ یعنی چون در جهان، نشانه‌های قدرت و علم را مشاهده می‌کنیم، پس آفریدگاری علیم و قادر وجود دارد. با این که علم، درتعریف قدرت نهفته است؛ زیرا قادر، کسی است که فعل خود را با آگاهی و اراده انجام می‌دهد؛ ولی این امر، مانع از ان نیست که وجود نشانه‌های علم و قدرت در جهان را جداگانه، مقدمه استدلال بر وجود آفریدگار توانا و دانا قرار دهیم. ۵۱

۳. علم گسترده امام

از آنجا که امام، رهبری جامعه اسلامی را در امور دینی و دنیوی آنان بر عهده دارد، باید از همه مسائلی که در حوزه رهبری او قرار دارد، آگاه باشد؛ بنابراین، امام باید همه احکام دینی را بداند؛ زیرا بیان احکام دینی، مهم ترین بخش

امامت را تشکیل می‌دهد. تشخیص این که امام دارای چنین آگاهی گسترده‌ای هست از راه آزمون و پرسش امکان‌پذیر است؛ ولی کسی می‌تواند به چنین آزمونی دست بزند که همه احکام دینی را بداند. چنین آگاهی گسترده‌ای از توان و ظرفیت علمی افراد، بیرون است، و جز کسانی که از الهام یا وحی الهی بهره‌مند هستند، دارای چنین معرفت گسترده‌ای نخواهند بود. بنابراین، راه تشخیص اینکه چه کسی امام است، نص شرعی یا معجزه الهی است. ۵۲

اشکال: این که امام، مسؤولیت رهبری دینی جامعه و پاسخگویی به نیازهای معرفتی آنان را در احکام دین بر عهده دارد، مستلزم این نیست که علم بالفعل به همه احکام دینی برخوردار باشد؛ زیرا در این باره راه‌های دیگری نیز وجود دارد که امام می‌تواند آنها را طی کند از جمله:

– درهر مسأله که پیش می‌آید، از طریق اجتهاد حکم آن را به دست آورد؛

– در مسائل و حوادثی که رخ میدهد، با عالمان دینی مشورت کند، و پس از تبادل نظر با آنان، اظهار نظر کند؛

– بدون اینکه صاحب نظر و مجتهد باشد، در مسائل و حوادث، به رأی و نظر عالمان و صاحبنظران عمل کند، همان گونه که در مسائل قضایی به رأی قاضی عمل می‌شود، و افراد غیر مجتهد در احکام دینی به رأی صاحبان فتوا استناد می‌کنند؛

– به احادیثی که روایت شده– هرچند غیرمتواتر– عمل کند؛

– به اجماع امت استناد نماید؛

– احکامی را که می‌داند بیان کند، و در مسائلی که نمی‌داند، توقف و سکوت کند. ۵۳

پاسخ: راه‌هایی که جایگزین علم امام پیشنهاد شده است، هیچ‌یک، معرفت جامع و کامل در احکام دینی را در اختیار انسان قرار نمی‌دهد. اگر چه این

راه‌ها در شرایط و عدم دسترسی به علم کامل و جامع، پذیرفته است، سخن ما در شرایط عادی و غیر اضطراری است؛ زیرا این فرض که خداوند، انسان شایسته‌ای را از علم کامل به احکام دینی بهره مند سازد، او را امام قرار دهد، و از طریق نص شرعی یا معجزه به انسان‌ها معرفی کند، هیچ منع و محذور عقلی ندارد، تا از آن صرف نظر کنیم و گزینه‌های جایگزین و در حد نازل‌تری برگزینیم.

امامت، منصب و مقامی است الهی، و اهل سنت –اگر چه طریق تعیین امام را انتخاب و بیعت مسلمانان می‌دانند– بر این عقیده‌اند که انتخاب مردم، جنبه طریقی دارد؛ یعنی چون شارع مقدس این کار را به مسلمانان واگذار کرده است، فردی که به عنوان امام انتخاب می‌شود، رهبر الهی و دینی مردم خواهد بود. ۵۴ در این صورت، این فرض که خداوند، با امکان راه جامع‌تر و کامل‌تر، راه ناقص‌تر را برگزیده است، مستلزم این است که فعل ناروایی را به خداوند نسبت دهیم؛ زیرا عدول از گزینه کامل به گزینه ناقص– با فرض امکان گزینه کامل– ناروا است. مانند این است که فرمانروایی، با اینکه می‌تواند فرد دانا و متخصص را به مقام وزارت برگزیند، فردی ناآگاه و غیر متخصص را به این مقام برگزیند و در توجیه عمل خود بگوید: او می‌تواند در حل و فصل مسائل، به خبرگان و متخصصان رجوع کند و از دانش و تخصص آنان بهره گیرد.

بدون شک، چنین گزینشی، از نظر عقل و عقلای بشر نکوهیده و ناروا است. بنابراین، با این توجیه که امام در فرض نداشتن علم جامع و کامل، در احکام دینی، می‌تواند از راه‌های دیگر استفاده کند و نقصان علم خود را بر طرف سازد، قبح و ناروایی انتخاب او به عنوان امام، برطرف نخواهد شد. ۵۵

٤. سیره پیامبر(ص)

سیره پیامبر(ص) بیانگر این حقیقت است که به سرنوشت امت اسلامی اهتمام فوق‌العاده‌ای داشت؛ چنان که قرآن کریم نیز پیامبر(ص) را با این ویژگی معرفی کرده است: (لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم بالمؤمنین رؤوف رحیم(۵۶؛ پیامبری به سوی شما آمد که مشکلات شما بر او گران است و با مؤمنان، صمیمی و مهربان است.

او که جز به امر الهی سخنی نمی‌گفت و کاری انجام نمی‌داد، از یک سو، در ساده‌ترین مسائل مربوط به سعادت دنیوی و اخروی بشر، راهکارهای دقیق ارائه می‌کرد و از سوی دیگر، درباره رهبری جامعه تا آنجا اهتمام می‌ورزید که در سفرهای کوتاهی که داشت، برای رهبری مردم در مدینه جانشین تعیین می‌کرد. آیا با توجه به چنین سیره و روشی که پیامبر(ص) در مسائل مربوط به سعادت مردم به صورت عام، و در مسأله رهبری به صورت خاص داشت، معقول است که در مسأله مهم رهبری امت اسلامی پس از خود، تدبیری نیندیشیده و فرد یا افراد شایسته‌ای را برای این مسؤولیت مهم و سرنوشت‌ساز تعیین نکرده باشد؟!۵۷

اشکال:

اولاً: این استدلال، صرف استبعاد است و در بحث‌های علمی و نظری، استبعاد جایگاهی ندارد.

ثانیاً: واگذاری مسأله امامت به گزینش نخبگان جامعه و اجتهاد خردمندان، نوعی استخلاف (تعیین جانشین) است؛ همان گونه که بسیاری از فروع دین به اجتهاد صاحبنظران واگذار شده است. ۵۸

پاسخ: استدلال مزبور صرف استبعاد نیست؛ بلکه مبتنی بر قیاس اولویت است

که در اعتبار عقلی آن تردیدی نیست. مانند این که وقتی خداوند، اُف گفتن به پدر و مادر را حرام کرده است، زدن آنان، به طریق اولی حرام خواهد بود. حال اگر کسی آن را حرام نداند، در نقد او گفته می‌شود، آیا می‌توان پذیرفت که خداوند اف گفتن به پدر و مادر را حرام کند؛ ولی زدن آنان را حرام ننماید؟!
تعیین امام توسط پیامبر(ص) نیز چنین است؛ پیامبری که مسائل بسیار ساده‌تر را بیان کرده، و در مدتی کوتاه که ازمدینه بیرون می‌رفت برای خود جانشین تعیین می‌کرد، آیا می‌توان پذیرفت که از مسأله بسیار مهم امامت به سادگی گذشته، و برای خود، جانشین شایسته‌ای تعیین نکرده باشد.
اگر بپذیریم واگذاری انتخاب امام به امت، نوعی استخلاف و تعیین جانشین است، چرا این روش در زمان حیات پیامبر که برای مدت کوتاهی مدینه را ترک می‌کرد، به کار گرفته نشد؟ قیاس اولویت اقتضا می‌کرد که پیامبر (ص) برای دوران پس از خود، همان روشی را به کار گیرد که در حیات خویش و غیبت‌های کوتاهی که از مدینه داشت به کار می‌گرفت.
اهمیت امامت تا حدی است که علمای اهل سنت در پاسخ این اعتراض که چرا جمعی از صحابه، قبل از آن که بدن پیامبر (ص) را به خاک بسپارند، در سقیفه بنی ساعده گردآمدند و درباره جانشین پیامبر(ص) به گفتوگو پرداختند؟ می‌گویند فلسفه این کار، اهتمام آنان به مسأله امامت بود. از نظر آنان، روا نبود جامعه اسلامی– حتی برای مدت کوتاهی– در این امر خطیر اهمال کند.
اهمیت امامت تا این حد است و صحابه پیامبر (ص) نسبت به آن احساس نگرانی می‌کردند. آیا سزاوار نبود که پیامبر(ص) که دلسوز ترین و داناترین افراد به سرنوشت آدم و مسلمانان بود، چنین احساس نگرانی‌ای داشته باشد، و پیشاپیش، درباره این مسأله بسیار مهم، تدبیری مناسب اتخاذ کند، تا از تصمیم گیری شتابزده مسلمانان در اینباره جلوگیری کند؛ تصمیمی که از طرف برخی

رجال برجسته سقیفه به عنوان کاری حساب‌نشده معرفی شده است؟۵۹

در عبارتی که از تفتازانی نقل کردیم، واگذاری تعیین امام به اهل حل و عقد، مانند واگذاری بیان بسیاری از فروع دین به مجتهدان به شمار آمده است. پیش از وی، سیف‌الدین آمدی این مطلب را روشن‌تر بیان کرده و گفته است:
چه بسیار احکام و وقایعی در باب فرائض، معاملات، مناکحات، و احکام عبادات که پیامبر(ص) از دنیا رفت، بدون آنکه آنها را بیان کند. بیان نکردن نص بر امامت نیز از این قبیل است. ۶۰
اینکه همه احکام اسلامی توسط پیامبر(ص) برای مسلمانان عصر رسالت بیان نشده است، پذیرفتنی است؛ ولی سخن در این است که به یقین، این احکام از جانب خداوند بر پیامبر(ص) نازل شده بود؛ زیرا خداوند می‌فرماید: (و نزلنا علیک الکتاب تبیانا لکل شیء(. ۶۱ از طرفی آنچه در قرآن آمده است، اصول و کلیات احکام است و بیان تفاصیل آنها به پیامبر واگذار شده بود: (و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم(۶۲. حال اگر برای پیامبر(ص) فرصت بیان همه آنها فراهم نشد، یا مصلحت چنین اقتضا می‌کرد، می‌بایست آن احکام را به فرد یا افرادی که از سهو و خطا مصونند، می‌سپرد، تا در شرایط مناسب، آنها را برای مسلمانان بیان کنند. درغیر این صورت، نزول آن احکام از جانب خداوند بر پیامبر(ص) لغو خواهد بود؛ زیرا فرض این است که آن احکام، نه توسط پیامبر(ص) بیان شده است و نه توسط فرد یا افراد معصومی که بیان آنها از نظر اعتبار، در حد بیان پیامبر خدا باشد. لازمه این که بگوییم پیامبر(ص) آن احکام را به رأی و اجتهاد عالمان دین واگذار کرده است، یکی از چند وجه زیر است:
احکام مزبور، در شریعت اسلامی که بر پیامبر(ص) نازل شده، نبوده است؛
پیامبر(ص) نه بیواسطه و نه با واسطه، مأمور ابلاغ آنها نبوده است؛

پیامبر(ص) ماموریت ابلاغ آنها را داشته؛ ولی به آن عمل نکرده است.
در نادرستی وجوه یاد شده تردیدی نیست؛ بنابراین، یگانه فرض باقی مانده این است که پیامبر(ص) آنها را به جانشین خود سپرده است، تا درباره تبیین آنها به گونه‌ای مناسب اقدام کند. این فرض، همان دیدگاه شیعه در باب امامت است.

۵. روش انتخاب فاقد مشروعیت است

اگر تعیین امام به انتخاب مردم واگذار شده باشد، در تحقق آن دو احتمال دارد:
الف. همه امت، بر امامت فردی اتفاق نظر داشته باشند؛
ب. برخی- اعم از اکثریت یا اقلیت- امامت فردی را بپذیرند و برخی دیگر مخالفت کنند، یا موضعِ بیطرفی اتخاذ کنند.
فرض نخست، معمولاً دست یافتنی نیست؛ چنان که درباره هیچیک از خلفای اسلامی نیز تحقق نیافته است. فرض دوم، با بحران مشروعیت روبرو است؛ زیرا هیچ دلیل عقلی و یا شرعی براین که افرادی که از جانب شارع مقدس منصوب نیستند، حق تصرف درامور دیگران را دارند، وجود ندارد؛ بنابراین، امامت متکی به رأی و انتخاب مردم، فاقد مشروعیت دینی است. ۶۳
در نقد این استدلال گفته شده است، رأی شاهد، به خودی خود، در انتقال مال از فردی به فرد دیگر تأثیری ندارد؛ ولی سبب و منشأ نافذ بودن رأی قاضی در اینباره می‌شود. بنابراین، نفوذ شرعی رأی قاضی مستند به رأی شاهد است. بر این اساس، رأی هر یک از افراد، در حق دیگران نافذ نیست؛ ولی مجموعه‌ای از آرا می‌تواند منشأ مشروعیت و نافذ بودن رأی امامی که برگزیده‌اند، در امور عموم مردم باشد. ۶۴
این توجیه پذیرفتنی نیست؛ زیرا اینکه شهادت شاهد می‌تواند منشأ نفوذ رأی قاضی باشد، مستند به نصوص شرعی است و چنین نصی، درباره این که رأی

افراد منشأ نفوذ تصرفات شخص برگزیده به عنوان امام، وجود ندارد.
به عبارت دیگر، در قضاوت، دو چیز، مستند شرعی روشن دارد: یکی اصل قضاوت قاضی است (که اگر قاضی تحکیم باشد، از سوی طرفین نزاع برگزیده می‌شود، و اگر قاضی غیر تحکیم باشد از طرف امام تعیین می‌شود.) و دیگری، اعتبار شهادت شاهد به عنوان مستند رأی قاضی است. اینکه شهادت شاهد، مستند رأی قاضی است، نص شرعی دارد؛ زیرا پیامبر(ص) فرموده است:انما اقضی بینکم بالبینات و الایمان؛ چنانکه تعیین قاضی توسط امام نیز چنین است؛ چرا که قضاوت از شؤون امامت است. اما این در صورتی است که امام از طریق معتبر شرعی تعیین شده باشد. فرض بر این است که چنین مطلبی هنوز اثبات نشده است. بنابراین، قیاس رأی افراد در انتخاب امام، به شهادت شاهد در نافذ بودن رأی قاضی، نادرست است.

٦. امام خلیفه پیامبر(ص) است، نه وکیل مردم

همه مسلمانان بر این باورند که امام و پیشوای امت اسلامی، جانشین پیامبر(ص) است نه وکیل مردم؛ بدین جهت، در تعریف امامت، واژگان خلافت و نیابت از جانب پیامبر را به کار برده‌اند و هرگز از واژه وکالت از جانب مردم استفاده نکرده‌اند. شیخ مفید در تعریف امام گفته است: الامام هو الذی له الامامه العامه فی امور الدین و الدنیا نیابه عن النبی(ص)۶۵؛ امام کسی است که به عنوان نایب پیامبر(ص) رهبری عمومی مردم را در امور دینی و دنیوی برعهده دارد.
و سعد الدین تفتازانی در تعریف امامت گفته است: هی رئاسه عامه فی امر الدین و الدنیا خلافه عن النبی۶۶؛ امامت عبارت است از رهبری عمومی در زمینه دین و دنیا به عنوان جانشین پیامبر(ص).
قاضی عضدالدین ایجی نیز گفته است: هی خلافه الرسول (ص) فی اقامه الدین

بحیث یجب اتباعه علی کافه الامه؛ امامت عبارت است از جانشینی پیامبر(ص) در بر پاداشتن دین، به گونه‌ای که پیروی از او بر همه امت واجب است.
تحقق عنوان خلافت و نیابت از پیامبر(ص) درباره امام، در گرو این است که امام از جانب پیامبر(ص) تعیین شود، نه از جانب مردم؛ زیرا هر گاه مردم امام را برگزینند، وی وکیل آنان خواهد بود، و عنوان خلافت و نیابت از پیامبر بر او مترتب نخواهد شد. ۶۷
نقد: در نقد این استدلال گفته شده است: مردم، امام را به عنوان انجام وظیفه‌ای که از طرف شرع به آنها واگذار شده است، انجام می‌دهند؛ بنابراین، انتخاب مردم کاشف از خواست و رضایت پیامبر(ص) است؛ در نتیجه، امامی را که مردم انتخاب می‌کنند، جانشین پیامبر(ص) است نه وکیل مردم. ۶۸
ارزیابی: اگر دلیل معتبری بر این که پیامبر(ص) تعیین امام را به مردم واگذار کرده است، وجود داشته باشد، نقد مزبور استوار خواهد بود، و در نتیجه، دلیل ششم معتبر نخواهد بود.
اهل سنت برای اثبات مشروعیت طریق انتخاب و بیعت در تعیین امام، دو دلیل اقامه کرده‌اند: یکی این که نص معتبری بر این که پیامبر (ص) امام و جانشین خود را برگزیده است، وجود ندارد و دیگری این که طریق انتخاب و بیعت، مورد اجماع صحابه پیامبر(ص) بوده است و اجماع، حجت شرعی است.
در فصلی جداگانه به تبیین و بررسی این دو دلیل خواهیم پرداخت و نادرستی آن دو را اثبات خواهیم کرد. در هر صورت، در این مطلب که رویکرد مسلمانان به مسأله امامت، رویکردی شرعی بوده و امام را به عنوان خلیفه پیامبر(ص) می‌شناخته‌اند، تردیدی نیست.
به عبارت دیگر، مطلب مزبور، مورد اجماع امت اسلامی بوده است. اختلاف میان آنان مربوط به منشأ و مبنای این رویکرد است که آیا انتصاب نبوی است

یا انتخاب مسلمانان؟ از اینجا نادرستی دیدگاه کسانی که نظریه اهل سنت در مسأله امامت را نظریه سکولاریستی و عرفی دانسته‌اند، روشن می‌شود؛ زیرا اهل سنت، هرگز چنین نگاهی به مسأله امامت نداشته‌اند. آنان برای نظریه انتخاب در امامت، خاستگاه و پشتوانه شرعی قائلند؛ هر چند دیدگاه آنان از نظر شیعه پذیرفته نیست.

۷. نظریه انتخاب، اختلاف خیز است

یکی از اهداف عقلی وشرعی امامت این است که نزاع و اختلاف، از جامعه برطرف و تفاهم یکپارچگی و اخوت دینی، میان مردم سایهگستر شود. این هدف، از طریق انتصاب دست یافتنی است، نه انتخاب؛ زیرا با وجود اختلاف در افکار، اهداف، منافع و سلایق، هر گاه تعیین امام به انتخاب مردم باشد، در گزینش امام، اختلاف و نزاع رخ خواهد داد، و امامت که باید محور و مبنای وحدت و یکپارچگی باشد، به منشأ اختلاف و چنددستگی تبدیل می‌شود؛ چنانکه در زمان علی(ع) و معاویه، فتنه و اختلاف عظیمی رخ داد و منشأ آن، این بود که معاویه و هواداران او به نص در امامت اعتقاد نداشتند و طریق تعیین امام را بیعت می‌دانستند. ۶۹

نقد: در نقد این استدلال، دو مطلب گفته شده است:

الف. انتخاب امام به واسطه مردم، منشأ ظهور فتنه و اختلاف می‌شود و از این جهت به جامعه مسلمانان زیان وارد می‌سازد؛ ولی منافعی که بر آن مترتب است، به مراتب بیشتر از زیان‌های ناشی از آن است، و در تزاحم میان زیان و فایده چیزی، باید جانب ارجح را گرفت. ۷۰

ب. منشأ اختلاف و ظهور فتنه انتخاب امام، انتخابی بودن آن نیست؛ بلکه تمایلات و هواهای نفسانی است. هر گاه، این تمایلات و اغراض وجود داشته

باشد، فتنه و نزاع پدید خواهد آمد؛ خواه تعیین امام از طریق نص شرعی باشد یا از طریق انتخاب و بیعت مردم و هر گاه تمایلات و اغراض نفسانی در بین نباشد، فتنه و نزاعی پدید نخواهد آمد. در این جهت، میان انتصاب و انتخاب تفاوتی وجود ندارد؛ زیرا انتخاب، دارای ملاک‌هایی است که هر گاه رعایت شود، فتنه و اختلافی رخ نخواهد داد.

منشأ فتنه و نزاع در زمان معاویه و حضرت علی(ع) اختلاف در اصل بیعت و اختیار نبود؛ بلکه اختلاف در این بود که آیا قبل از قصاص قاتلان عثمان، بیعت واجب است یا نه؟[٧١]

ارزیابی: نقد نخست وارد نیست؛ زیرا قاعده اهم و مهم در باب تزاحم منافع و مضار چیزی، در جایی است که راه گریزی وجود نداشته باشد؛ اما در جایی که بتوان راهی برگزید که تزاحم رخ ندهد، در این صورت باید چنین کرد. در مسأله امامت، اگر انتخاب، یگانه راه و تنها گزینه بود، چاره‌ای جز تمسک به قاعده اهم و مهم وجود نداشت؛ ولی از آن جا که در این باره گزینه انتصاب نیز مطرح است، و این گزینه مانع بروز اختلاف و نزاع می‌شود، با وجود آن، نوبت به گزینه انتخاب که منشأ پیدایش فتنه و نزاع می‌باشد، نمی‌رسد.

نقد دوم منشأ بودن انتخاب را نسبت به فتنه و نزاع در باب امامت انکار می‌کند، با این استدلال که چون برای انتخاب، ملاک‌های شرعی وجود دارد، مردم مکلفند مطابق این ملاک‌ها عمل کنند. در این صورت؛ زمینه‌ای برای اختلاف وجود نخواهد داشت؛ مگر این که مردم، به انگیزه‌های نفسانی و مانند آن معیارهای انتخاب را رعایت نکنند. ولی این فرض، به انتخاب اختصاص ندارد؛ زیرا در انتصاب نیز اگر از انگیزه‌های نفسانی پیروی شود، زمینه اختلاف و نزاع وجود خواهد داشت.

این نقد نیز قابل مناقشه است؛ زیرا قائلان به انتخاب و بیعت درباره شرایط

معتبر در امام، اختلاف نظر دارند؛ عده‌ای از آنان شجاعت، اجتهاد در اصول و فروع دین و قوه تدبیر را شرط دانسته‌اند، و عده‌ای دیگر آنها را از شرایط امام نشناخته‌اند، بدیهی است، اختلاف در ملاک‌های امامت، منشأ اختلاف در انتخاب امام خواهد بود.

پی‌نوشت:

۱ . شرح المقاصد، ج ۵، ص ۱۲۵۶؛ ر. ک: شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۵۱ .
۲ . گوهر مراد، ص ۴۷۷.
۳ . ارشاد الطالبین، ص ۳۳۷.
۴ . قواعد المرام، ص ۱۸۱.
۵ . المنقذ من التقلید، ج ۱۲، ص ۲۹۶.
۶ . تلخیص المحصل، ص ۴۳۱.
۷ . قواعدالمرام، ص ۱۸۲.
۸ . تقریب المعارف، ص ۱۰۱.
۹ . همان، ص ۱۱۹–۱۲۳.
۱۰ . الالفین، ص ۲۷.
۱۱ . المسلک فی اصول الدین، ص ۲۱۲.
۱۲ . اللوامع الالهیه، ص ۳۳۴.
۱۳ . الفصول المختار، ص ۲۹۶– ۲۹۷.
۱۴ . ر. ک: الفصول المختار، ص ۳۰۰–۳۰۳ درباره کیسانیه ر. ک: فرق الشیعه، ص ۴۸–۵۲: الملل و النحل، ج۱، ص ۱۵۰–۱۵۴؛ الفرق بین الفرق، ص ۲۳، تاریخ شیعه وفرقه‌های اسلام، ص ۵۵–۵۹؛ فرق و مذاهب کلامی، ص ۶۲–۶۴.
۱۵ . ر. ک: مقالات الاسلامبین، ج ۱، ص ۳۴۲؛ الفرق بین الفرق، ص ۲۱۲–۲۱۳؛ التبصیر فی الدین، ص ۱۰۹–۱۱۰.
۱۶ . ابو عبداللـه محمد بن احمد ذهبی، متوفای ۷۴۸ ق، رجالی برجسته و معروف اهل سنت.
۱۷ . میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳۴۵.
۱۸ . الشافی فی الامامه، ج ۲، ص ۱۰۹.
۱۹ . قواعد العقائد، ص ۱۲۵–۱۲۶، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۵۴–۱۵۵؛ مقالات

الاسلامیین، ج ۱، ص ۱۴۱؛ التبصیر فی الدین، ص ۲۷–۲۸؛ شرح الاصول الخمسه، ص ۵۱۱؛ فرق الشیعه، ص ۶۷، الزیدیه، ص ۱۱۹–۱۲۰و ص ۲۳۴–۲۳۵.
۲۰ . الزیدیه، ص ۲۳۴–۲۳۵.
۲۱ . همان، ص ۲۴۱–۲۴۴.
۲۲ . الالفین، ص ۲۷–۲۸.
۲۳ . الدعوه بان یباین الظلمه من هو اهل للامامه و یامر بالمعروف و ینهی عن المنکر و یدعو الی اتباعه قال به غیر الصالحیه من الزیدیه ذاهبین الی ان کل فاطمی خرج شاهراً سیفه، داعیاً الی سبیل ربه فهو امام و لم یوافقهم علی ذلک الا الجبائی (شرح المقاصد، ج ۵ ص ۲۵۴).
۲۴ . شرح الاصول الخمسه، ص ۵۱۱
۲۵ . من شهر سیفه من اولاد الحسن و الحسین (رضی اللـه عنهما) و کان عالما، زاهدا، شجاعا، فهو الامام (الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۶۱).
۲۶ . شرح الاصول الخمسه، ص ۵۱۱–۵۱۲۰.
۲۷ . ر. ک: مقالات الاسلامیین، ج۱، ص ۴۶ (پاورقی)، تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام، ص ۷۶–۷۷و ص ۸۵–۸۴؛ دایره المعارف تشیع، ج ۸، ص ۱۱۳–۱۱۴.
۲۸ . الشافی فی الامامه، ج ۲، ص ۱۲۱.
۲۹ . المغنی فی الامامه، ج۱، ص ۱۱۹.
۳۰ . صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۳۵؛ کتاب الجهاد و السیر، باب فصل الجهاد.
۳۱ . سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۴۹.
۳۲ . ر. ک: الشافی فی الامامه، ج ۲، ص ۱۲۱–۱۲۴.
۳۳ . شرح الاصول الخمسه، ص ۵۱۱.
۳۴ . شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۵۷.
۳۵ . تاریخ الخلفاء، ص ۲۱۲.
۳۶ . مقدمه ابن خلدون، ص ۲۱۲.
۳۷ . الاباضیه مذهب اسلامی معتدل، ص ۲۶.
۳۸ . شرح المقاصد، ج ۵ ص ۲۵۴–۲۵۵.
۳۹ . شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۵۱.

۴۰ . همان، ص ۳۵۲-۳۵۳.
۴۱ . ابکار الانکار، ج ۳ ص ۴۲۶.
۴۲ . المغنی فی ابواب التوحید و العدل، الامامه، ج ۱، ص ۲۵۲.
۴۳. همان، ص ۲۵۶.
۴۴ . همان، ص ۲۵۳.
۴۵ . همان، ص ۲۵۳-۲۵۷.
۴۶ . برای آگاهی از نقد دیدگاه عبدالجبار ر. ک: الشافی، ج ۳، ص ۲۰۷-۲۱۶.
۴۷ . دلایل لزوم عصمت امام را در بحث‌های گذشته تبیین کرده ایم. ر. ک: فصلنامه انتظار، شماره‌های ۱۱و۱۵.
۴۸ . الشافی فی الامامه، ج ۲، ص ۵-۷ نیز ر. ک: الاقتصاد فیما یتعلق بالاعتقاد، ص ۳۱۳، ۳۱۴، المنقذ من التقلید، ج۲، ص ۲۹۶؛ قواعد المرام، ص ۱۸۱؛ المعتمد فی اصول الدین، ص ۲۱۰، کشف المراد، ص ۴۹۶، ارشاد الطالبین، ص ۳۳۷؛ اللوامع الالهیه، ص ۳۳۳، گوهر مراد، ص ۴۸۱.
۴۹ . همان، ص ۷ و ص ۴۱-۴۲؛ اللوامع الالهیه، ص ۳۳۳-۳۳۴؛ گوهر مراد، ص ۴۸۰.
۵۰ . همان، ص ۳-۴.
۵۱ . همان، ص ۴۳-۴۴.
۵۲ . همان، ص ۷-۸.
۵۳. المغنی فی ابواب التوحید و العدل، ج ۲۰، جزء اول، ص ۱۰۵.
۵۴. شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۵۱. (ان البیعه لیست عندنا مثبته للامامه بل هی غیر مظهر لها کالاقیسه و الاجماعات الداله علی الاحکام الشرعیه).
۵۵. الشافی فی الامامه، ج ۲، ص ۲۱-۲۴.
۵۶ . سوره توبه: ۱۲۸.
۵۷ . کشف المراد، ص ۴۹۶، اللوامع الالهیه، ص ۳۳۴؛ گوهر مراد ص ۴۸۳.
۵۸ . شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۵۶-۲۵۷
۵۹ . خلیفه دوم، درباره بیعت خود وعده‌ای از حاضران در سقیفه با ابوبکر، گفته است: ان بیعه ابی بکر کانت فلته وقی اللـه المسلمین شرها، فمن عاد الی مثلها

فاقتلوه. فایما رجل بایع رجلا من غیر مشوره من المسلمین فانهما تغره، یجب ان یقتلا (عبدالکریم شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۲۴).
۶۰ . فکم من حکم فی واقعه تدعو حاجه الناس الی بیانه، مات النبی(و لم ببینه من الفرائض و المعاملات و المناکحات و غیر ذلک من احکام العبادات، فاذا ترک التنصیص من النبی(مما لا یستحیل شرعاً و لا عقلاً و لا عاده (غایه المرام فی علم الکلام، ص ۳۸۰).
۶۱ . سوره نحل :۷۹.
۶۲ . سوره نحل:۸۹.
۶۳ . المسلک فی اصول الدین، ص ۲۱۱؛ گوهر مراد، ص ۴۸۰.
۶۴ . شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۵۵.
۶۵ . النکت الاعتقادیه، ص ۵۳.
۶۶ . شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۲۲؛ المواقف فی علم الکلام، ص ۳۹۵.
۶۷ . گوهر مراد، ص ۴۸۲.
۶۸ . شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۵۱، شرح المقاصد، ج ۵ ص ۲۵۶.
۶۹ . المسلک فی اصول الدین، ص ۲۱۱–۲۱۲؛ گوهر مراد، ص ۴۸۱.
۷۰ . شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۵۲.
۷۱ . شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۵۵–۲۵۶.

***

منبع:
مجله انتظار (انتظار موعود)؛ بهار وتابستان ۱۳۸۵، شماره ۱۸

محمد عبد الغنی حسن

معرفی کتاب الغدیر؛
یک نامه و یک مقاله

یکی از رادمردان مصر و شخصیت‌های بارز آن دیار، استاد بزرگوار و شاعر زبردست و عالی مقدار «الاهرام» آقای محمّد عبد الغنی حسن مصری که در عداد شعرای «الغدیر» نیز نامبردار است شعر و شرح حال دانشمند مزبور در ضمن شعرای قرن چهارده با خواست خداوند خواهد آمد، نامبرده در مقام ستایش نسبت به این کتاب سخنان منظوم طلائی دارد که قسمتی از آن در صفحات ۵۶– ۵۸ مقدمه با ترجمه منظوم فارسی آن بنظر قارئین محترم رسید و به طور کامل در آغاز جلد ششم مذکور است. مترجم کتاب «الغدیر» را با سخنان نغز خود آرایش داده.

مقاله مزبور نموداری از مراتب دانش و ادب این استاد گرانمایه است که مقام ارجمند علمی و شخصیت بزرگ او را نشان می‌دهد.

این مقاله مشعر به این نکته است که ادیب ارجمند مذکور دارای روحی حسّاس و نیروی درّاکه بسیار و متّصف به آزادی فکر است، و هدف او پیوسته کوشش در راه سربلندی امّت اسلامی و توحید کلمه و نشر و اشاعه علوم حقیقی (که سرمایه‌ای است بی‌نیازکننده) و فراهم ساختن موجبات گردن نهادن اقوام و ملل جهان در مقابل حقایق منزّه اسلام است.

ما عین نامه و مقاله معظم له را توام با سپاسگزاری و تقدیر از قلم توانا و سخن متین او درج و زندگی سعادتمندانه و موفقیت ایشان را از خدای متعال مسئلت

می‌نمائیم.

ترجمه عین نامه

قاهره ۷ ربیع الاول ۱۳۷۲ ۲۵ نوامبر ۱۹۵۲
دانشمند بزرگوار و استاد جلیل القدر آقای عبد الحسین احمد امینی
السّلام علیکم و رحمه اللـه و برکاته- بعد از ادای سلام و احترام. لحظات کوتاهی دست داد که سلامتی موقتی و ناپایدار خود را در آن احساس و بررسی مختصری در قسمتی از کتاب شما «الغدیر» برایم میسّر شد.
با مطالعه ناچیز خود اذعان می‌کنم که سخن هر قدر هم بزرگ شود در برابر این کتاب ناچیز است!
چقدر دوست داشتم که عافیت و تندرستی که از من رو گردانده مرا یاری می‌کرد تا بررسی بیشتری در این کتاب می‌نمودم و به غدیر شما وقوف بیشتری می‌یافتم: تا بتوانم در قبال این عمل بزرگ شما در خور آن مطالعه و تحلیل نمایم. چکنم؟
عذرم همان عدم استقامت مزاج است که هم عنان من است، و بالاتر از معذرت من بخشش آن جناب است که با پذیرش سخنی چند تحت عنوان (در سایه‌های غدیر) هر نوع مقتضی می‌دانید امر به نشر آن فرمائید.
بهترین پاداش و توفیق شما را در انجام این خدمت مهم که موجب نیرومندی ملت مسلمان است از خدای متعال درخواست می‌نمایم منبع: ترجمه الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ج۱بخش اول، ص: ۲.
محمد عبد الغنی حسن

در سایه‌های غدیر

سایه‌ها! این تعبیر از قبیل پاره احساسات شاعرانه یا تمایل عواطف ناشیه از تخیلات نیست. این کلمه از میان پراکندگی‌های خیالی و یا از خاطرات یک روح ناتوان ناشی نشده!

این یک حقیقت بارزی است که در جبهه حقایق با چهره روشن و واقعیت نمایان است. آری. سایه‌های روح‌پرور غدیر برای خواننده این کتاب فرح‌بخش و دلنشین است.

شما در نظر خود این معنی را مجسّم و تصوّر کنید: یک مسافر که در دشتی پهناور و بی‌انتها سرگردان گشته باشد و اشعه سوزان آفتاب و گردبادهای شدید و سهمناک او را به تنگ آورده باشد. در آن هنگامی که از رنج بسیار سستی و ناتوانی بر او مستولی شده به ناگاه منظره مصفائی توجه او را جلب کند و پس از گامی چند خود را در یک باغ خرّم و زیبا و در زیر سایه درختان سر سبز و طرب انگیز به بیند. چقدر لذت‌بخش است؟ و از یک چنین آسایش و آرامش غیر منتظر تا چه حدّ شاداب و خوشحال می‌شود؟

این داستان خواب و خیال نیست، این حقیقت دارد.

به راستی! هنگامی که بر این دریاچه با صفا و فروزان می‌گذرم، زمانی که منظره روشن و حساس «الغدیر» که بر انگیزنده افکار و متضمن مطالب دلپسند و سخنان شیوا است در برابرم نمایان می‌شود، و گوهرهای گرانبهائی را که در اعماق آن می‌درخشد در دسترس خود می‌بینم. اذعان می‌کنم که ادامه تفکر در آن حقایق و دست یافتن بر آن ذخایر و دقایق چشم و دل را فروغ می‌بخشد و اعضاء و جوارح را نیرو می‌دهد و هر بیننده را بی اختیار دچار اعجاب و شگفتی می‌کند، مانند سیاح و جهان گردی که به آثار و ابنیه هائی برخورد نماید که گذشت زمان و مرور قرن‌ها و روزگاران در آن تأثیر نکرده و قوائم و بنیان آن

استوار و پا برجا مانده!!

با مطالعه نخستین قسمت از «الغدیر» باید اذعان کرد که جهد و کوشش فراوانی در گرد آوردن آن به کار رفته و ضمن بررسی صفحات حساس آن که معادل تعداد روزهای سال است این شماره صفحه مربوط به چاپ اول است و در چاپ دوم صفحه ۲۹۴ است. مشاهده می‌شود که عالیترین مرتبه کمال و آراستگی را احراز نموده.

آری دانشمند بزرگوار و استاد زبردست (عبد الحسین امینی) در آغاز امر ضمن تدوین اولین محصول افکار خود حق داستان غدیر را در حدود وسع و توانائی ادا نموده و نسبت به راویان حدیث غدیر از صحابه پیغمبر (صلی اللـه علیه و آله و سلم) و تابعین و طبقات علماء تا این زمان به طور کافی و مستوفی سخن رانده و به این مقدار از استدلال به حدیث– غدیر خم و تحقیق در سند و روایت آن و دلالت آنها بر استوار بودن مقام شامخ ولایت برای پیشوای گرامی علی (علیه السلام)اعمّ از آنچه که از نصّ حدیث به دست آید و یا آیات قرآن کریم که ضمن حدیث از لسان رسول اکرم (صلی اللـه علیه و آله و سلم) در برابر اصحاب بیان و اعلان شده حق سخن را ادا نموده.

ولی: استاد بزرگوار پس از ورود در وادی استدلال و تحقیق روایات و سند آنها، توسن همت والای خود را در این میدان پیش رانده و نسبت به بررسی اقوال و مذاهب مختلف و کاوش در حقایق امر پای اندیشه را از سر حدّ معمول دیگر نویسندگان فراتر نهاده و با نیروی شگرف خود بر همگان سبقت گرفته.

بلی! رادمرد ارجمند (امینی) در بررسی این امر خطیر در دشوارترین راه‌ها قدم نهاده و تمام زوایای مسائل مربوط به آن را با نیروی آهنین و بینش نافذ و عجیب خود از زیر نظر گذرانده و هر چه در این راه پیشروی نموده وسعت دامنه مسیرش بیشتر نمایان گشته و چهره معانی و دقایق حقایق منظره‌های زیباتری

را به او نشان داده؛ مانند چهره ماه که هر قدر بیشتر بدان بنگریم زیبائی بیشتری در نظر جلوه‌گر می‌شود.
اینست که می‌بینیم، اجزاء این کتاب «الغدیر» تاکنون به نه جزء رسیده تا تاریخ تنظیم این مقاله چنین بوده ولی اکنون جلد یازدهم آن نیز منتشر شده و مجلدات بعدی آن نیز در دست تهیه است و هزاران صفحه شامل حقایق روشن و مطالب جالب در برابر چشم جلوه گر گشته و پیوسته این رشته از بحث تحت ممارست مؤلّف بزرگوار و نیروی شکیبائی و پشت کار و عزم خستگی ناپذیرش ادامه خواهد داشت تا آنجا که هدف عالی نویسنده عالیمقام که جز خشنودی حق و حقیقت و دانش و وجدان چیز دیگری نیست به دست آید.
و اندیشه سالم و علم و منطق صحیح از آن بهره مند و بدان کامیاب گردد.
دانشمند بزرگوار ما (امینی) از جام محبت پیشوائی چون علی (علیه السلام) و پیروان او سیراب و سرخوش گشته و این عشق جاودانی او را بر آن داشته که برای به دست آوردن وسیله قرب به پیشگاه خاندان بزرگ علوی از بذل عزیزترین نیروهای روحی و جسمی خود دریغ ننموده و از فروغ دانش و بینش خود حدّاکثر استفاده را بنماید تا بتواند با این فداکاری بی‌نظیر به ندای مذهب و کیش خود پاسخ داده و وظیفه نهائی خود را به انجام برساند.
آری، آئین دوستی و شیفتگی چنین است. و این چنین دوستی و فداکاری در خور ملامت نیست. زیرا باید با صراحت اذعان نمود که این دانشمند بزرگوار و متتبّع در عین محبت سرشار و شیفتگی که سراسر وجود او را فرا گرفته، از عصبیت و هوای نفسانی به دور است.
او دانشمندی است که نتیجه دانش اندوزی خود را در راه محبت بی منتهائی که به علی (علیه السلام) و پیروان او دارد به کار بسته و در عین حال عواطف نفسانی خود را تحت نظام علم و درستی و آراستگی بحث‌های مستدلّ و

حسّاس و متین خود از یاوه و سرکشی باز داشته و این چنین پایداری در وادی محبت است که در خور ملامت نیست.
آنکس در خور ملامت است که علاقه و محبت به شخص یا چیزی او را از مسیر حق و راستی منحرف سازد و اسیر دلخواه و عصبیت باطل گردد؛ و استاد بزرگوار ما (امینی) از این صفت منزّه و مبرّا است زیرا: تمام کوشش او در راه کشف حقیقت و بر افکندن نقاب از چهره مقصود است.
ما، در نخستین جزء «الغدیر» مشاهده می‌کنیم که مؤلّف بزرگوار، راویان این حدیث را از طبقه صحابه پیغمبر (صلی اللـه علیه و آله و سلم) به ترتیب حروف تهجّی نام برده که تعداد آنها به یکصد و ده تن بالغ گردیده و همه از بزرگان صحابه پیغمبرند.
این گروه از راویان را از ابی هریره آغاز نموده و به ابی مرازم، یعلی بن مرّه ابن وهب ثقفی پایان داده است.
مؤلّف بزرگوار در این رشته از مطلب تنها به ذکر نام راویان اکتفا نکرده؛ بلکه کتب و مدارکی را نیز که راویان مذکور حدیث غدیر را ذکر نموده اند، آن هم با تعیین خصوصیات هر یک از کتب مذکوره و تصریح به ذکر شماره صفحات آن بیان داشته و به این کیفیت «الغدیر» در نظر خواننده آن به مانند دریائی بی کران نمایان می‌شود که کتب معتبره در آن چون سیل خروشان جلوه گر است: مانند: اسد الغابه- الاصابه- تهذیب التهذیب- تاریخ خطیب بغدادی- تهذیب الکمال- تاریخ الخلفاء سیوطی- البدایه و النهایه ابن کثیر- نخب المناقب- مسند احمد بن حنبل- سنن ابن ماجه- و ده‌ها کتب حدیث و تفسیر و تاریخ که به موجب آنها صحابه پیغمبر صلّی اللـه علیه و آله داستان غدیر را روایت نموده‌اند.
مؤلّف بزرگوار و ارجمند، بعد از ذکر صحابه به ذکر تابعین پرداخته، سپس دیگر

دانشمندان و ائمه حدیث و تاریخ و تفسیر را با رعایت ترتیب عصر و زمان هر یک و حتی با ذکر تاریخ وفات آنان در هر قرنی پس از قرنی نام برده و این گروه را از ابن دینار جمحی آغاز و به راویان عصر حاضر پایان داده است.
نکته جالب‌تر آنکه، داستان غدیر خم از این جهت که از فرط شهرت از جمله حقایق مسلّمه و غیر قابل تردید شناخته شده محلّی برای جدل باقی نگذارده و به حدّ اجماع امّت اسلامی از اهل سنّت و شیعه رسیده است تا آنجا که مطرح انظار صحابه و تابعین و مورد احتجاج و مبادله سوگند (مناشده) قرار گرفته است.
دانشمند ارجمند، این موضوع را نیز از نظر دور نداشته و فصلی مستقل مبنی بر احتجاجات فیما بین صحابه و تابعین و استدلال و مناشده آنان تشکیل داده و از شخصیت‌های به نام نخست به ذکر احتجاجات فاطمه (علیها السلام) دختر پیغمبر (صلی اللـه علیه و آله و سلم) و امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) و عبد اللـه بن جعفر پرداخته تا می‌رسد به عمر بن عبد العزیز و مأمون خلیفه عباسی.
و نیز با وصف اینکه این داستان از نظر ثبوت و استواری سند و صحت و تواتر آن طوری است که نیازی به اثبات و تأیید آن نیست و مؤلّف ارجمند نیز با اینکه خود را بی نیاز یافته از اینکه فصلی هم به طور مستقلّ شامل بیان صحت اسناد این حدیث تشکیل دهد. چه این امر چون روشنی روز آشکار و مشهود است و اگر برای اثبات روشنی روز نیازی به اقامه دلیل باشد، دیگر هیچ امری بر مدار ثبوت و وضوح باقی نمی‌ماند.
مع الوصف بنا به روش علمی و به منظور رعایت سنن و آداب تألیف و استقامت در مقصود از صفحه این شماره صفحه مربوط به چاپ اول است و در چاپ دوم صفحه ۲۹۴ است۲۶۶ و ما بعد آن سخنان راویان و حافظان سند حدیث را برای مزید کمال ذکر نموده. از جمله گفتار ترمذی را از صحیح او نقل نموده

که می‌نگارد:
همانا این حدیث نیکو و صحیح است. و حافظ ابن عبد البرّ قرطبی بعد از ذکر حدیث مربوط به اجراء مراسم اخوّت (بین افراد مسلمین) و دو حدیث دیگر مربوط به اعطاء پرچم و مربوط به غدیر خم. تصریح نموده که: اینها همه آثار ثابت و مسلّم است.
و به همین منوال در این فصل از کتاب خود سخنان حفّاظ و راویان را دایر به صحّت سند غدیر ذکر نموده است.
شگفت آنکه با این کیفیت که داستان غدیر بر حدّ تواتر و اجماع رسیده بر خلاف چنین اجماعی نسبت به آن بعضی از اشخاص نظرات و سخنانی ایراد نموده اند: در این مورد صاحب کتاب «الغدیر» قیافه دوست خشمگین را در برابر مخالف به خود گرفته و این قبیل مخالفین را مورد محاکمه قرار داده و در یک فصل مستقلّ حساسی از کتاب خود ابن حزم اندلسی را که تردید و انکار نسبت به این امر محقق را فتح باب کرده محاکمه و دادرسی می‌نماید.
اگر کتاب «الغدیر» بر مبنای استدلال برای صحت این داستان تدوین شده بود آنچه استاد دانشمند «امینی» در این باره از ذکر راویان در طول زمان تاریخ بیان داشته و آن بذل و جهد و سعی بلیغی را که در اثبات معنی حقیقی ولایت به کار برده کافی و رسا و جامع بود.
ولی این مؤلّف دانشمند با مهارت بی نظیر و تسلّط کامل خود خواسته از این وادی غدیر، دریای بیکرانی تشکیل دهد که امواج خروشان و برهم انباشته آن به هر جانب دست یافته و از آن میان محوری به وجود آید که سخنان صریح و تصریحات ملیح پیغمبر عظیم الشأن (صلی اللـه علیه و آله و سلم) را که درباره پیشوای گرامی چون علی (علیه السلام) صادر شده از هر سو نمایان گردد: و برای تأمین این منظور، نام ادبا و شعرا را به میان آورده که در قصائد و

منظومه‌های خود از داستان غدیر یاد کرده اند و با شمیم روح پرور و مشک فام نام علی (علیه السلام) و سخنان رسول اکرم (صلی اللـه علیه و آله و سلم) آثار و اشعار خود را آرایش داده اند.
اینست که می‌بینیم: مؤلّف آزموده و زبردست «الغدیر» با اولین کاروان از شعرا که از آغاز این داستان یعنی عهد پیغمبر گرامی (صلی اللـه علیه و آله و سلم) این فخر و شرف را احراز نموده‌اند همگام شده و به ترتیب قرون متوالیه این رشته از تاریخ تابناک اسلامی را در قصاید و اشعار ادبای هر قرن جستجو و غدیریه‌های هر قرن را نقل و درج نموده.
در این مبحث زیبا و شیوای ادبی نیز به این مقدار اکتفاء ننموده و بلکه ضمن درج و ثبت اشعار مزبور شرح احوال و هویت سرایندگان هر قرن را هم به معرض استفاده علاقمندان به ادب و تاریخ و جویندگان حقایق گذارده و نوابغ شعر و ادب را نیز بدین وسیله شناسانده است.
مضافا بر آنچه ذکر شد، به ذکر مصادر و معرفی دیوان هائی که قبلا شرح حال شعرا را ثبت و ضبط نموده‌اند پرداخته و این نحو از تذکره خاصه در عصر حاضر بی‌نظیر است،!
من در اینجا نسبت به ابتکار (الغدیر) در تدوین شرح حال شعرا به ترتیبی که ذکر شد گزاف گوئی و مبالغه ننموده‌ام، بلکه عین حقیقت را بیان کرده ام.
ملاحظه نمائید: مثلا شرح حال و بیان هویت کمیت، از شعرای غدیر در قرن دوم اسلامی در جلد دوم «الغدیر» بالغ بر سی صفحه از این کتاب را اشغال نموده که می‌توان آن را یک مجموعه ادبی مستقل به نام (کمیت) به حساب آورد.
همچنین در مورد سید حمیری شاعر شهیر دیگر شصت صفحه از همان مجلد مشتمل شرح حال او است و ضمن آن خصوصیات این شاعر به طوری مورد

بررسی قرار گرفته که او را در قرن مزبور در میان اقرانش ممتاز نشان می‌دهد، و نیز شرح حال ابن رومی در جلد سوم ضمن بیست و شش صفحه درج گردیده، بقیه شعرا و ادبا در هر قرن نیز بدین منوال قیاس شود.

این بسط کلام در شرح احوال شعرا شگفتی ندارد بلکه منتهای شگفتی در نیروی شگرف و طاقت فرسای این مؤلّف بزرگوار است که در مطالعه دوران زندگی و خصوصیات هر یک از این شعرا به کار برده!! چه آنکه تنها در مورد ابن رومی و تنظیم شرح حال و زندگی او، این دانشمند بی نظیر، به ده‌ها کتب قدیم و جدید ابن رومی و تنظیم شرح حال و زندگی او این دانشمند بی نظیر، به ده‌ها کتب قدیم و جدید مراجعه و حتی نوا در مطالب و تطوّرات گوناگون هر یک را از مصادری استخراج نموده که بسیاری از ارباب دانش و اهل تتبّع بر آن مصادر وقوف نداشته‌اند:

بالاخره باید اذعان نمود که حتی یک کتاب از کتبی که شامل ذکر نام و نشان ابن رومی و متضمن بیان حالات او از زشت و زیبا و نیک و بد بوده از نظر نافذ و دست تتبّع توانای او دور و مستور نمانده حتی مقاله استاد عباس محمود عقّاد مندرج در مجله «الهدی» منطبعه در عراق که متضمّن قسمتی مربوط به شاعر نامبرده بوده مورد بررسی مؤلّف بزرگوار (الغدیر) واقع شده و ما با توجه به این مقدار از تتبّع و احاطه مؤلّف «الغدیر» است که به طور محقق و با ایمان کامل باید اقرار و اذعان کنیم که این پایه و مرتبه از تسلّط و احاطه برای کسی میسّر نیست. جز آنکه نیروی خاصّی با موهبت مخصوص از طرف خداوند توانا به او اعطا شده باشد که تا این اندازه به رموز و دقایق هر امر واقف و مطّلع گردد. بسی عبرت انگیز است!!!

مثلا در مورد «ابی‌تمام» شاعر که در جلد دوم «الغدیر» شرح حال او درج گردیده، نام بیست و هفت تن از افراد مشهور که بر دیوان حماسه او شرح نوشته

اند ذکر شده که از ابوعبد اللـه محمّد بن قاسم شروع و به مرحوم شیخ سید بن علی مرصفی که از رجال علم و ادب زمان ما بوده منتهی می‌شود. و در مورد ذکر مؤلّفین اخبار مربوط به ابی تمام مذکور ده‌ها از مؤلّفین را نام می‌برد که از ابوالفضل احمد بن ابی طاهر (در قرن سوم هجری می‌زیسته) شروع و به دکتر عمر فروخ که از نویسندگان زمان ما است منتهی می‌گردد.

تا اینجا که درباره «الغدیر» بیان گردید نتیجه یک بررسی اجمالی است که با شتاب و در عین گرفتاری به مشاغل و حوادث زمان توانسته ام بدان دست یابم و امعان نظر بیشتر و دقت در تمام محتویات آن و اظهار نظر درباره آن برایم مقدور نبوده و استاد بزرگوار، عبد الحسین امینی سزاوار است که دوست سنّی مصری خود را در قبال این قصور و عجز مورد عفو و اغماض قرار دهند و بر نارسائی او خورده گیری ننمایند و از خدای متعال مسئلت می‌نمایم که از این چشمه زلال «الغدیر» یک صفای معنوی بین اهل سنّت و شیعه در طریق برادری اسلامی پدید آورد تا با وحدت و یگانگی بتوانند یک امّت متحد و یک بنای استوار و زوال ناپذیر برای زندگی توأم با آزادی و شرف تشکیل دهند و روز افزون عزت اسلامیان و ارجمندی مقام آنان در جهان تأمین گردد و خدای متعال آن دانشمند بزرگوار را در این راه مقدّس توفیق عنایت فرماید.

منبع:

ترجمه الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ج۱، بخش اول، ص: ۴

وصایت؛ ملاک تعیین امام

شیعه معتقد است که قدرت امام معصوم علیه السلام منبعث از خداست، امام را امت انتخاب نمی‌کند، بلکه امامت او مثل نبوت پیامبران، به نص الهی است.

وصیت و نص رسول خدا

امام علی علیه السلام خلافت را حق مسلم و قطعی خود می‌دانست و در نهج البلاغه بر مدعای خود از طرق گوناگون استدلال کرده است.

آن حضرت در موارد زیادی از حق خویش سخن گفته است که جز با مسئله تنصیص و مشخص شدن حق خلافت برای او به وسیله پیامبر اکرم صلی اللـه علیه و آله و سلم قابل توجیه نیست. در نهج البلاغه صریحاً درباره اهل بیت علیهم السلام می‌فرماید:

«...ولهم خصائص حق الولایه وفیهم الوصیه والوراثه، الان اذ رجع الحق الی اهله ونقل الی منتقله!» (۱) یعنی ویژگی‌های ولایت و حکومت از آن آنهاست و وصیت پیامبر و وراثت او در میان آنان، هم اکنون حق به اهلش برگشته و دوباره به جایی که از آنجا منتقل شده بود، بازگردیده است.

و همچنین در سرتاسر نهج البلاغه، گلایه امام از مردم برای این است که چرا او را از حق مسلم و قطعی‌اش محروم کردند بدیهی است که تنها با نص و تعیین قبلی از طریق رسول اکرم صلی اللـه علیه و آله و سلم است که می‌توان

از حق مسلم و قطعی دم زد؛ زیرا اگر انتخاب امام، حق امت بود معنی نداشت علی علیه السلام تنها به خاطر شایستگی‌اش به امامت، قبل از انتخاب مردم حکومت را حق مسلم خود بداند و با کسی که علی الظاهر مدعی خلافت از طریق مردم بود، به مبارزه برخیزد؛ زیرا صلاحیت و شایستگی حق بالقوه، ایجاد می‌کند نه حق بالفعل و در صورت حق بالقوه، سخن از ربوده شدن حق مسلم و قطعی صحیح نیست. اکنون به ذکر مواردی می‌پردازیم که امام علی علیه السلام خلافت را حق مسلم خود می‌داند:

١. امام علی علیه السلام برای اثبات حقانیت خود نوعا به ادله و نصوصی که درباره او وارد شده است، استناد می‌کند:

ابوالطفیل لیثی یکی از اصحاب پیامبر می‌گوید: روزی علی علیه السلام مردم را در میدان وسیعی جمع کرد ، سپس به آنها فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم، هر کس از شما روز غدیر خم و هر چه از رسول خدا شنیده، بگوید. سی نفر از مردم بلند شدند و شهادت دادند. ابونعیم می‌گوید: گروه کثیری از مردم برخاستند وبه این جمله شهادت دادند که پیامبر صلی اللـه علیه و آله و سلم هنگامی که دست علی علیه السلام را گرفته بود، به مردم می‌فرمود: «اتعلمون انی اولی بالمؤمنین من انفسهم؟ قالوا: نعم یا رسول اللـه صلی اللـه علیه و آله و سلم: آیا شما می‌دانید که من نسبت به مؤمنان از خود آنها اولی تر هستم، مردم گفتند: آری پیامبر خدا فرمود: «من کنت مولاه، فعلی مولاه اللـهم وال من والاه و عاد من عاداه؛ هر کس من مولای او هستم علی علیه السلام هم مولای او است بار خدایا دوست بدار، دوستان او را و دشمن بدار دشمنان او را.»

٢. ابوالطفیل می‌گوید: من این اجتماع را ترک گفتم ولی شبهه‌ای در دلم ایجاد شد. در راه با زید بن ارقم ملاقات کردم و جریان را برای او بازگو کردم و سپس

پرسیدم: چرا انکار می‌کنی؟ من نیز همین مطلب را از رسول خدا شنیدم. (۲) ۲. هنگامی که امام از طغیان عایشه و طلحه و زبیر آگاه شد و تصمیم به سرکوبی آنها گرفت ضمن هشدار به رهبران مذهبی فرمود: «فواللـه ما زلت مدفوعا عن حقی مستاثرا علی منذ قبض اللـه نبیه صلی اللـه علیه و آله و سلم حتی یوم الناس هذا» (۳) «به خدا سوگند از روزی که خدا جان پیامبرش را گرفت تا امروز همواره حق مسلم من از من سلب شده است.»

۳. امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌گوید: روز شورا شخصی در حضور جمعی به من گفت: پسر ابوطالب! تو بر امر خلافت حریصی، من در پاسخ گفتم:
«بل انتم واللـه احرص وابعد وانا اخص واقرب وانما طلبت حقا لی وانتم تحولون بینی و بینه و تضربون وجهی دونه فلما قرعته بالحجه فی الملاء الحاضرین هب کانه بهت لا یدری ما یجیبنی » (۴) «به خدا سوگند بلکه شما با این که ازپیامبر دورترید از من حریصترید. من حق خود را طلب کردم شما می‌خواهید میان من و حق خاص من مانع شوید و مرا از آن منصرف سازید. آیا آن که حق خویش را می‌خواهد حریص‌تر است یا آن که به حق دیگران چشم دوخته است؟ همین که در جمع حاضران اقامه دلیل نمودم به خود آمد و نمی‌دانست در پاسخ من چه بگوید.»
ابن ابی الحدید می‌گوید: اعتراض کننده سعد وقاص و آن هم بعد از قتل عمر در روز شورا بود و سپس می‌گوید: ولی امامیه معتقدند که اعتراض‌کننده ابوعبیده جراح و آن هم در روز سقیفه بود» (۵)

۴. در دنباله همان جمله‌ها آمده است: «اللـهم انی استعدیک علی قریش ومن اعانهم، فانهم قطعوا رحمی وصغروا عظیم منزلتی واجتمعوا علی منازعتی امرا

هولی، ثم قالوا: الا ان فی الحق ان تاخذه وفی الحق ان تترکه.» به این معنا که «بار خدایا! من در برابر قریش و کسانی که به کمک آنان برخاسته اند از تو استعانت می‌جویم و شکایت را پیش تو می‌آورم آنها پیوند خویشاوندی مرا قطع کرده اند و مقام و منزلت عظیم مرا کوچک شمردند و در غصب حق، و مبارزه با من هماهنگ شدند (به این هم اکتفا نکردند) بلکه گفتند: «بعضی از حقوق را باید گرفت و پاره‌ای را باید رها کرد» (و این از حقوقی است که باید رها سازی.) ابن ابی الحدید می‌گوید: این گونه جملات از امام به طور تواتر نقل شده از جمله فرموده است:

۱. ما زلت مظلوما منذ قبض اللـه رسوله....

۲. و نیز فرموده: «اللـهم اخز قریشا فانها منعتنی حقی وغصبتنی امری.» پروردگارا! قریش را رسوا ساز که مرا از حقم ممنوع ساختند وخلافتم را غصب نمودند.

۳. و هنگامی که شنید کسی داد می‌زد «انا مظلوم » من ستمدیده‌ام به او فرمود: «هلم فلنصرخ معا فانی ما زلت مظلوما» بیا با هم فریاد بزنیم که من همواره مظلوم بوده‌ام! امام با این کار، هم ناراحتی او را تسکین داد و هم مظلومیت خویش را اعلام فرمود.

۴. و فرمود: «وانه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی » ابوبکر خوب می‌دانست وجود من نسبت به خلافت همچون محور وسط سنگ آسیاست.

و نیز از آن حضرت رسیده است: «ما زلت مستاثرا علی، مدفوعا عما استحقه واستوجبه»: من همیشه تحت فشار حکومت استبداد بوده‌ام و از آنچه حقم بود و سزاوار آن بودم ممنوع گشتم. (۶) ابن ابی الحدید پس از نقل کلمات فوق، به دست و پا افتاده و می‌گوید: «معتزلی‌ها این سخنان را دلیل بر افضلیت و سزاوارتر بودن امام به خلافت می‌گیرند نه این که نص صریحی بر خلافت بوده

و امام با این کلمات اشاره به آن فرموده باشد.
اما امامیه و زیدیه به آنها استدلال می‌کنند و به گمان قوی همین معنی از الفاظ مراد باشد ولی اگر این حرف را بپذیریم باید عده‌ای از مهاجر و انصار را تکفیر و تفسیق کنیم، لذا باید گفت این جملات جزو متشابهات است که باید ظاهر آنها را نادیده گرفت وآنها را به معنایی حمل نمود که لطمه‌ای به صحابه نزند!
اما واقعیت این است که چون ابن ابی الحدید سنی مذهب می‌باشد لذا مجبور است چنین توجیهی نامربوط برای سخنان امام بکند در صورتی که جملات بالا صراحت دارد در این که امام صریحاً به مسئله خلافت پرداخته و آن را حق مسلم خویش می‌داند که غصب شده است.
چه لزومی دارد ما سخنان امام را از معنی حقیقی‌اش منصرف کنیم با توجه به این که ابن ابی الحدید نیز گفته گمان قوی همان معنی ظاهری الفاظ است به علاوه این جملات هیچ گونه ابهامی ندارد تا آنها را از متشابهات بدانیم!
وانگهی صحابه که معصوم از خطا و اشتباه نبودند تا با تکیه بر عصمت آنها مجبور باشیم آنان را بی گناه قلمداد کنیم. (۷) استاد شهید مطهری، بعد از نقل مطالب فوق از ابن ابی الحدید می‌گوید: ابن ابی الحدید خود طرفدار افضلیت و اصلحیت علی علیه السلام است جمله‌های نهج البلاغه تا آنجا که مفهوم احقیت مولی را می‌رساند از نظر ابن ابی الحدید نیازی به توجیه ندارد ولی جمله‌های بالا از آن جهت از نظر او نیاز به توجیه دارد که تصریح شده است که خلافت حق خاص علی علیه السلام بوده است و این جز با منصوصیت و این که رسول خدا صلی اللـه علیه و آله و سلم از جانب خدا تکلیف را تعیین و حق را مشخص کرده باشد، متصور نیست. (۸)
۵. مردی از بنی اسد از اصحاب علی علیه السلام از آن حضرت پرسید: «کیف دفعکم قومکم عن هذا المقام و انتم احق به» چه طور شد که قوم شما، شما را از

این مقامی که سزاوارتر بودید برکنار نمودند؟ امام در پاسخ فرمود: «اما الاستبداد علینا بهذا المقام و نحن الاعلون نسبا و الاشددن برسول اللـه نوطا فانها کانت آثره شحت علیها نفوس قوم و نحت عنهانفوس آخرین.»(۹) رهبری امت از آن ما بود و پیوند ما با پیامبر از دیگران استوارتر بود اما گروهی بر آن مقام بخل ورزیدند وگروهی دیگر (خود ما) با سخاوت از آن صرف نظر کردند و داور میان ما و آنها خداوند است و بازگشت همه به سوی اوست.»

ابن ابی الحدید می‌گوید از استادم: ابوجعفر یحیی بن محمد علوی نقیب بصره که مردی منصف بود و عقل وافری داشت، پرسیدم منظور سؤال کننده از افرادی که امام علیه السلام را از حقش بر کنار ساختند، کیانند؟ آیا منظور روز «سقیفه» است یا روز «شورا» ؟ گفت: «سقیفه » گفتم: من به خود اجازه نمی‌دهم بگویم اصحاب پیامبر صلی اللـه علیه و آله و سلم مخالفت پیامبر را نمودند و نص خلافت را کنار گذاشتند، در پاسخم گفت: من هم به خود اجازه نمی‌دهم به پیامبر این نسبت را بدهم که در امر خلافت و امامت پس از خود اهمال و سستی ورزیده و مردم را بی سرپرست گذارده باشد، او که برای مسافرتی در بیرون مدینه، کسی را به جای خود برمی گزید، چگونه برای پس از مرگش کسی را به خلافت تعیین نکرد؟ (۱۰)

۶. عبداللـه بن جناده می‌گوید: من در نخستین روزهای زمامداری علی علیه السلام از مکه وارد مدینه شدم، دیدم همه مردم در مسجد پیامبر در انتظار ورود امام هستند، ناگهان امام از خانه بیرون آمد و سخنان خود را پس از حمد و ثنای خداوند، چنین آغاز کرد: لما قبض اللـه نبیه ، قلنا نحن اهله و ورثته و عترته و اولیائه دون الناس...و ایم اللـه لولا مخالفه الفرقه بین المسلمین و ان لا یعود الکفر و یبور الدین لکنا علی غیر ما کنا لهم علیه.» (۱۱) ای مردم! روزی که پیامبر گرامی صلی اللـه علیه و آله و سلم از میان ما رخت بربست، گفتیم که ما

وارث و ولی و عترت او هستیم دیگر کسی با ما درباره حکومتی که او پی ریزی کرده است نزاع نکند و به آن چشم طمع ندوزد اما بر خلاف انتظار گروهی از قریش به حق ما دست دراز کردند و فرمانروایی را از ما سلب نمودند و از آن خود ساختند، به خدا سوگند اگر ترس از پیدا شدن شکاف و اختلاف در میان مسلمانان نبود و این که بار دیگر کفر و بت پرستی به نقاط اسلامی بازگردد و اسلام محو و نابود شود وضع ما غیر از این بود که مشاهده می‌کنند.

۷. در خطبه شقشقیه صریحا می‌فرماید: «اری تراثی نهبا» (۱۲) جمله «با چشم خود می‌دیدم، میراثم را به غارت می‌برند» اشاره به این است که میراث الهی مرا به غارت می‌برند، قرآن نیز خلافت را «ارث الهی» خوانده است: «و ورث سلیمان داود» (۱۳) و همچنین در جای دیگر می‌خوانیم که یعقوب از خداوند فرزندی خواسته و چنین دعا می‌کند: «یرثنی و یرث من آل یعقوب» (۱۴) روشن است که وراثت سلیمان از داود و یحیی از زکریا و آل یعقوب ظاهرا چیزی جز خلافت الهی نبوده است. (۱۵)

۸. انتقاد امام از امت مسلمان بعد از تعیین ابوبکر به خلافت، که چرا بر خلاف دستور الهی عمل کردند: «ایتها الامه المتحیره بعد نبیها لو کنتم قدمتم من قدم اللـه و اخرتم من اخر اللـه جعلتم الولایه و الوراثه حیث جعلها اللـه ما عال ولی اللـه سهم من فرائض اللـه و لا اختلف اثنان فی حکم اللـه.» (۱۶) ای امت سرگردان بعد ازپیامبر خود! اگر شما آن کسی را که خدا مقدم داشته است مقدم می‌داشتید و حکومت و ولایت را آن طوری که خدا مقرر فرموده، رعایت می‌کردید، یک دوست خدا در مانده نمی‌گردید و در امر خداوند در هیچ چیز، امت دچار نزاع نمی‌گشت، آگاه باشید علم کتاب خداوند نزد ماست، پس بچشید کیفر کار خود را که درباره آن تقصیر کردید و در آنچه دست‌هایتان از پیش آماده کرده است.» پس اگر حکومت و خلافت حق خاص علی علیه السلام نبود، پس

آن همه احتجاجات و مبارزات در این باره برای چه بود؟

نوعی جدل منطقی

اگر حکومت و خلافت حق خاص علی علیه السلام بود، پس چرا آن حضرت در بعضی جاها به آرا و بیعت مردم و شورا استدلال کرده است؟ چنان که در نامه‌ای به معاویه می‌نویسد:

«انه بایعنی القوم الذین بایعوا ابا بکر و عمر و عثمان علی ما بایعوهم علیه، فلم یکن للشاهد ان یختار و لا للغائب ان یردوانما الشوری للمهاجرین و الانصار فان اجتمعوا علی رجل و سموه اماما کان ذلک لله رضی فان خرج علی امرهم خارج بطعن او بدعه ردوه الی ما خرج منه فان ابی قاتلوه علی اتباعه غیر سبیل المؤمنین و ولاه اللـه ما تولی...» . (١٧) همان کسانی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند با همان شرایط و کیفیت با من بیعت نمودند. بنابراین، نه آن که، حاضر بود (هم اکنون) اختیار فسخ دارد و نه آن که، غایب بود اجازه رد کردن. شورا فقط از آن مهاجران و انصار است اگر آنها متفقا کسی را امام نامیدند خداوند راضی و خشنود است. اگر کسی از فرمان آنها با طعن و بدعت خارج گردد او را به جای خود می‌نشانند و اگر طغیان کند با او پیکار می‌کنند؛ چرا که از غیر طریق مؤمنان بیعت کرده و خدا او را در بیراهه رها می‌سازد.

عده‌ای از علمای اهل سنت از جمله ابن ابی الحدید (١٨) برای عدم نص به خلافت علی علیه السلام و این که امامت به اختیار امت هم منعقد می‌شود، به این فقرات از نامه آن حضرت تمسک جسته اند. ابن ابی الحدید پس از نقل جریان سقیفه در شرح سخن امام (١٩) می‌گوید: اگر نص صریحی به وصیت پیغمبر نسبت به امام علیه السلام بود امام باید با آن استدلال می‌کرد و وصیت پیامبر را یاد آور می‌شد و به دلیل وصیت پیامبر صلی اللـه علیه و آله و سلم

مقام خلافت را از آن خود می‌دانست، در حالی که امام علیه السلام نه خود و نه یاران و شیعیانش به نص استدلال نکردند بلکه از طریق فضایل و مناقب امام به استدلال پرداختند.

بعضی‌ها پا را از این فراتر نهاده این نامه امام را دلیل بر صحت و درستی خلافت خلفا گرفته‌اند؛ ولی همان گونه که می‌دانیم این استدلال از دو جهت نادرست است:

نخست: این که در خطبه‌ها و سخنان امام فراوان آمده که حکومت آنها بر خلاف حق بوده است و خلافت و جانشینی رسول خدا صلی اللـه علیه و آله و سلم، مخصوص آن حضرت می‌باشد و پیامبر شخصا او را تعیین فرموده است و این مطلب در جای خود به تفصیل بیان شده است.

دیگر این که: این نامه را به معاویه نوشته شده و امام علیه السلام می‌خواهد او را از طریق حرفهای خودش محکوم نماید چرا که معاویه خود را منصوب از ناحیه «عمر و عثمان» می‌دانست و استدلال می‌کرد خلافت آنها صحیح است، زیرا مهاجران و انصار با آنان بیعت کرده اند؛ امام علیه السلام از همین نکته در این نامه استفاده کرده و یادآوری فرموده که طبق اظهارات خودت، می‌بایست از فرمان من نیز تبعیت کنی، چرا که همان مهاجران و انصار با من نیز بیعت کرده اند و لذا جایی برای بهانه و عذر باقی نمی‌ماند و این صرف نظر از این معنی است که امام از ناحیه پیامبر و خدا منصوب به خلافت شده است.

غرض با توجه به نصوص فراوانی که درباره وصایت ائمه اطهار علیهم السلام از پیامبر اکرم صلی اللـه علیه و آله و سلم وارد شده و با وجود استدلال و احتجاج زیاد که در منابع روایی و تاریخی آمده است، می‌توان استنباط کرد، استدلال به آرا و بیعت مردم از طرف علی علیه السلام و امامان دیگر نوعی جدل منطقی و ناظر بر این است که دیگران مشروعیت حکومت خود را ناشی از رای مردم

می‌دانستند. علی علیه السلام و ائمه دیگر با منطق خود آنان استدلال کرده اند. به این معنی منظورشان این بود، از هر چیز دیگر از قبیل، وصایت، لیاقت، افضلیت و اصلحیت گذشته، اگر همان استناد به آرای مردم را که مورد استناد دیگران است، ملاک باشد ما هم با آرا و بیعت مردم انتخاب شده ایم. به این معنی امام با این بیان می‌خواسته پشتوانه مردم و مقبولیت اجتماعی خویش را به معاویه اعلام نماید.

وصایت و شورا، دو اصل اسلامی

در اینجا حساس ترین مسایل مذهبی و تاریخی اسلام و اساسی ترین اختلاف تشیع و تسنن مطرح می‌شود و از آن دو: یکی اصل «وصایت» و «نص» را ملاک تعیین امام بر امامت می‌داند و اصل «شورا» و «بیعت» را انکار می کند و دیگری به عکس، منکر «نص» و «وصایت» است و «شورا» را ملاک تعیین حاکم می‌داند به این معنی شیعه معتقد است پیامبر در موارد بسیاری علی علیه السلام را به عنوان «وصی» و خلیفه خویش معین کرده است و نه تنها از جانشین خود بلکه تا دوازده وصی و خلیفه اش نام برده و آنان را به امامت منصوب نموده است. (۲۰) اساسا به عقیده شیعه «امامت » مانند «نبوت» است و عقیده دارند که امام را نیز باید خدا تعیین کند چنان که «نبی» را او معین می‌کند. به این معنی مقام امامت همانند «مقام نبوت» است لذا امام را باید با پیامبر اکرم و امامت را با رسالت او تشبیه کرد نه با مقامهای دیگر، در نظامهای غیر اسلامی.

بنابراین با این شرایط، تعیین دیگری به خلافت یا رهبری (اجتماعی سیاسی) جامعه مثل این است که در عصر پیامبر اسلام، او را به عنوان پیامبری قبول کنیم همچون مسیح، و شخص دیگری را به حکومت به عنوان امپراتور اسلام

برگزینیم.

علمای اهل سنت به استناد قول عایشه منکر وصیت هستند و در تعیین خلیفه به اصل شورا استناد می‌کنند چنان که شیخ ازهر شیخ محمود شلتوت، در بحث خود درباره عقاید و قوانین اسلامی، معتقد است که: «...انتخاب خلیفه و امام در اسلام با تصویب خدا و به دستور پروردگار نمی‌باشد که او را نیروی الهی مدد کند، تا کارهای مسلمانان اداره شود و همچنین خلیفه دارای قدرت یزدانی نیست تا مردم به هر نحوی که باشد از او اطاعت نمایند، خلیفه هم مانند سایر افراد مسلمانان است و اعمال و رفتارش باید مبتنی بر اصول دین اسلام و اوامر پروردگار باشد.» (۲۱) پس شیعه «بیعت» و «شورا» را منکر است و به جای آن به «وصایت» تکیه می‌کند، بر خلاف سنی‌ها که «وصایت» را انکار می‌کنند و به «شورا» استناد دارند. ولی اگر این دو اصل درست تحلیل شود، خواهیم دید، هیچ کدام از این دو اصل مغایر یکدیگر نیست و هیچ یک مجعول و غیر اسلامی هم نمی‌باشد.

«شورا» یک اصل اسلامی است با قطع نظر از عمل خود پیامبر، در قرآن و حدیث به آن تصریح شده است و همچنین هیچ مورخی و دانشمند منصفی هم نمی‌تواند منکر «وصایت » پیامبر درباره علی علیه السلام باشد، به این معنی امامت علی علیه السلام زاده ملاکهای سیاسی نظیر: بیعت، وراثت و کاندیداتوری نیست. امام بودن علی علیه السلام علاوه بر لیاقت و شایستگی خودش با تنصیص الهی و با وصایت پیامبر است؛ او امام است خواه منتخب مردم باشد یا نباشد و هیچ کس حق ندارد برای گزینش او اعتراض نماید و از اطاعت او سرپیچی کند.

وصایت؛ یک اصل ما فوق شورا

در نظام سیاسی اسلام، تعیین امام و خلیفه، به یکی از دو طریق انجام می‌گیرد:

۱. وصایت

۲. شورا

اگر در این دو مفهوم عمیق فکر کنیم، می‌بینیم این دو ملاک در عرض هم نبوده و بلکه در طول هم می‌باشد به این معنی در یک مرحله، ملاک تعیین امام «وصایت » است و در مرحله دیگر «شورا» است. به اصطلاح «شورا» در جایی اعتبار دارد که «وصایت» و «نص» در کار نباشد؛ زیرا «شورا» در اسلام در امری صحیح است که حکم آن در قرآن وحدیث بیان نشده باشد.

قرآن مجید در برخی از آیات یادآور می‌شود که: «ما کان لمؤمن ولا مؤمنه اذا قضی اللـه و رسوله امرا ان یکون لهم الخیره» (۲۲) «هرگز شایسته نیست که افراد با ایمان در برابر انتخاب و گزینش الهی مقاومت نشان دهند و خود فرد دیگری را انتخاب کنند.»

پس بر فرض ثبوت «نص» و «وصایت» در قرآن و حدیث هرگز نوبت به «شورا» نمی‌رسد و تعیین امام به امامت منحصرا «نص» و «وصایت» می‌باشد. دوران وصایت هم یک دوران محدودی است و لذا امامان اهل بیت یا اوصیای پیامبر بیش از ۱۲ تن نیستند تا هنگامی که جامعه اسلامی به مرحله رشد سیاسی و فکری و خودآگاهی عمومی برسد و شماره افراد با شماره آرا برابر شود و در این مرحله است که جامعه می‌تواند قدرت استقلال اجتماعی و سیاسی خود را به دست آورد و خود مستقیما مسئولیت ادامه مسیر نهضت را به دست گیرد و برجسته ترین فرد را به عنوان حاکم برگزیند، در این مرحله است که جامعه به آستانه دموکراسی واقعی می‌رسد. پس از پایان دوران «وصایت » ، دوران «شورا» یا به اصطلاح امروز دوران دموکراسی آغاز می‌گردد و در این

حال است که انتخاب رهبر و پیشوای امت با ضوابطی که در شرع بیان شده است، حق مسلم امت است و این ملاک همیشگی تعیین امام، در نظام سیاسی اسلام است.

دموکراسی دشمن دموکراسی

پیامبر اکرم صلی اللـه علیه و آله و سلم در آن محیط منحط و آلوده‌ای که مبعوث شده بود، تمام هدفش این بود که جامعه را بر اساس مکتب حیاتبخش و سازنده خود، بپروراند و نظام از هم گسیخته آن جامعه را تجدید بنا نماید اما در پایان عمر خود می‌بیند هنوز ریشه‌های جاهلی و عناصر انحرافی در اعماق آن نیرومند است و هنوز دست‌هایی هستند که به سادگی این جامعه را به طرف خود می‌کشانند و هنوز میکروبهای خطرناک مزمن در وجدان پنهان مردمش باقی مانده است و عوامل ارتجاعی که در اثر این قیام، خلع شده بودند هنوز از قدرت و نفوذ خطرناکی برخوردارند و دشمنان خطرناک خارجی با منافقان داخلی بر این نابودی اسلام، همداستان‌اند، حتی افراد مؤمن اگر چه در عقیده تغییر کرده اند ولی هنوز در بینش و رفتار و اخلاق، همچنان پرورده جاهلیت قدیم‌اند و هنوز رسوبات دوران جاهلیت از ذهنشان بیرون نرفته است. اینها بزرگترین خطری بود که نهضت نوپای اسلام را از درون تهدید می‌کرد.

آیا در چنین شرایطی، پیامبر اکرم صلی اللـه علیه و آله و سلم بنیانگذار مکتب، می‌تواند به رهبری پس از مرگ خویش نیندیشد و سرنوشت مردم و مسئولیت نهضت نوپا را به حال خود رها سازد و آن را به دست لرزان دموکراسی بسپارد؟ و به آرای اکثریتی که هنوز رای ندارند و اگر دارند هنوز ارتجاعی است، تکیه نماید؟ ! یا وقتی که خطرهای داخلی و خارجی از بین برود، روابط اجتماعی افراد کاملا انسانی گردد، مزاج جامعه سالم و نیرومند، رهبری امت را به افراد معینی

و غیر قابل تغییر و نوسان می‌سپارد؟!
آری جامعه اسلامی آن روز از نظر رشد سیاسی و اجتماعی و دینی به حدی نرسیده بود که در زیر نظام دموکراسی، زندگی کند، و دموکراسی برای چنین جامعه‌ای مفید نبود به قول پرفسور شاندل: «دموکراسی در جامعه عقب مانده و ناآگاه که به رهبری انقلابی و هدایت شونده نیاز دارد، دشمن دموکراسی است.»
و هم او در جای دیگر می‌گوید: «بزرگترین دشمن آزادی و دموکراسی خود آزادی فردی و دموکراسی است.»
و یا به تعبیر «رم مک آور» متفکر سیاسی: «دموکراسی در جوامعی که اکثریت مردم عامی و بیسوادند و جنبش سیاسی ندارند و در میان مردمی که از وحدت خود و از نفع مشترک جامعه بی خبرند، مؤثر نیست.»(۲۳) نقض وصایت از اینجاست که در صدر اسلام در اثر تکیه بر «اصل شورا» و دموکراسی، در حالی که زمان، زمان «وصایت» بود، «شورا» و «دموکراسی» در تاریخ اسلام برای همیشه نابود شد و مردم مسلمان پس از پیامبر، هم از «وصایت » و امامت محروم شدند و هم از شورا و رهبری دمکراتیک.
اگر دو قرن و نیم، رهبری امت، به جای خلفا و سلاطین عرب، در دست اوصیای پیامبر اکرم صلی اللـه علیه و آله و سلم بود در آن وقت امتی ساخته می‌شد که لیاقت و شایستگی آن را داشت که خود بر اساس اصل «شورا» لایق‌ترین رهبری را تشخیص دهد و مسیر تاریخ را بر راه رسالت پیامبر ادامه دهد.
اما فاجعه ا که رخ داد سرنوشت اسلامی تاریخ اسلام را منحرف ساخت، این بود که با تکیه بر یک حق، حق دیگری پامال شد و عصر جمهوریت زودرس پایان پذیرفت وخلافت اسلامی تبدیل به سلطنت موروثی گردید و امامت و وصایت پس از دو قرن و نیم جهاد و شهادت و مظلومیت، سرانجام به «غیبت کبری» منجر شد و فلسفه تاریخ تغییر کرد.

یا به تعبیربهتر: «وصایت» فلسفه سیاسی یک دوران مشخص انقلابی است به عنوان ادامه رسالت اجتماعی بنیانگذار نهضت فکری و اجتماعی و به عنوان یک مبنای انقلابی در نظام امامت که مسئولیتش تکمیل رسالت جامعه سازی رهبر انقلاب است طی چند نسل، تا هنگامی که جامعه بتواند روی پای خود بایستد و پس از خاتمیت امامت یا دوران وصایت، دوران بیعت و شورا و اجماع یا دموکراسی آغاز می‌شود که شکل نامحدود و همیشگی و عادی رهبری جامعه است.

و این است که ائمه شیعه یا اوصیای پیامبر ۱۲ تن هستند و نه بیش، در حالی که رهبران جامعه برای تاریخ پس از پیغمبر نامحدودند.»

مقابله با منطق اهل سقیفه

ممکن است کسی بگوید اگر از جانب پیامبر نصی بر خلافت علی علیه السلام وجود داشت، پس چرا امام در اثبات خلافت برای خود، به لیاقت و شایستگی و احیانا به قرابت خود با پیامبر صلی اللـه علیه و آله و سلم تکیه کرده است؟!

برخی از دانشمندان اهل سنت که شرحی بر نهج البلاغه نوشته اند منطق امام را در شایستگی خویش به خلافت یکی پس از دیگری قرار داده اند و سپس نتیجه گرفته اند که هدف امام از این بیانات اثبات شایستگی خود به خلافت است بدون این که از جانب پیامبر صلی اللـه علیه و آله و سلم نصی، بر خلافت امام در میان باشد و چون امام از نظر قرابت پیوند نزدیکتری با پیامبر داشت و از نظر علم و اطلاع از اصول سیاست و کشور داری سرامد همه یاران پیامبر صلی اللـه علیه و آله و سلم به شمار می‌رفت، از این هت شایسته بود که امت او را برای خلافت برگزینند ولی چون سران امت بنا به عللی مفضول را بر افضل مقدم داشتند و به جای گزینش علی علیه السلام غیر او را برگزیدند؛ لذا امام

علیه السلام زبان به تظلم و شکایت گشوده است که من از هر لحاظ بر خلافت از دیگران شایسته تر و اولی می‌باشم.

حقی که امام علیه السلام در بیانات خود از آن یاد می‌کند و می‌گوید: از روزی که پیامبر از دنیا رفت حق مرا گرفتند و مرا از آن محروم ساختند، حق شرعی نیست که از جانب صاحب شرع به او داده شده باشد و تقدیم غیر برتر بر او یک نوع مخالفت با دستور شرع به حساب آید، بلکه مقصود یک حق طبیعی است که بر هر انسانی لازم است که با وجود برتر، دیگری را انتخاب ننماید ولی هرگاه گروهی این قانون طبیعی را مراعات نکنند و کار را به دست فردی بسپارند که از نظر علم و قدرت و شرایط روحی و جسمی در سطح پایین تری قرار دارد، اینجا جا دارد شخصیت برتر زبان به شکوی و گله بگشاید و بگوید: «فواللـه ما زلت مدفوعا عن حقی مستاثرا علی منذ قبض اللـه نبیه صلی اللـه علیه و آله و سلم حتی یوم الناس هذا» (۲۴) «به خدا سوگند، از روزی که خداوند جان پیامبر صلی اللـه علیه و آله و سلم را قبض کرد، من از حق خویش محروم شدم تا امروز که مشاهده می‌کنید.»

و یا بگوید: «استخلف الناس ابوبکر و انا واللـه احق بالامر منه و اولی به و استخلف ابوبکر عمر و انا واللـه احق بالامر و اولی به منه» (۲۵) «ابوبکر بر مردم خلافت یافت در حالی که به خدا سوگند من از او به خلافت سزاوارتر بودم و ابوبکر هم عمر را خلیفه کرد در حالی که به خدا سوگند من از وی به خلافت اولی و سزاوارترم.»

و همچنین یکی از نویسندگان معاصر نیز پس از ذکر ۱۷ حدیث در اثبات احقیت و اولویت علی علیه السلام به خلافت نتیجه می‌گیرد که: «در تمام این بیانات احق و اولی بودن خود را به مقام خلافت اثبات می‌کند و از مجموع قضایا و اخبار و احادیث جز این معنی مفهوم نمی‌شود که شخص شخیص مولی

الموحدین از دیگران به امر حکومت امت اولی و احق بوده است نه این که مقام خلافت، خاص حضرت اوست.»(۲۶) در پاسخ باید گفت: این مطلب که به عنوان تحقیق از آن یاد شده، پنداری بیش نیست، هیچ گاه نمی‌توان مجموع سخنان امام علیه السلام را بر لیاقت و شایستگی ذاتی حمل نمود و یک چنین شایستگی نمی‌تواند مجوز حملات تند امام بر خلفا گردد زیرا:

اولا: امام در برخی از سخنان خود روی وصیت پیامبر تکیه کرده و صریحا درباره اهل بیت علیهم السلام می‌فرماید: «ولهم خصائص حق الولایه وفیهم الوصیه و الوراثه.»(۲۷) و همچنین در اثبات اولویت و افضلیت خود از شیخین به وصیت پیامبر تکیه می‌کند آنجا که می‌فرماید:

«ایها الناس انصتوا لما اقول: رحمکم اللـه، ایها الناس! بایعتم ابابکر و عمر و انا و اللـه اولی بهما و احق منهما بوصیه رسول اللـه.»(۲۸) «ای مردم! گوش بدهید به آنچه می‌گویم، خدا شما را رحمت کند. ای مردم! شما با ابوبکر و عمر بیعت کردید و حال آن که به خدا طبق وصیت رسول خدا من از آن دو نفر اولی و احق بودم.»

روشن است مقصود از «وصیت» همان وصیت به خلافت و سفارش به ولایت اوست که در روز غدیر و غیر آن به طور وضوح بیان شده است.

ثانیا: امام به طور صریح و روشن می‌فرماید: «ان الائمه من قریش غرسوا فی هذا البطن من هاشم، لا تصلح علی سواهم و لا تصلح الولاه من غیرهم.»(۲۹) «امامان و پیشوایان از قریش هستند و درخت وجودشان در سرزمین وجود این تیره از بنی هاشم غرس شده، این مقام در خور دیگران نیست و رهبران دیگر شایستگی این مقام را ندارند.»

ثالثا: لیاقت و شایستگی، هرگز تولید حق نمی‌کند و این که امام در موارد زیادی از حق خویش سخن می‌گوید جز با مسئله تنصیص و مشخص شدن حق

خلافت برای او به وسیله پیامبر قابل توجیه نیست. سخن علی علیه السلام این نیست که چرا مرا با همه جامعیت شرایط کنار گذاشتند و دیگران را برگزیدند، سخنش در این است که خلافت حق قطعی و مسلم من بود که از من ربودند. بدیهی است که تنها با نص و تعیین قبلی از طریق رسول اکرم صلی اللـه علیه و آله و سلم است که می‌توان از حق مسلم و قطعی دم زد. امام خود را صاحب حق می‌داند و عدول از آن را برای خود یک نوع ظلم و ستم می‌شمارد و قریش را متعدیان و متجاوزان به حقوق خویش معرفی می‌نماید.

آیا این چنین جملات تند را می‌توان از طریق شایستگی ذاتی توجیه کرد و اگر مسئله خلافت باید از طریق مراجعه به افکار عمومی و یا بزرگان صحابه حل و فصل گردد، چگونه امام با این لحن از قریش و همدستان آنها شکایت می‌کند؟! این جمله‌ها وتعبیرها حاکی است که امام خلافت را حق مسلم و قانونی خویش می‌دانست و هر نوع انحراف از خود را انحراف از حق تصور می‌کرد و چنین حق مسلمی، جز از طریق تنصیص و تعیین الهی برای کسی ثابت نمی‌گردد.

آری امام علیه السلام در پاره »ای از موارد روی لیاقت و شایستگی خود تکیه کرده و مسئله نص را موقتا نادیده گرفته است مثلا می‌فرماید: «پیامبر خدا قبض روح شد، در حالی که سر او بر سینه من بود، من او را غسل دادم در حالی که فرشتگان مرا یاری می‌کردند و اطراف خانه به ناله درآمد (فرشتگان دسته دسته فرود می‌آمدند و نماز می‌گزاردند و بالا می‌رفتند و من صدای آنها را می‌شنیدم) ؛ فمن ذا احق به منی حیا و میتا: پس چه کسی از من به پیغمبر در زمان حیات و بعد از وفات او سزاوارتر است » ؟ (۳۰) امام در بعضی موارد به قرابت خود با پیامبر برای شایستگی خود به امامت استناد کرده است؛ آنجا که در سقیفه سخنانی میان مهاجر و انصار رد و بدل شد و هر کدام درباره فضیلت خود سخنانی ایراد کردند یکی از برگهای برنده‌ای که مهاجران و طرفداران ابوبکر

مورد استفاده قرار دادند و به وسیله آن انصار را کنار زدند این بود که پیامبر اکرم صلی اللـه علیه و آله و سلم از قریش است و ما از طایفه او هستیم.
ابن ابی الحدید در ذیل شرح خطبه ۶۵ می‌گوید : عمر به انصار گفت: «عرب هرگز به امارت وحکومت شما راضی نمی‌شود زیرا پیغمبر از قبیله شما نیست ولی عرب قطعا از این که مردی از فامیل پیغمبر صلی اللـه علیه و آله و سلم حکومت کند امتناع نخواهد کرد... کیست که بتواند با ما در مورد حکومت و میراث محمدی معارضه کند و حال آن که ما نزدیکان و خویشاوندان او هستیم.»
می‌دانیم علی علیه السلام هم زمان با این ماجرا، مشغول وظایف شخصی خود در مورد جنازه پیغمبر بود. پس از پایان این ماجرا، علی علیه السلام از افرادی که در سقیفه حضور داشتند استدلالهای طرفین را پرسید و از منطق هر دو طرف به شدت انتقاد نمود. سخنان امام در این باره در نهج البلاغه چنین آمده است: هنگامی که جریان «سقیفه» را پس از وفات پیامبر به امام گزارش دادند، امام پرسید: انصار چه گفتند؟ پاسخ دادند: انصار گفتند: از میان ما زمامداری انتخاب شود و از میان شما هم زمامدار دیگری!
امام علیه السلام فرمود: چرا برای آنها استدلال نکردند که پیغمبر درباره انصار توصیه فرمود که: «یحسن الی محسنهم ویتجاوز عن مسیئهم؛ با نیکان آنها به نیکی رفتار کنید و از بدکاران آنها درگذرید.»
گفتند: این چه جور دلیل می‌شود؟ فرمود: اگر بنا بود حکومت با آنان باشد سفارش درباره آنها معنی نداشت این که به دیگران درباره آنان سفارش شده است دلیل بر این است که حکومت با غیر آنان است. سپس فرمود: پس قریش چه گفتند؟ پاسخ دادند: استدلال قریش این بود که آنها شاخه‌ای از درختی هستند که پیامبر اکرم صلی اللـه علیه و آله و سلم نیز شاخه دیگر آن درخت

است. امام فرمود: «احتجوا بالشجره و اضاعوا الثمره.»(۳۱) «با پیوند خود به شجره نبوت، بر صلاحیت خود احتجاج کردند ولی میوه آن را که خاندان اوست، ضایع ساختند.»به این معنی اگر شجره نسبت معتبر است دیگران شاخه‌ای از آن درخت می‌باشند که پیغمبر یکی از شاخه‌های آن است اما اهل بیت پیغمبر میوه آن شاخه‌اند.

امام در جای دیگر، قرابت و خویشاوندی خود را به رخ مردم می‌کشد و می‌فرماید: «و نحن الاعلون نسبا و الاشدون برسول اللـه صلی اللـه علیه و آله و سلم نوطا.»(۳۲) «ما از حیث نسب برتریم و از حیث تعلق پیوستگی به رسول خدا استوارتریم.»

واضح است که تکیه امام روی لیاقت و شایستگی و یا روی پیوند با پیامبر گرامی صلی اللـه علیه و آله و سلم به عنوان مقابله با منطق اهل سقیفه است زیرا برخی از آنان خود را لایق می‌دانستند و احیانا علت برگزیدگی خود را همان پیوند خویشاوندی خود با پیامبر ذکر می‌کردند. استدلال به نسبت و تکیه بر لیاقت و افضلیت از طرف علی علیه السلام نوعی جدل منطقی است نظر بر این که اگر دیگران قرابت نسبی و احیانا لیاقت ذاتی را ملاک قرار می‌دادند، علی علیه السلام در مقابل آنها می‌فرماید: از نص و وصایت گذشته، اگر ملاک همان قرابت و لیاقت باشد باز من از مدعیان خلافت اولایم.

امام علی علیه السلام اگر چه در آن شرایط استناد به «شورا» را هم کار درستی نمی‌دانست؛ زیرا آن زمان، زمان «شورا» نبود بلکه مسلمانان وظیفه داشتند که به وصیت پیامبر عمل کنند و خلافت را به وصی او بسپارند ولی آنجا که می‌بیند مشروعیت خلافت ابوبکر را می‌خواهند از راه شورا توجیه کنند، امام اینجا نیز با منطق اهل سقیفه سخن می‌گوید و بر فرض صحت استناد به شورا در این شرایط، خالی بودن میدان انتخاب به طور مطلق از خاندان پیامبر دلیل

بر عدم صحت چنین شورا و انتخابی است و انتخاب ابوبکر به عنوان خلیفه از سوی کسانی بود که حق تعیین و انتخاب نداشته اند. بنابراین، نه شورایی بوده و نه انتخابی صورت گرفته است. بدین جهت امام، ابوبکر را مخاطب قرار داده می‌گوید: فان کنت بالشوری ملکت امورهم فکیف بهذا و المشیرون غیب؟ اگر با شورا زمام امورشان را به دست گرفتی، این چگونه شورایی است که مشاوران غایب بودند؟

عبدالفتاح عبدالمقصود، پس از نقل این بیت می‌گوید: «چه سخن صادقانه و مطابق و مناسب با واقعیتی!» (۳۳) این نوع استدلال از طرف علی علیه السلام نوعی جدل منطقی است.

پی‌نوشت:

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲.
۲. اسد الغابه: ۳۰۷/۳؛ الاصابه: ۸۰/۴.
۳. نهج البلاغه، خطبه ۶.
۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳.
۵. شرح ابن ابی الحدید: ۳۰۵/۹.
۶. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۳۰۷/۹.
۷. شرح فشرده نهج البلاغه، آیه اللـه مکارم: ۵۴۶/۲.
۸. شرح ابن ابی الحدید: ۲۴۸/۹.
۹. شرح ابن ابی الحدید، خطبه ۱۶۳.
۱۰. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۲۴۸/۹.
۱۱. شرح ابن ابی الحدید: ۳۰۷/۱.
۱۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، خطبه ۳.
۱۳. نمل/۱۶. ۱۴. مریم/۶.
۱۵. فی ظلال القرآن: ۴۲۶/۵.
۱۶. مرآه العقول: ۱۴۴/۴.
۱۷. نهج البلاغه، قسمت نامه ها، نامه شماره ۶.
۱۸. شرح نهج البلاغه: ۳۵/۱۴ ۳۶.
۱۹. همان: ۱۲/۶.
۲۰. مرحوم شرف الدین درکتاب ارزشمند خود «المراجعات » از مراجعه ۷۰ به بعد به طور مستدل در اثبات وصیت سخن گفته است و همچنین مرحوم کاشف الغطاء در کتاب «اصل الشیعه و اصولها» از چندین کتاب نام برده که در قرنهای اول تا چهارم در این باره نوشته شده است.
۲۱. اسلام صراط مستقیم، به اهتمام مورتان، نوشته یازده نفر، ترجمه پنج مترجم، ص ۱۴۵.

۲۲. احزاب/۳۶.
۲۳. جامعه وحکومت، ص ۲۲۹.
۲۴. نهج البلاغه عبده، خطبه ۶.
۲۵. بحارالانوار: ۳۲۸/۸، چاپ قدیم.
۲۶. حکومت در اسلام، قلمداران، صص ۱۴۸ ۱۴۹.
۲۷. نهج البلاغه، خطبه ۲.
۲۸. بحار الانوار: ۳۳۰/۶چاپ قدیم.
۲۹. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۴.
۳۰. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۷.
۳۱. نهج البلاغه، خطبه ۶۴.
۳۲. نهج البلاغه عبده، خطبه ۱۶۲.
۳۳. خاستگاه خلافت، عبدالفتاح، ترجمه افتخارزاده، ص ۴۴۵.

***

منبع:
فصلنامه کلام اسلامی، شماره ۳۶

عید سعید قربان عید أضحی

قربانی

از نظر لغوی، «قربانی» از لفظ «قربان» گرفته شده است. هر چیزی که وسیله قرب و نزدیکی به خداوند تعالی باشد، به آن قربانی می‌گویند. حال آن چیز ذبح حیوان باشد یا صدقات دیگر.

«عید» از کلمه «عود» به معنای بازگشت است؛ بازگشت از زندان نفس و خرافات به سوی خدا؛ بازگشت از تسلط اهریمن به سوی خدای رحمت.

«عید قربان»، به معنای بازگشت انسان به مقام تقرب الهی است که این مقام در سایه مبارزه با هواهای نفسانی و در پرتو تهذیب، خودسازی و بهره گیری از فرصت‌های ناب به دست می‌آید.

روز دهم ماه ذی‌الحجه مصادف با عید قربان از بزرگ‌ترین عیدهای مسلمانان است؛ یادآور فداکاری و ایثار ابراهیم در راه رضای معبود و تسلیم و ایمان اسماعیل در قربانگاه عشق.

ذبح قربانی برای تقرب به پروردگار، از زمان حضرت آدم(ع) شروع شد وقتی که دو فرزندش؛ هابیل، قوچی و قابیل، مقداری گندم را به عنوان قربانی به بارگاه خداوند تقدیم کردند. در قرآن مجید این واقعه تاریخی بازگو شده و آمده است: «وقتی که [هابیل و قابیل] قربانی تقدیم کردند، از یکی (هابیل) پذیرفته شد و از دیگری (قابیل) پذیرفته نشد». (مائده: ۲۷)

پس از آن، این عمل در تمام ادیان آسمانی به عنوان یک عبادت و در مناسبت‌ها و مواقع خاص به عنوان یک دستور و آیین برجای ماند.
در اسلام، قربانی کردن، از سنت‌های الهی در حج است که موجب تقرب به خداوند می‌شود. در زمان جاهلیت، قربانی کردن مرسوم بود، ولی قربانی آنها نیز مانند لبیک و نمازشان آمیخته به شرک و کفر بود. شیوه آنها هنگام قربانی کردن آن بود که کعبه را به خون قربانی می‌آلودند و قسمتی از گوشت آن را بر خانه کعبه می‌آویختند تا خداوند آن را بپذیرد.
دین اسلام حرمت خاصی به قربانی بخشید و پس از تبیین ضرورت احترام به آموزه‌های الهی، در طرد سنت زشت جاهلی و برای بیان تقربی که حاصل قربانی است، می‌فرماید: «نه گوشت‌ها و نه خون‌های آنها هرگز به خدا نمی‌رسد؛ آنچه به او می‌رسد، پرهیزکاری شماست».(حج: ۳۷)
بر اساس این آیه، آنچه از اعمال به خداوند می‌رسد، باطن و روح عمل است. «قربانی» نیز مانند اعمال و مناسک دیگر نفسی به نام تقوا دارد و قداست و تعالی قربانی از همین تقواست، نه از گوشت و خون آن.
حضرت امام سجاد(ع) حقیقت قربانی را این گونه بیان می‌کند: «حج گزار و قربانی کننده، با تمسک به حقیقت پرهیزکاری، گلوی دیو طمع را می‌برد و او را می‌کشد».[۱] شاید به دلیل همین تقوای ارزشمند نهفته در قربانی است که عید قربان را «حج اکبر» خوانده‌اند.
زائران خانه خدا که پس از تحمل سختی‌های بسیار و پرهیز از نمادهای دنیوی، اینک به منزلگاه آخر رسیده اند، عید قربان را جشن می‌گیرند. در این روز، حاجیان در وحدت عملی کم نظیری، سر بر آستان حضرت دوست می‌سایند و با چهره‌ای گشاده از توفیق یافتن به ادای تکلیف الهی، به هم تبریک می‌گویند. مسلمانان جهان، عید قربان را از یک تا چهار روز جشن می‌گیرند، بهترین

لباس‌های خود را می‌پوشند و پس از انجام دادن عبادت‌های مخصوص این روز، به دید و بازدید و شادمانی می‌پردازند. اگرچه برگزار کردن مراسم قربانی بر زائران کعبه و در مراسم باشکوه حج واجب است، ولی بسیاری از مسلمانان در سراسر جهان در این روز، گوسفند، گاو یا شتری را به یاد سنت ابراهیم خلیل، قربانی و گوشت آن را میان همسایگان و مستمندان تقسیم می‌کنند.

فلسفه قربانی

پنجمین عمل حج تمتع و دومین عمل منا برای کسی که در حج تمتع است، قربانی کردن است. قربانی کردن، طبق نص صریح آیاتی از سوره حج، نشانه تقوا و فداکاری در راه بینوایان و فقراست.

این روز که روز دهم ذی‌الحجه است و در تقویم عینی و ذهنی مسلمانان عید خوانده می‌شود، به نوعی یادآور همان سربلندی ابراهیم(ع) در آزمایش الهی است. سربلندی در آزمایش الهی در ذبح عزیزترین فرد زندگی مادی؛ یعنی فرزندش. قربانی، نشانه‌ای از پیروزی فرمان الهی و اطاعت معشوق بر امور اخلاقی و سنت‌هایی جز خواست اوست. البته این سرّی پیچیده است که کسانی چون غزالی، ویلیام اکامی و کی یرکگور در آن، با نگاه به اخلاق مبتنی بر امر الهی می‌نگرند.

در روز عید قربان، حاجیان حج تمتع با انجام دادن مراسم قربانی، از احرام خارج می‌شوند و کسانی که توان خرید قربانی را ندارند، باید سه روز در حج و هفت روز پس از بازگشت روزه بگیرند.

به عید قربان از دیدگاه‌های خاصی توجه شده است که زیباترین آن دیدگاه عرفان درباره این عید است؛ زیرا به گفته تهانوی در کشاف، «عید از تجلی جمال به هر روش که باشد...، بر قلب سالک عاید می‌شود» و عید قربانی که در

تعبیری دیگر، همان کشتن نفس اماره معرفی شده، تجلی جلالی جمال الهی است. حج گزار که در تماشای این سیر الهی است، می‌خواهد از احرام خارج شود و بار دیگر چون مهمانی از راه دور به طبیعت مادی ما پا گذارد.[۲]

در قرآن و در عهد عتیق، نخستین قربانی، قربانی هابیل و قابیل بیان شده است. نقل است قربانی قابیل از نوبرانه محصولات کشاورزی اش بود که بر اساس روایات، چندان دندان گیر نبوده و قربانی هابیل، گوسفندی درشت و عالی از گله ا ش بود.

دومین قربانی در تاریخ دینی انسان، پس از طوفان نوح بوده، چنان که در سِفْر تکوین آمده است: «و پس [از فرو نشستن طوفان]، نوح قربانگاهی را از برای خداوند بر پا کرد و از هر بهیمه‌ای طاهر و از هر مرغ پاک، گرفته، قربانی‌های سوختنی بر آن مذبح تقریب نمود».[۳]

حضرت ابراهیم که به معنای «پدر عالی» است، از پیامبران اولوالعزم الهی و از بنیان گذاران خانه کعبه و مناسک حج به شمار می‌رود که از جمله این مناسک، همان قربانی کردن است.

حضرت ابراهیم، جدّ مشترک قوم یهود و مسلمانان، یعنی پدر مؤمنان نیز هست. در حقیقت، سنت قربانی کردن در دین اسلام و تا حدودی در دین یهود از حرکت این پیامبر بزرگ تاریخ سرچشمه گرفته است؛ با این تفاوت که در اسلام آن قربانی، اسماعیل معرفی شده و در عهد عتیق، اسحاق که از بطن ساره، همسر اول ابراهیم بوده، است. اسحاق، از پیامبران الهی و پدر حضرت یعقوب و نیای بزرگ قوم بنی اسرائیل است.[۴]

روز بندگی

نزول فیض رب العالمین است

حلول «عید قربان» در زمین است
بگیر آیینه دل را مقابل
ببین نور ازل در مهبط دل
حلول تازه داده فیض سبحان
چه زیبا منجلی شد «عید قربان»
خوشا «ذی الحجه» روز عید قربان
شروع داستان عشق و ایمان
(شجاع الدین ابراهیمی)

عید قربان، روز اثبات تسلیم و بندگی است. روزی که انسان در برابر معبود و معشوق حقیقی، به هیچ بودن همه چیزای دیگه اعتراف می‌کند. غیر را فدای دوست می‌کند تا ایمان و عمل به هم گره بخورد و او به حقیقت تقوا و تسلیم برسد.

در مسیر بندگی، انسان بارها بر سر دو راهی غریزه و وظیفه قرار می‌گیره. در این دو راهی خطرناک، هر وقت وظیفه رو انتخاب کنه، در خط فرشتگان و پاکان قرار گرفته و اون روز برای او عیده! غریزه فرزنددوستی به ابراهیم(ع) می‌گه اسماعیل رو ذبح نکن و وظیفه به او می‌گه فرزندت را در راه خدا ذبح کن! ابراهیم(ع) در این دو راهی، وظیفه رو بر امیال شخصی و غریزه پیروز می‌کنه و عید قربان، عید پیروزی عقل و وحی بر هوا و هوس می‌شه. برای همین در حدیثی از حضرت علی(ع) اومده: «هر روزی که در آن معصیت خدا نشود، عید است».

«کعبه، به دور دوست گشتن و قربانگاه از خود گذشتنه. کعبه، به معشوق پیوستن و قربانگاه از غیر او گسستنه.» قربانی در ظاهر، کشتن و ذبح حیوانی در مِناست، ولی این عمل اسراری در خودش داره که به اون ارزش و زیبایی

ویژه‌ای داده.
قربانی کردن حیوان، نمادی از قربانی و ذبح حیوانیت انسانه. به انسان یاد می‌ده برای رسیدن به کمال انسانی، نفس حیوانی خودش رو بکشه، چنان که امام سجاد(ع) به شبلی می‌فرماید: «آیا هنگام قربانی، نیت کردی که حنجره طمع را ذبح کنی؟ اگر این کار را نکردی، پس قربانی نکرده‌ای».
قربانی کردن، درس بزرگ حضرت ابراهیم(ع) به همه انسان هاست. وقتی اون حضرت به قربانی کردن پسرش، اسماعیل مأمور شد، بدون هیچ تردیدی به جانب خداوند شتافت و جگرگوشه اش رو به آستان پروردگار تقدیم کرد.

بگذر از فرزند و مال و جان خویش
تا خلیل اللـه دورانت کنند
سر بنه در کف، برو در کوی دوست
تا چو اسماعیل قربانت کنند

قربانی، نمادی از انفاق و دستگیری از مساکینه. بخشش و قربانی و تقسیم اون در میان مردم به ویژه تنگ دستان، هم موجب قرب و نزدیکی به خداوند می‌شه و انسان رو مشمول عنایت الهی می‌کنه و هم بین افراد جامعه محبت ایجاد می‌کنه. این رابطه موجب انسجام و تعاون اجتماعی و گسترش خیر و نیکوکاری در جامعه می‌شه و اگر قربانی‌ها به صورت صحیح تقسیم بشه، میلیون‌ها گرسنه رو سیر می‌کنه.
قربانی، نمادی از مساوات و منعکس کننده عدالت اجتماعی در اسلامه! مستحبه که گوشت قربانی به سه قسمت تقسیم بشه: یک قسمت اون برای مصرف شخص قربانی کننده، یک قسمت اون برای هدیه دادن و یک قسمت اون برای انفاق نیازمندان.
قربانی کردن در منا، مقدمه رسیدن به غدیر است. اگر هواهای نفسانی در منا

قربانی نشه، در غدیر خم، تسلیم حق شدن مشکله. اونچه از قربانی به خدای سبحان می‌رسه، گوشت و خون نیست، بلکه روح اونا که کردار و جان اعمال ماست. حاجی، وارث ابراهیم خلیل خواهد بود؛ به شرط در قربانگاه، اسماعیل نفس رو قربانی کرده و به درجه تسلیم در برابر اوامر الهی رسیده باشه.

مناسک حج که عید قربان در اوج عظمت اون قرار داره، افزون بر رسیدن به توحید، عامل مؤثری برای دست یافتن به انسجام و هم بستگی هرچه بیشتر مسلمان هاست.

حضرت علی(ع)، در خطبه ۱۲۷ نهج البلاغه می‌فرماید: «از جدایی و پراکندگی بپرهیزید؛ زیرا انسانی که از مردم جدا شود، در اختیار شیطان قرار می‌گیرد، همچنان که گوسفند دور از گله نصیب گرگ می‌شود».

بهترین عمل در روز عید قربان، برائت از مشرکان و شیطان‌های عینی عالمه و این فقط وقتی ممکنه که مسلمانان با هر اندیشه و مذهبی با همدیگه همدل و متحد باشد.

قربانی کردن در دیدگاه اهل نظر، رمزی از ترک هوای نفسه. پیامدهای این ذبح باید مانند گوسفند قربانی شده به دیگران برسه. پس کسی که مالک هوای نفس خود شده و دیو هوا رو به بند کشیده، هم خودش از وسوسه‌ها و زیان‌های او در امانه و هم جامعه از گزند هواپرستی‌های او مصون می‌مونه.

گاه قربانی به قدری ارزشمنده که جز خداوند کسی به ارزش اون پی نمی‌بره. امام حسین(ع) در منا شرکت نداشت، ولی قربانی اون حضرت در پیشگاه پروردگار به قدری ارزشمنده که او و فرزندان و یاران او رو وارث اسرار منا و عرفات کرد. امام سجاد(ع) در مجلس یزید، خود رو فرزند مکه و منا معرفی کرد؛ چرا که بدون ریخته شدن خون امام حسین(ع) و یاران اون حضرت، از عرفات و مشعر و منا هیچ معنا و حقیقتی باقی نمی‌موند.

دعای امام زین العابدین(ع) در روز عید قربان

امام سجاد(ع) برای روز عید قربان، دعایی با مضامینی زیبا دارد که پس از توصیف پروردگار متعال، درخواست‌های خویش را از قاضیَ الحاجات تمنا می‌کند و خاضعانه و خاشعانه به راز و نیاز با معبود خود می‌پردازد و به درگاه الهی عرض می‌کند: «خداوندا! این روز، با برکت و میمون است و مسلمانان در هر جای زمین تو در آن اجتماع دارند. سؤال کننده و خواهنده و امیدوار و ترسنده حضور دارند و تو ناظر بر حاجت هایشان هستی. پس به جود و کرمت و آسانی مسئلتم نزد تو، از حضرتت می‌خواهم که بر محمد و آلش درود فرستی! ای پروردگار ما که پادشاهی زیبنده توست و سپاس، حضرت تو را سزد و خدایی جز تو نیست! بردبار و بزرگوار و مهربان و دارای عطای گسترده‌ای و خداوند جلال و اکرام و پدیدآورنده آسمان و زمینی. هر چه میان بندگان مؤمنت قسمت کرده‌ای از خیر یا عافیت یا برکت یا هدایت یا توفیق طاعت، یا خیری که به اهل ایمان انعام می‌کنی و به سبب آن به سوی خودت هدایتشان می‌کنی یا در پیشگاهت مقام آنان را بلند می‌سازی، یا به پاداش آن، خیر دنیا و آخرت را به آنان می‌بخشی، از تو می‌خواهم که بهره و نصیب مرا از آن فراوان کنی.

الهی! نیازم را به درگاه تو آورده ام و بار فقر و تهی دستی خود را بر در خانه ات نهاده ام. من به مغفرت و رحمت تو مطمئن ترم تا به کار و عمل خود و آمرزش و رحمتت از گناهان من گسترده تر است... .

الهی! هرکس برای حرکت به سوی مخلوقی به امید صله و بخشش و عطای او مهیا شد و باربست و آماده سفر شد و مهیا شدن امروز من و بار بستنم، مهیا شدنم به امید عفو و صله و درخواست عطای تو، به سوی توست. بارالها! بر محمد و آلش درود فرست و این امید را از من مگیر!

خدای من! اگر بلندم کنی، کیست که پستم کند؟ اگر پستم کنی، کیست که بلندم کند؟ اگر گرامی ام داری، کیست که خوارم سازد و اگر خوارم کنی، کیست که بزرگم کند؟

[پروردگارا!] من به این حقیقت رسیده ام که در حکم تو ستمی و در عذابت عجله‌ای نیست؛ زیرا کسی شتاب می‌کند که از فوت وقت بترسد و کسی به ستم نیازمند است که ناتوان است و تو ای خدای من! از آن بسیار بالاتری.

بارالها! بر محمد و آل او درود فرست و مرا هدف بلا و نشانه عقوبت مساز و مرا مهلت ده. اندوهم را پایان بخش و از لغزشم درگذر و به مصیبتی از پس مصیبتی گرفتارم مساز!

[خداوندا!] در این روز از غضب تو امان می‌طلبم، پس بر محمد و آلش درود فرست و مرا ایمن ساز!

از تو هدایت می‌طلبم، پس بر محمد و آلش درود فرست و هدایتم فرما!

از تو رحمت می‌خواهم، پس بر محمد و آلش درود فرست و بر من رحمت آر!

از تو بی نیازی می‌طلبم، پس بر محمد و آلش درود فرست و بی نیازم کن!

از تو روزی می‌خواهم، پس بر محمد و آلش درود فرست و روزیم مرحمت کن!

از تو کمک می‌جویم، پس بر محمد و آل محمد درود فرست و یاری‌ام کن!

از تو بر معاصی گذشته ام آمرزش می‌خواهم، پس بر محمد و آلش درود فرست و مرا بیامرز!

از تو عصمت می‌خواهم، پس بر محمد و آلش درود فرست و عصمتم ده؛ زیرا اگر اراده تو تعلق گیرد، هرگز به عملی که تو آن را نمی‌پسندی، بازنگردم. مرا به آنچه از آن عطا می‌کنی، سعادتمند ساز و از فضل خودت بر آن بیفزای؛ زیرا تو توانگری و آن را به خیر و نعمت آخرت پیوسته ساز، ای مهربان‌ترینِ مهربانان!»[۵]

آداب عید قربان

از انس بن مالک روایت شده است: «هنگامی که پیامبر اکرم(ص) به مدینه آمدند، مردم مدینه در دو روز خاص به شادی و تفریح مشغول می‌شدند و آن دو روز را جشن می‌گرفتند. پیامبر به آنان فرمود: «خداوند به جای آن دو روز، دو روز بهتر برای شما قرار داده است؛ روز عید فطر و روز عید قربان».[۶]

ام سلمه از رسول خدا(ص) روایت کرده است: «هرگاه هلال ماه ذی‌الحجه را دیدید و قصد قربانی کردن داشتید، تا حیوانی را قربانی نکرده اید، قسمتی از مو، ناخن و موهای زاید خود را کوتاه نکنید».[۷]

از اعمال این روز، نظافت، استعمال بوی خوش، مسواک زدن و غسل کردن است؛ مانند کارهایی که در روز جمعه تأکید شده است.

پیامبر اکرم(ص) در روز عید قربان، پیش از نماز چیزی نمی‌خورد تا از نماز برمی گشت.[۸]

رسول خدا(ص) در روز عید، از راهی به مصلا می‌رفتند و از راه دیگر بازمی‌گشتند. [۹]

نماز عید دو رکعت است که به شیوه مخصوصی خوانده می‌شود و پیامبر خدا بر خواندن آن بسیار تأکید کرده است.

کسانی که به نماز عید که به صورت جماعت برگزار می‌شود، نرسند و همچنین زنانی که در خانه هستند، می‌توانند نماز عید را فرادا بخوانند. در صورت نرسیدن به نماز جماعت در روز عید، تعداد رکعات نماز و چگونگی آن تغییری نمی‌کند.

جبیر بن نضیر روایت می‌کند: هنگامی که اصحاب رسولِ خدا(ص) در روز عید همدیگر را دیدار می‌کردند، به یکدیگر می‌گفتند: «تَقَبَّلَ اللـه مِنّا و مِنْک؛ خداوند از ما و شما قبول کند».[۱۰]

آداب اجتماعی روز عید

رسول خدا(ص) فرمود: «همانا خداوند بلند مرتبه به من وحی کرد که در برابر یکدیگر فروتن باشید تا یکی بر دیگری ستم و تجاوز نکند و فخر و تکبر نورزد».[۱۱]

پیامبر خدا(ص) فرمود: «بخورید و بیاشامید، بپوشید و به یکدیگر صدقه دهید، ولی اسراف نکنید و تکبر نورزید».

کسی که می‌خواهد روزی اش افزون شود و بقیه عمرش پر خیر و برکت باشد، باید صله رحم به جا آورد.

احکام نماز عید قربان[۱۲]

وقت نماز عید قربان، از اول آفتاب روز عید است تا ظهر.

مستحب است نماز عید قربان را پس از بلند شدن آفتاب بخوانند.

نماز عید قربان دو رکعت است. نمازگزار در رکعت اول پس از خواندن حمد و سوره، باید پنج تکبیر بگوید و پس از هر تکبیر یک قنوت بخواند. پس از آن به رکوع برود و دو سجده به جا بیاورد. رکعت دوم نماز چهار تکبیر و قنوت دارد.

مستحب است نمازگزار پس از نماز، قدری از گوشت قربانی بخورد.

مستحب است نمازگزار پیش از نماز عید غسل کند و دعاهای پیش از نماز و پس از آن را که در کتاب‌های دعا آمده است، بخواند.

مستحب است در نماز عید بر زمین سجده کنند و در حال گفتن تکبیرها، دست‌ها را بلند کنند و نماز را بلند بخوانند.

اسامی عید قربان

۱. یکی از نام‌های عید قربان، «حج اکبر» است. هر چند در اثبات این نام بر این روز اختلاف نظرهایی وجود دارد، ولی در حقیقت این عید برای مسلمانان، مانند تصویری زیبا از حجی بزرگ است؛ زیرا حج، آیینه طاعت و بندگی و سجود در پیشگاه معبود است و مگر عید قربان پیامی جز این ارزش‌ها دربردارد.
در حقیقت، می‌توان تمامی مناسک حج را در قربانی شدن بر آستان پروردگار خلاصه کرد.
۲. در لغت نامه دهخدا، به نقل از مهذب الاسماء، عید قربان، حج اکبر، عید اَضحی و عید گوسفندکُشان معنا شده است. در ریشه عید اَضحی مواردی بیان شده که یکی از آن موارد، معنای لغوی «اَضحیه» است. «اَضحیه» به حیوانی گفته می‌شود که در روز دهم ذی‌الحجه قربانی شود.
۳. نام دیگر روز عید قربان را «یوم التردید» گفته‌اند. نقل است حضرت ابراهیم(ع) در شب هشتم ذی‌الحجه خواب دید که فرشته‌ای بالای سرش ایستاده است و می‌گوید: «ای ابراهیم! پروردگار تو می‌فرماید فرزند خود را برای من قربانی کن!» آن حضرت وحشت‌زده از خواب بیدار شد و در حیرت بود که این خوابی شیطانی یا وحی الهی بوده است. ازاین رو، این روز را «یوم التردید» نیز گفته‌اند.

آزمون بندگی

ابراهیم، خلیل اللـه بود و پروردگار، عزیز و بلندمرتبه است. چگونه در یک سینه هم عشق خدا جولان دهد و هم عشق به فرزند.
آزمون بندگی شروع شد. باید قلب ابراهیم صافی شود؛ زلال و یک دست و غیر خدا در آن هیچ نماند، حتی به قدر عشق پدری سالخورده به پسری مانند

اسماعیل!
به سودای جهان، عاشق، دلیر است
همیشه عشق، قربانی پذیر است
همیشه قرب دل در وصل عشق است
موحد بودن ما اصل عشق است

بر خود نهیب می‌زنم: تو چه چیزی در هزار توی قلبت پنهان کرده‌ای؟ تو که به شیوه ابراهیم تمسک می‌جویی، امروز قربانی ات بر آستان ربوبیت چیست؛ مال، مقام، فرزند؟ بنگر و با خودت محاسبه کن چه چیز دستان تو را به این دنیا بند زده است و تو را این گونه لنگان و پای بسته واگذارده!

وقت امتحان است، ولی این بار مثل همیشه نیست. فرمان الهی بی پرده و مستقیم نمی‌رسد.

در عالم رؤیا، پیرمرد خود را می‌بیند و برق تیغ برهنه و گلوی سپید اسماعیل را. همین اندازه، دلداده‌ای چون ابراهیم را کافی است برای پی بردن به مقصود دلدار. به خود می‌اندیشم. آیا آن اندازه بندگی آموخته ام که چون از دوست اشارتی در رسد، از من به جان و سر دویدن باشد؟ آیا این گونه ابراهیم وار، دل باخته محبوب شده ام یا خود را پشت هزار چون و چرای بیهوده پنهان می‌کنم تا گوش هایم فرمان او را نشنوند و چشمانم راه حقیقت را نبینند؟

ابراهیم، نخست با خودش و سپس با اسماعیل خلوت کرد. برایش از رؤیای شبانه اش گفت و از راز آن همه بی تابی اش، ولی اسماعیل لحظه‌ای تردید نکرد و کلامش عصای دستان لرزان پدر شد: «پدر! مأموریت خود را انجام بده! به خواست خدا مرا از صابران خواهی یافت».

کار آسانی نیست، خنجر عریان با حنجر اسماعیل بی پرده سخن خواهد گفت، ولی اسماعیل لحظه‌ای سست نشد؛ چرا که ردای روشن ایمان سر تا پایش را

در آغوش کشیده بود.
استواری قدم‌های اسماعیل، لحظه‌های قربانگاه را مضطرب می‌کرد و با هر گام، تکه‌ای از عشق اسماعیل از قلب ابراهیم کنده می‌شد. شیطان این همه شوق پدرانه را رصد می‌کرد. برگرد پدر و پسر می‌چرخید و تردید را در جانشان می‌ریخت.
در راه وصال محبوب، نخست باید شیطان کمین کرده در وجودت را سنگ باران کنی. باید بر سینه سیاهش مُهر ناامیدی بکوبی تا مسیر، از سایه‌های سیاه وجود تهی گردد و پای دل در سنگلاخ وسوسه نلغزد و این شد داستان رمی شیطان رجیم!

باز پیک روضه رضوان عشق
خواند ما را جانب سلطان عشق
کای همایون طائر عرش آشیان
وقت آن شد تا شوی مهمان عشق

به امر خدا، تیغ از بریدن گلوی اسماعیل ناتوان می‌شود. صدای بال فرشتگان در گنبد آبی آسمان می‌پیچد و جبرئیل در هاله‌ای سپید، در آستانه منا با هدیه‌ای در دست چنین می‌گوید: سلام بر ابراهیم(ع)! خداوند تو را درود می‌فرستد. اینک گوسفند را قربانی کن که هدیه‌ای از خدا به بهترین بندگان اوست... خداوند با نیکوکاران است.
«علایق» را سر می‌بری و اینک «لایق» الطاف ویژه رحمانی می‌شوی. خدایان دروغین را از کعبه دل بیرون می‌کنی تا جمال روشن حق را بی پرده دریابی.
بر تو مبارک باد عید قربان! اینک «ز هرچه رنگ تعلق پذیرد»، آزادی!
قدم اول، عرفات؛ شناخت، معرفت.
قدم دوم؛ مشعر؛ شعور، بیداری، آگاهی.

و اینک قدم سوم در منا، که به منتهای آرزویت می‌رسی و منتهای آرزوی اهل ایمان، وصال حق است و نه جز آن.

ذبح نفس

گفته اند و چه زیبا گفته اند هر روزی که در آن نافرمانی خدا نشود، آن روز عید است و چه نامی برازنده تر از این نام برای چنین روزی است؛ روزی که نفس را به تیغ اطاعت قربانی می‌کنند و گناه را بر آستان عصمت سر می‌برند تا عید بندگی و عبودیت را به یادگار نهند. آری، عید بندگی و عبودیت، عید پاکی و صلابت، عید صداقت و ایمان، عید خواری شیطان و اقتدار انسان؛ روزی که دستان خلوص و طاعت، در اجرای دستورهای پروردگار نمی‌لرزد و دلبند را به قصد قربانی به پیش می‌راند و خداوند هیچ گاه ستم نمی‌کند؛ آنچه هست، نگاه انسان‌های کوچکی چون ماست که ملاک سنجش و انتخاب چنین بزرگانی را دشوار می‌بینند.

پیش از آنکه ابراهیم کارد بر گلوی اسماعیل نهد، بر گلوی نفس خویش نهاده بود تا تلألؤ خونِ سرکشی و عصیان، در آفتاب بیداری، چشمان شیطان وسواس را کور کند، تا دشمن قسم خورده آدم، در پشت درهای نومیدی، علم پروردگار را فریاد برآورد که آن روز که در پاسخ شکایت فرشتگان از آفرینش آدمی خون ریز در زمین، از آفریدگار شنید که: «اِنّیَ اَعْلَمُ مالا تَعْلَمُونَ».

خالق مهربان آدم می‌دانست که بندگانی از نژاد آدم نیز خواهند آمد که جان و مال و فرزند را در راه خالق خود ارزانی می‌کنند، بندگانی که با چاقوی برنده اطاعت، گلوی فرزند را نیز نشانه می‌گیرند و فرزندانی که با عشق، جان نثاری آستان پروردگار را می‌پذیرند و در آغوش می‌کشند.

علم خداوند بر تمامی اینها احاطه داشت، ولی این گونه می‌خواست چشم

فرشتگان و خاکیان و افلاکیان را بر این صفحه زیبای تاریخ بگشاید و دیدگان کور را بینا کند.
پنجه‌های شیطان ضعیف تر از آن است که بازوان قدرتمند ایمان را تاب بیاورد. پنجه‌های شیطان در هجمه سنگین و فشار بی امان انگشتان عشق خرد خواهد شد؛ وقتی معشوق، دریایی باشد از یقین و رأفت و هرگز به پنجه افکنی نخواهد رسید شیطانی که در رَمی جمرات، سنگسار و نابود می‌شود.
چه قدر حقیر است ابلیسی که در برابر شیخ الانبیاء قد برافراشته است؛ در برابر بزرگ مردی که جز اللـه نمی‌بیند و جز اللـه نمی‌جوید و ایستادن در برابر چنین بزرگی، سقوط از همان پایه‌های کوه را در پی خواهد داشت.
ای انسان! اینک بر خود نظری بینداز در این روز عید قربان! برای قربانی چه آورده ای؟ گوسفندی، گاوی یا شتری را پیشکش کرده ای؟ امروز کارد بر حلقوم چه خواهی نهاد؟ بر حلقوم قربانیانت یا حلقوم القاب با شکوه قربان قربانت؟
امروز پیشکشت از کدامین جنس است، از جنس دیگری یا از جنس خودت؟ از جنس دیگری را دیگران هم آورده اند و در این بازار فراوان است، ولی کمتر متاعی را از جنس خود می‌توان یافت.
امروز نظری بر خود بینداز! قربانی ات را دقیق تر نظاره کن! بنگر که آیا ارزش قربانی کردن و پیشکش کردن به آستان مبارک چنین آفریدگار مهربانی را دارد؟
عید قربان، یادآور زیباترین نمونه تعبد انسان در برابر خداوند متعال است. عید قربان، عید فداکاری، ایثار، قربانی، اخلاص و عشق و بندگی، مبارک باد!
عید قربان، فصل قربانی کردن عزیزها در آستان «عزیزترین»؛ یعنی خداست.
عید قربان، جلوه گاه تعبد و تسلیم ابراهیمیان حنیف است و فصل قرب مسلمانان به خداوند در سایه عبودیت.

یکی از اعمال مستحب در روز عید قربان، گفتن تکبیر است. در روایتی از پیامبر اکرم(ص) آمده است: اعیاد فطر و قربان را با جملات «لااله الاالله» و «الله اکبر» و «الحمدلله» و «سبحان الله» آذین ببندید.
یکی از سنت‌های الهی درباره بندگان، امتحان است. عید سعید قربان، یادآور امتحان بزرگ حضرت ابراهیم(ع) و سرافرازی آن حضرت در آزمون بندگی است.
امام باقر(ع) می‌فرماید: «خداوند قربانی کردن و اطعام کردن را دوست دارد». «خلیل وار برخیز تا در منای عشق پرده‌های جهالت بدری، از مرز خویش بگذری و به آبادی فنای الی الله برسی».

شعر

قطره‌ای از دریا[۱۳]
من از این شهر امید
شهر توحید که نامش مکه است
و غنوده است میان صدفش، کعبه پاک
قصه‌ها می‌دانم.
دست در دست من اینک بگذار
تا از این شهر پُر از خاطره دیدار کنیم
هر کجا گام نهی در این شهر
و به هر سوی و به هر چشم انداز
که نظر کرده و چشم اندازی
می‌شود زنده در اندیشه، بسی خاطره ها
یادی از هاجر و اسماعیلش

مظهر سعی و تکاپو و تلاش
صاحب زمزمه زمزم عشق
یادی از ابراهیم
آن که شالوده این خانه بریخت
آن که بت‌های کهن را بشکست
آن که بر درگه دوست
پسرش را که جوان بود، به قربانی برد
امتیازات نکوهیده در این شهر و حریم
به مساوات مبدل گشته است
این مراسم که در این خانه به پاست
رمزی از شوکت و از تقویت آیین است
جلوه‌ای از دین است
حاجی اینجا همه او می‌بیند
نام او می‌شنود
فیض او می‌طلبد
با شعار لبیک
پاسخ دعوت او می‌گوید
غرق در جذبه پر شور خداست
قطره‌ای از دریاست
و خَسی در میقات.

پی‌نوشت:

[۱]. مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۱۶۶.
[۲]. یاسر هدایتی، عبور از تردید، ص ۱.
[۳]. همان.
[۴]. همان.
[۵]. برگرفته از دعای ۴۸ صحیفه سجادیه، ترجمه: حسین انصاریان.
[۶]. سنن نسائی، حدیث صحیح، ح ۱۵۵۶.
[۷]. صحیح مسلم، ح ۱۹۷۷.
[۸]. سنن ترمذی، حدیث صحیح، ح ۵۴۲.
[۹]. سنن ابن ماجد، حدیث حسن، ح ۱۲۹۴.
[۱۰]. فتح الباری، شرح حدیث ۹۵۲ بخاری.
[۱۱]. صحیح مسلم، ح ۲۸۶۵.
[۱۲]. رساله امام خمینی(ره).
[۱۳]. محمد عسکری، از عاشورا تا غدیر، ص ۴۰.

***

منبع:
www.erfan.ir/farsi

مقام معظم رهبری:

پیغمبر (ص) ۲۳ سال است دارد مجاهدت می‌کند –آن مجاهدات مکّه، آن مجاهدات مدینه، آن جنگ‌ها، آن فداکاری‌ها، آن گذشت‌ها، آن سختگیری‌های بر خود، آن هدایت عظیم بشری که آن بزرگوار انجام داده است، اینها همه در این مدّت انجام گرفته– این چه حادثه‌ای و چه عارضه‌ای است که اگر نباشد، همه اینها [گویی] نیست. این نمی‌تواند چند حکم فرعی باشد؛ این یک چیزی فراتر از اینها است؛ آن چیست؟ امامت است.

جمعیت هلال احمر جمهوری اسلامی ایران
حوزه نمایندگی ولی فقیه